

اسرار الآثار - خصوصي - حرف الف

فاضل مازندراني

نسخه اصل فارسي



جلد اول (1) - اسرار الآثار - خصوصي - حرف الف -

تأليف فاضل مازندراني

اسرار الآثار

خصوصي

حرف الف

جلد اول

تأليف فاضل مازندراني

مقدمه فاضل مازندراني عليه رضوان الله علاوه بر مجموعه "نفيس" امر و خلق" و نه جلد تاريخ " ظهور الخلق" داراي دو تأليف مهم و گرانبهاي ديگر نيز مي باشد که هر دو به "اسرار الآثار" موسوم است. کتاب اول که خود مؤلف آنرا به کلمه "عمومي" موصوف ساخته و به عنوان "اسرار الآثار عمومي" يا "اسرار الآثار العموميه" از آن یاد کرده است و در شرح اصطلاحات ديني فلسفي عرفاني و همچنين توضيح و بيان اعلام (از امکنه, اشخاص و کتب) مندرج در کتب مقدسه و تاريخ مي باشد.



ORIGINAL

کتاب دوم که آن را برای تمایز از کتاب نخستین به "اسرارالآثارخصوصی" موسوم ساخته شامل شرح و توضیح اصطلاحات و اعلام مندرج در آثار و الواح بدیعۀ دوره بهائی است که در آن علاوه بر بیان معنی لغوی و اصطلاحی بسیاری از کلمات مستعمل در معارف بهائی صدها لوح از الواح نازله معرفی شده و محلّ ارسال و مخاطب هر یک از آنها مشخص گردیده است و نیز موارد متعددی از آیات و الواح که ظاهراً برخلاف قواعد قوم تصوّر می‌شده به نحو محققانه و با استناد به کلمات بزرگان سلف و مآخذ معتبر ادبی و لغوی حلّ و فصل شده و همچنین نکات دقیقی از تاریخ امر بهائی و حیات مؤمنین اولین در آن مذکور آمده است.

جای بسی سپاس است که نسخهٔ اصلی هر دو کتاب مذکور به خطّ مؤلف موجود است و نظر به این که مطالب و موضوعات "اسرارالآثارخصوصی" به نحوی که مورد تحقیق مؤلف بزرگوار آن قرار گرفته تازگی دارد و نظیری برای آن در بین مؤلفات سابقه نیست و از طرفی اطلاع بر آنها از لحاظ جامعۀ بهائی مهمّتر و لازمتر می‌نماید انتشار آن مقدم بر کتاب دیگر قرار گرفت. کتاب حاضر "قسمت الف" از "اسرارالآثارخصوصی" است که از روی خطّ مؤلف نوشته شده و قبل از تکثیر چند بار با دقت مقابله شده است و بقیهٔ آن تا حرف "یاء" به همین ترتیب و به تدریج منتشر خواهد شد و امیدوار است به هدایت محفل مقدّس روحانی ملیّ بهائیان ایران و به همت تشکیلاتی که مباشر تکثیر کتب امری است به تدریج کلیهٔ تألیفات آن دانشمند جلیل القدر که محصول یک عمر پژوهش و تحقیق اوست، منتشر شود تا هم مورد استفادهٔ طالبین قرار گیرد و هم موجب شادی روح او در ملکوت شود، چه در ایّام حیات جسمانی از این همه تألیفات با ارزش جزیک جلد از مجلدات تاریخ "ظهورالحق" منتشر نشد.

تاریخ تألیف کتاب "اسرارالآثارخصوصی یا امری" دقیقاً معلوم نیست ولی چون ذکر سایر کتب تألیفی فاضل از "ظهورالحق" و "امروخلق" و "اسرارالآثارعمومی" و "رهبران ورهروان" (که گنایست در تاریخ ادیان و مع الاسف هنوز نسخهٔ آن بدست نیامده) در مقدمه و متن این کتاب مکرراً آمده است، می‌توان گفت تألیف آن مؤخر بر کتب مذکور بوده و لا اقل اتمام آن در اواخر حیات مؤلف صورت گرفته است و قدر مسلم آن است که مطالب کتاب در طول مدّت نسبتاً زیادی به تدریج جمع آوری شده و در سالهای ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ شمسی یعنی سالهای آخر زندگانی مؤلف که چند نفری در محضرش تلمذ می‌نمودند، کتاب به اتمام رسیده بوده و ضمن تدریس قسمتهائی از آن بوسیلهٔ فاضل برای علاقمندان خوانده می‌شده است. چند نکته ای که در این مقدمه ذکر آنها لازم آن است که: اولاً - با تمام دقتی که در کتابت و ماشین نویسی کتاب مخصوصاً در مورد مطالب منقوله از کتب و الواح مبارکه به عمل آمده، مع، ذلک بعضی کلمات از بعضی الواح که دسترسی به نسخهٔ مورد

اعتماد از آنها به عمل نیامد با آن که گمان می‌رفت صحیح نقل نشده باشد، باز به همان صورت اصلی خط مؤلف ابقا شد و یا اگر لا یقرء بود جای آن خالی گذاشته شد و مسلماً سعی خواهد شد در تکثیر دفعات بعد با کمک مطالعه کنندگان علاقمندی که نسخه^{۶۶} صحیح یا اصلی الواح مذکوره را در اختیار دارند این چند مورد نیز مقابله و تصحیح شود. ثانیاً - بعضی اطلاعات احصائی و جغرافیائی از قبیل تعداد سکنه و تعداد بهائیان بعضی شهرها که ذیل پاره ای لغات ذکر شده، مربوط به سنوات قبل و مقارن با تاریخ تألیف کتاب بوده و خوانندگان به این مطلب توجه خواهند فرمود. لجنه^{۶۶} ملی نشر آثار امری

مقدّمه^{۶۶} مؤلف با توجه و تمسک به حق و حقیقت و صدق نیت و طویت نظر به این که آثار اصلیه^{۶۶} امر بیان و بهائی از منتشر و مطبوع و غیر مطبوع و موجود النسخه و غیر آن به غایت تکثر و تشتت است و غالباً مشتمل بر اسرار مکتوم و مقاصد نامفهوم عموم و مصطلحات و عرفانها و فلسفه های گوناگون منشعب از سر چشمه های متنوع می‌باشد و همه کس را مطالعه^{۶۶} تامّ و احاطه به مرام میسر نمی‌گردد و به فهم و تشخیص اسماء و اشخاص و اماکن مذکوره و تحقیق کیفیت و وجه صدور و تاریخ آن آثار و مسائل مندرجه^{۶۶} آن راهی نه و بدین رو چه از دوران پویای ناواجد و چه از آشنایان نا محقق غیر وارد با وجود تکرر نظر و توالی قرائات از مستورات سطور بی بهره ماندند. لذا پس از استقراء سالیان دراز و کاوش بسته و باز به تألیف این دفتر که به منزله^{۶۶} مفتاح آنهاست، پرداخته، لغات عربیه و فارسیه و غیرهما که تماس مستقیم صریح به موضوعات بدیعه و ذکر در آثار دارد مرتّب و مفصل و مشروح و به نام "اسرارالآثار" موسوم ساخت و به ترتیب الفبای عربی و فارسی مدوّن و منظم کرد تا هر لغت و مسأله را به آن ترتیب جویا شده، بدست آرند و به مراد و مرام پی برند و اگر در موضوعی به تجسس و بسط بیشتری نیاز گردد، همان لغت را در مجلّات کتاب "الاسرارالآثارالعمومیه" که بسیار مفصل است جسته تحت دقت نظر و مطالعه^{۶۶} عمیق قرار دهند و امیدوارم کمک به سزائی به جویندگان راه اطلاع و معرفت و دانش باشد و خوب است جویندگان قبلاً به این مواد ذیل مراجعه، دقت و عمل نمایند تا برای استخراج لغات و موضوعات مطلوبه کلید سرعت و نجاح گردد. اولاً - هر لغتی را به ترتیب همان حروف ملفوظه چه مجردویا مزید، مصدر و یا مشتقّ فعل و یا غیر آن باشد از مواضعش جستجو کنند و به جستجویی از ریشه و اصلش نیفتند فی المثل محمد را در حرف م ح و اتصال را در حرف ا ت جویند. ثانیاً - در تحت هر کلمه ای جنس آن از فارسی و عربی و غیرهما و صیغه لغویه^{۶۶} آن هم محض مزید استبصار درج می‌گردد. ثالثاً - در نقل اسناد و مدارک لغات اگر کتب و رسائل است به ذکر همان نام کتاب و رساله بی

ذکر نام آورنده آنها چون معلوم و یا در محلّش مذکورند، اکتفا می، شود فی المثل نوشته می، شود در قرآن یا انجیل یا بیان یا اقدس یا تفسیر سوره یوسف و کلمات مکنونه و غیرها و الا آثار دوره بیان غالباً به نام تویق و آثار دوره بهائی به نام لوح و آثار عصر عبدالبهاء به عنوان خطاب ذکر می، شود و از ذکر اسامی صاحبان آنها برای عدم لزوم و مراعات اختصار صرف، نظر میگردد.

رابعاً - از القاب تجلیلیه معموله آن بزرگواران محض استعلائشان از امثال این امور و نیز مراعات اختصار صرف نظر می، شود فی المثل به اختصار موسی و عیسی و پیمبر و نقطه و اعلی و غیرذلک آورده می، شود و از درج القاب و جمل عربیه^{۶۶} متداوله صرف، نظر می، گردد

خامساً - بسا از مدارک از قبیل تویقات والواح خطی نادرالوجود را چون نام و مشخص مخصوصی نبود به همان ذکر اکتفا رفت.

سادساً - محض اجتناب از تکرار فقط در مواقع لزوم اشاره به شرح و بسط مذکور در کتب دیگر مانند مجلدات "ظهور الحق" و مجلدات "رهروان و رهبران بزرگ" و مجلدات "امر و خلق" و مجلدات "الاسرار الآثار العمومیه" می، شود و ما اعتمادی و اجتهادی الا بالحق والحقیقه. ف.ل.ی همزه همزه مفتوحه^{۶۷} استفهامیه که در عربی اصل در استفهام و پرسش حقیقی تصویری و تصدیقی و مستعمل در تقریر و تهکم و تسویه و غیرها نیز هست در آثار عربیه^{۶۸} این امر در مواقع استفهام و فروع آن به کثرت استعمال گردید چنانچه در آیات قهر سمات از کتاب اقدس خطاب عطا به عثمانیان و اسلامبول در دو جا مذکور می، باشد و نخست خطاب به آنان به عبارت "یا معشر الروم" نمودند چه ایشان با مشارکت و مخالطت نژاد یونانیان بر قرار گردیدند و اسلامبول پایتخت امپراطوری شرقی یونان بود و به دست سلطان محمد فاتح عثمانی تصرف گردید و اشاره به آن است که عثمانیان در نامسلمانی و انحطاط جایگزین آناند و مراد از "نسمع بینکم صوت البوم" این است که ما در سخن عکا با سماع ملکوتی صدای بوم مشعر به ویرانی نفوذ آنجا را می، شنویم و انداز به قرب زوال سلطان عبدالعزیز و عزّت آنان است و مراد "ءاخذکم سکر الهوی ام اتم من الغافلین" این است که در فقد آذان واعیه و عدم استماع آنان شکی نیست و علتش یکی از این دو بنوع مانعة الخلو^{۶۹} می، باشد یا مستی هوای نفس و یا غفلت سبب بسته شدن گوش گردید و این استفهام مجازی در مورد تقریر مخاطبین به علت است و در استعمال کلمه^{۷۰} اخذ به معنی گرفتن به قبضه قدرت به نوعی که در مأخوذ اراده و توانائی نماند و اشاره به آیه قرآنیه " کذبوا بآیاتنا فاخذناهم اخذ عزیز مقتدر" دارد و در اختصار و توازن مابین دو جمله و دو سجع روم و بوم و در استعاره ای که جهت اشعار به ویرانی و استکراه منظور است لطایفی لغطیه و معنویه و مقامی بلند در بلاغت می، باشد و خطاب "یا ایها النقطه الواقعة فی شاطی البحرین قد استقر علیک کرسی الظلم و اشتعلت فیک نار البغضاء علی شأن ناح بهالملاء الاعلی والذین یطوفون حول کرسی رفیع" خطاب تحقیر

سخره آمیزه غایت بلیغی است که چنانچه قبورورسوم مندرسه را تنزیل منزله مخاطب کرده، خطابات اعتبار شعاری، کنند، اسلامبول مورد خطاب قهر و وهن و استهزاء قرار گرفته در کوچکی و حقارت و فنا پذیری نقطه خوانده شده که بر کنار دو دریا ست و به معرض دو هیجان قرار دارد و به اندک طوفانی کان لم یکن شیئاً مذکوراً میگردد و با این همه شگفتی است که مرکز اهریمن ستم و جور شد و تحت حکمرانی سلطان عبدالعزیز و اولیاء کشوری و دینی در آنجاست و آتش کین از وکلاء دولت و علماء ملت به نوعی برافروخت که سگان ملاء اعلی و گروه کروین طائف حول کرسی الهی نوحه می، کنند و از این آیه و آیهء بعدش " نری فیک الجاهل یحکم علی العاقل و الظلام یفتخر علی النور و انک فی غرور مبین " اوضاع و احوال آنجا و کیفیت نادانی و نابخردی و ستمگری و مع، ذلک اسغراقشان در افتخار و غرور به نهایت کمال و غایت بلاغت بیان و واضح گردید بالاخره آیهء قهریهء انذاریه که چهارمین آیه است " ا غررتک زینتک الظاهره سوف تفنی و ربالیه و تنوحا لبنات و الارامل و ما فیک من القبائل کذلک ینبئک العلیم الخبیر " با همزهء استفهامیه شامل سه معنی دقیق یعنی تویخ و استهزاء و تعجب و با قید ظاهره به زینت بیان کردند که تمام کبر و غرور ایشان به آرایشهای ظاهرو نمایشهای بی اساس توأم بود با ذکر سوف دال بر مستقبل آجل و تأکید به قسم و جملهء " کذلک ینبئک العلیم الخبیر " انذار از یومی نمودند که آن وسائل و امور ظاهریه با حدوث زلازل و حوادث چنان از میان برود که بیچارگی و زبونی تمام اجناس مختلفه و درجات ضعیفه را احاطه نماید. و از مبین خطابی بعد از انقلاب عثمانی و از میان رفتن سلطان عبدالحمید است قوله:

بین آن است که واقع شد سریر ظلم در هم شکست ولی هنوز استقرار نیافته است دعا کنید که انتظام و استقرار یابد. و دیگر از موارد همزهء استفهامیه در معانی مذکوره نیز آیهء کتاب اقدس خطاب به علمای دینیه است :

" اما تسمعون صریر قلبی الاعلی و اما ترون هذه الشمس المشرقة من الافق الابهی "

وهمزهء مفتوحه در عربیه نیز از حروف مشهورند است ولی در آثار بدیعه از حروف ندا غالباً همان حرف اعم و اشهر یعنی یاء استعمال گردید.

الف آب از مشتقات و ترکیبات فرعیهء آب آبریز به معنی ظرفی که از آن آب بر دست ریزند و ابریق به کسر همزه که در صراحی و شراب ریز معروف دارای دسته و گردنه استعمال می شود معرب آن می باشد. در کلمات مکنونه است:

" به ابریقی از امواج بحر رفیق اعلی گذشته اند. " در نکوهش ضعیفاء ایمانی می باشد که بنوش و آرایش هوی افتاده از آسایش حقیقی محروم گشتند. دیگر آب حیاة معروف ضمن قصهء ذوالقرنین و خضر مذکور در قرآن که عرفا به فیض مطلق و هستی فائز از حق و روح القدس و محبت الهیه و معرفت حقیقیه و امثالها تبیین کردند. و در لوح مانکچی صاحب است:

" بنام خداوند یکتا ستایش بیننده پابنده ای را سزاست که به شبی از دریای بخشش خود آسمان هستی را بلند نمود و این شبم که نخستین گفتار کردگار است گاهی به آب زندگانی نامیده میشود چه که مردگان بیابان نادانی را به آب دانائی زنده نماید " آبادان شهر نفت دار ایران اکنون با دهات حومه اش شامل یکصد و چهل هزار سکنه میباشد که شصت هزار از آنان کارگر و مستخدم در شرکت نفت اند و جمعیت بهائیان که برای استخدام در امور نفت از محال مختلفه گردآمدند در این تاریخ در حدود یکصد و پنجاه نفر میباشند. آباءه قصبه معروف ایران در بد سی فرسخ از اصفهان و چهل فرسخ از شیراز در دوره اداری دینی مرکزی از بهائیان شد و شرح اوضاع و اشخاص نامیش میرزا عطاء الله خان سراج الحکماء و میرزا محمد حسین بائی و دائی معروف حاجی علیخان و میرزا حسینخان و آقا علی اویس و میرزا قابل و استا علی اکبر و اسحق خان. نصرالله خان و کریم خان و آقا رضا قلی و آقا حیدر و آقا کریم و محمّ خان بیک و خانواده روشن در نفس قصبه و در قراء تابعه از همت آباد و در غوک و کوشک و وزیرآباد و چنار در تاریخ ظهور الحق ثبت گردید و در آثار بسیار مذکورند. در لوح

" بسمی الشاهدالعلم الخبیر انّ قلم الارادة اراد ان یذکر احبائه فی آباءه.... یا آباءه انا وجدنا منک عرف الاستقامة..... یا اشرف علیک بهائی و رحمتی.. الخ که مخاطب میرزا اشرف "شهید" است و در ضمن لغت ش و ف مذکور میباشد و محلّ متبرک به نام "رؤس الشهدا" یعنی سرهای مؤمنین عصر اول محمول از شیراز برای طهران و مدفون در آنجا معروف است. آدم در تفسیر سوره بقره قرآن در بیان آیه قرآنی " و قلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة الاولي هي المشیة و هي ذکر الاولی اظاهرة الاولي و زوجها الارادة وهي العزیمة علی الذکر الاول والجنة هي الجنة الواحدة و لقد قال الحسن ابو الحجّة ع فی تفسیره لهذه الآیة الشجرة شجرة العلم علم محمد و آل محمد علیهم الذی آثرهم الله و با دن خلقه فانها لمحمد آل محمد خاصة و لا يتناولها بامر الله الا ادهم لقد لوح الصادق مما يتناول بامر الله ان لنا مع الله حالت نحن فيها هو و هو نحن ال انه هو هو و نحن نحن و هي شجرة تميزت من بین اشجار الجنة كان کل منها یحمل نوعا من الاثما و اما کول و كانت هذه الشجرة تحمل ابر و العنب و العناب و سایر انواع الثمار و الفواکه و الاطعمة فلذا اختلفا حاکون ل ذکر الشجرة فقال بعضهم هي برة و قال آخرون هي تینة و قال الآخرون هي عنابة قال الله تعالی و لا یقربا هذه الشجرة تلتمسان بذلک درجة محمد و آل محمد بان الله خصهم بهذه الدرجة دون غیرهم و هي الشجرة التي من يتناول منها باذن الله آ لهم علم الاولین و آخین..... جعل الله مظاهر ملکه فی الاشیاء للعلم بجهله آدم جهة الربویة المقبولة و لا بلیس جهة الانیة امشركه فی کل العوالم یجری بکله بحسبه و حقیقتها هي اشرت ما يتلوها اذ بالتصريح یرتاب المبطلون و المؤمنون ملائكة عالیة فیهم جهة الربویة بحیث اختفی فیهم جهة الانیة قال رسول الله لكل نفس

شیطان قیل لک یا رسول الله قال نعم ولكن اسلم بيدي.
مناجاتی: " لانه هو من شجرة الانية..... نهيت

الكل بان لايقربها احد في تلقاء عرّ ربوبيتک .
و در آثار این امر است : " و اینکه سؤال

شده بود که چگونه ذکر انبیاء قبل از آدم ابو البشر و سلاطین آن ازمنه در کتب تواریخ نیست عدم ذکر دلیل بر عدم وجود نبوده نظر به طول و انقلابات ارض باقی نماند و از این گذشته قبل از آدم ابوالبشر قواعد تحریر و رسومی که حال مابین ناس است نبوده و وقتی بود که اصلاً رسم تحریر نبوده قسم دیگر معمول بوده.

" جمیع به این حجات محدوده و سبحات مجلله عظیمه محتجب مانده اند آیا نغمه طیر هویه را نشنیده اند که میفرماید الف فاطمه نکاح نمودم که همه بنت محمد بن عبد الله خاتم النبیین بودند حال ملاحظه فرما که چقدر از اسرار در سرادق علم الهی مستور است و چه مقدار جواهر علم او در خزائن عصمت کبری مکنون تا یقین نمائی که صنع او را بدایت و نهایت نبوده و نخواهد بود فضایی قضایی او اعظم از آن است که به بیان تحدید شود و یا طیر افنده آن را طی نماید و تقدیرات قدریه او اکبر از آن است که به ادراک نفسی منتهی شود خلق او از اول لا اول و آخری او را اخذ نکرده و مظاهر جمال او الی نهایت بما لا نهایت خواهند بود و ابتدا او را ندیده حال در همین بیان ملاحظه فرما که چگونه حکم آن بر جمیع این طلعات صدق مینماید و همچنین مغمه جمال ازلی حسین بن علی را ادراک نما که به سلمان میفرماید که مضمون این است بودم با الف آدم که فاصله هر آدم با آدم خمسین الف سنه بود و با هر یک ولایت پدرم را عرض نمودم و تفصیلی ذکر میفرماید تا آنکه میفرماید الف مرّة جهاد نمودم در سبیل الهی که اصغر و کوچکتر از همه غزوه خیر بود که پدرم با کفار محاربه و مجادله نمود حال اسرار ختم و رجوع و لا اولیت و لا آخریت صنع همه را از این دو روایت ادراک نما . انتهی .
و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است :

کلهه الهی عرشی شد و صیاد ماهی دارای حکمت ربّانی شد و حضرت ابوذر را عی غم بود سید امم شد . انتهی
آذربایجان در توفیق از ماکو به محد شاه است قوله :

" کلام باقر علیه السلام است لا بدّ لنا من آذربایجان ما لا يقوم لها شیئی فاذا کان ذلک فکونوا اجلاس بیوتکم والبدا ما لا لبنا فاذا تحرک محرک فاسمعوا الیه ولو حبوا علی الثلج " و از آغاز طلوع این امر از مابین علماء شیخیه تبریز که محل توجه بودند و غالباً معاندت کردند اعلم و اعظم ملا محمد ممقانی و آقا سید علی زوزی و ملا مرتضی قلی و حاجی میرزا شفیع از تلامذه شیخ احسائی و سید رشتی بودند شهزاده های سترک مانند بهمن میرزا و ناصرالدین میرزا و حشمت الدوله در آنجا حکومت میکردند و

تفصیل واقعات در آن قسمت آنچه راجع به این امر است در بخشهای ظهور الحق مسطور گردیده و آن ایالت در آثار کثیره این امر به نام ارض الالف و به رمز الف ذکر و اشاره شد ... در ماکو محبس نه ماهه نقطه که واقعات عظیمه این امر در خلال آن شهر اتفاق افتاد معروف است ... و در یکی از خطابه‌های مبین که عده

مراکز بهائی آن قسمت را مذکور داشتند :

هو الاهی ای احبای آذربایجان لادب لنا من آذربایجان آذری به جان ناقضان زنید و تبریز را از جام میثاق لبریز کنید میلان را کأس پیمان نمائید و ممقان را مرکز قآن عهد کنید سیسان را رستم دستان نمائید اسکو را مینوی الطاف طلعت یزدان اردبیل را معین سلسبیل نمائید و سلماس را معدن الماس یزدان مراغه را باغ و راغ معرفه الله کنید و خوی را آئینه خوی دلجوی آن دلبر یگما آن اقلیم در قدیم ملحوظ الحاظ عنایت بود.

" ارومیه را نجومیه فرمائید ... حلحال را آشفته حال روی جانان کنید ... مرند را پرنیان و پرند نمائید و ماکو را کوه نور کنید و چهریق را چهره بریق بخشید.

آرایش اسم فاعل به حال ترکیب چون جهان آرا .

مقاله سیاح است :

بود .

آران در دوره مبین مرکزی مهم برای امر بدیع و مذکور در آثار گردید و اکنون شامل پانصد نفر صغیر و کبیر از اهل بهاست و نخستین بهائی آنجا مشهدی اسمعیل آنگاه مشهدی قاسم پسرش استاد ابو القاسم دلال بیضائی و استاد احمد قربانی بودند و بعثت ثروتمندی و مؤسساتی که دارند مورد رقابت مخالفیند و علی محمد بیضائی شاعر که در تاریخ ط ح ق به تفصیل مذکور است از اهل آن قصبه بود .

مفرط و حرص و شره و آزمند و آزر و آزر به معنی حریص است. در لوح مشهوره مانکچی است : " ای پسران دانش چشم سر را پلک به آن نازکی از دیدن جهان و آنچه در اوست بی بهره نماید دیگر پرده آزاگر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود ."

و در لوحی دیگر : " هر بنده ای از بندگان در این ایام باید از سه چیز بگذرد تا به سه چیز فائز گردد . سه چیز اول آزوهم و خواهش نفس و سه چیز آخر اقبال و اقرار و ایمان ."

آس آسیابان قریه ای تقریباً در بعد ده فرسنگی بیرجند و در دوره سابقه مرکز بهائی شد و عده قلیل در آنجا از آن جمله ملا قاسم در آثار مذکورند : از آن جمله لوحی است :

" الاقدس الاقدس الاهی ذکر الله عباده الذین آمنوا برهم الرحمن فی یوم ناحت السماء واضطربت قبائل الارض ... الخ

آسیه در اس ی است .

آقا و از مشاهیر مسمیان به نام آقا در این امر و مذکور در آثار میرزا آقا منیر کاشی است که در الواح و آثار به لقب منیب ذکر می‌باشد و خطاب به وی در یکی از الواح صادر در ادرنه که آغاز بروز داستان میرزا یحیی ازل را شرح می‌دهند و وی را با لطافت بیان امر به سیر در بلدان می‌فرمایند و او به صدور لوح مذکور مسافرت در بلاد ایران نموده ابلاغ اولی امر را به انجام رساند و مورد ملاحظت و عنایت گردید چنین مسطور است: " هو الله شأنه التقدیس این نامه^{۶۶} این مسجون است به اسم منیر و قیص یوسف مصر الهی ۱۰۰۰ اعداء به مکری ظاهر شدند که ابلیس متحیر شده فسوف تعرفون و تکنون من المطلعین . الخ

لغت اسم و لغت حبّ و از میر نیز نبذه ای که در حق اوست ثبت می‌باشد و تفصیل احوالش تماماً در شرح ق مثبت گردید و نامه های صادر از او که در سنین بغداد مباشر این کار بود خطاب به بایبان به غیت فصاحت و عرفان آمیخته به نظم و نثر به عین خط زیبایش و نیز نسخه شده موجود است که در هامش بعضی از آنها مرقوم مفصل به عین خط ابهی می‌باشد. از آن جمله قوله: " جناب جذب الاحباب ملا محمد علی قائمی هو . این ذکر است از سدره حبّ که بر ساحت دل نازل است و ناری است از ممکن قرب که در طور لوح مشتعل است ... الخ عبد مهجور میرزا آقا " و قوله:

بسمه القدیمی بلا زوال قد ازسلنا الیک پید السین کتاباً کریماً . الخ
و در مناجاتی از اوست:

جعد مشکینت که مسکینان وادی طلب را شوکت بلای جدید از ساحت رجا و امید مقطوع نموده و اسیران دیار هوست را صولت قضایای شدید از آیت بغایت جاوید ممنوع داشته . الخ و نیز مرکز میثاق ابهی در صغر سن در خانواده به عنوان آقا خوانده شده معروف گردید و در آثار اولیه خود آقا امضاء می‌فرمودند و بعد از وقوع صعود ابهی و قیام غصن اکبر به مخالفت خود را عبدالبهاء نام و شهرت کرده امضای عبدالبهاء عباس صریحاً و یا ع رمزاً مینمودند که در نام عبد ذکر است . دیگر میرزا آقاجان کاشی که شغلش در وطن قبل از فوز به این عقیده ساخت و فروش صابون بود و نوبتی زنی از بایبه که به دکانش برای خرید صابون رفت ظهور جدید را گوشزد وی کرد و او با طلب به خانه^{۶۷} حاجی میرزا جانی رفته ایمان یافت و به سال ۱۲۶۷ یا ۱۲۶۹ به بغداد در آمده به حضور ابهی رسید و نبود تا بعد از مهاجرت به کردستان به عزم اقدامی در حق ناصرالدین شاه به طهران رفت و کاری نکرد و بعد از عودت جمال ابهی به بغداد پیامد و از انوقت به بعد مقبول برای خدمت در حضور گردید و متدرجاً در طول مدت خدمتش دارای خط زیبا و سرعت قلم و انشاء در فارسی و عربی گشت و بالاخره کاتب حضور شد و مکاتیب و عرایض واصله را حسب دستور جواب

مینوشت و تفصیل احوال او نیز در تاریخ ط ح ق مسطور است در این کتاب نیز ضمن نام خادم و عبد و ناعق و غیره شمه ای مذکور میباشد .

آقا نامان مشهور بسیار دیگر میرزا آقاي شیرازی است که راجع به او میباشد :
" الاقرب يا الهي تري عبدك جالساً في السجن منقطعاً عن دونك و ناظراً الي افق عنایتك و راجياً بدایع فضلک اي ربّ انت احصیت ما ورد علیه في سبیلک و اذاً تراه بين طغاة خلقک و عصاة بریتک . " الخ
دیگر آقا جان کج کلاه و آقا خان کرمانی و غیرهما تفصیل هریک در تاریخ بیان گردید و در باره آقاخان کرمانی است :
" هو الاقدس

الاعظم الابدع العلي الابهي احمد و اشکر من جعلني فائزاً به نفعات بیانکم و این که در باره آقاخان مرقوم فرموده بودید بساحت اقدس عرض شد فرمودند هذا ما اخبرک به الصادق الامين البته بعد از ظهور حجت و برهان هر نفسی ار محبوب عالمیان اعراض نماید به سزای عمل خود خواهد رسید . عالم منقلب است و انقلاب او یوماً فیوماً درتزايد و وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجه و این فقره شدت خواهد نمود و زیاد خواهد شد به شأني که حال ذکر آن مقتضی نه و مدتی بر این نهج ایام می رود اذا تم الميقات يظهر بعتة ما يرتعد به فرائص العالم اذا يرتفع الاعلام و يغرد العنادل علي الافنان . "
آل آل النبي و اهل النبي به مشرب شیعہ علی و فاطمه و اولاد و احفاد قدسینشان اند که در آثار نقطه و ضمن نام جواد ذکر است و به مشرب عرفا و اولیاء که روحاً و معنأً از آنها میباشند و در مواضع بسیاری از آثار امر بدیع ذکر آن گردید از آن جمله در شرح هاء است :
" انظر الي روح آل الله و اجسامهم ثم انظر الي کلماتهم ... حروف التي نطق آل الله في البيان ... و ان ذلك شرک محض في مذهب آل الله " که مراد خاندان حقیقی و روحی نبوی میباشد و در خطابهایی ابی چنانچه ضمن شرح نام بقاء شمه ای ثبت است به بعضی از بقية السيف قلعه طبرسي ان یا بقية الال مسطور است و مراد بقیه آل الله میباشد چه آنان از اصحاب و از اهل و اقرباء روحانیه قائم بودند و مخصوصاً شهداء از حروف حی رجعت ائمه اند که در اصطلاح ائمه و شیعیان آل الله خوانده میشوند و در مواضع مختلفه از الواح کلمه آل الله و آلی و اهلی مذکور است و مراد عائله ابی میباشد از آن جمله خطاب به حاجي محمد اسمعیل ذیح :
" و رأيت آل الله في ايدي الظالمين . "

و قوله :
" يصلي عليك الملاء الاعلي و يكبر عليك آل الله و اهله من الورقات الطائفات حول الشجرة و يذکرنک بذکر بدیع . "

و حاجي مذکور به قصد زیارت روزی وارد ادرنه گردید که مأمورین دولت سلطان عبد العزيز دور منزل ابی را احاطه کرده مانع از دخول و خروج شدند و مقرر بود که به سمت بندر گالی پولي ببرند و نیز از آن جمله است قوله :

" بسم الله الحاكم علي ما يريد ان يا ايها المذكور لدي العرش فاعلم بانّ المشركين جعلوا اهلي و احبتي اساري من العراق وادخلوهم في ديار اخري ... و ادخلونا في عكا . " الخ
مراد در اینجا عائلهء همراه ابي ميباشد . و در لوح خطاب به ناصر الدين شاه : " الي ان جعلوا اهلي اساري . "

ماند و در فتنهء حادثهء آنجا با جمع كثير از مؤمنين به موصل اسير بردند كه به اصطلاح به اسراي موصل معروف شدند و همين مراد در لوح ديگر است :

انا نوصيك في هذا اللوح به بقية آل الحسين في هناك ثم التي نسبت اليه و كانت في ارض اخري كذلك يأمرك العبد المسجون . "

چنانچه در لوح ديگر است : " قد غنت الورقاء هل يري من ذي سمع يسمع وانتشرت اجنحة الطّاوس هل من ذي نظر لينظر ... يركض في هيماء الضلال لاستسقاء الآل ... ايباهي العاقل و يعلم انه خلق من حماء مسنون . " الخ

و خطوط الواح و تلويح به كلام صاحب بن عباد از خط قابوس " ام اجنحة طاوس " ميباشد .

آلمان كشور متمدن مشهور اروپا در اواخر سنين مركز عهد ابي ارتباط با امر بهائي يافت و عدّه اي مؤمن به امر بديع شدند و از كساني كه به آن كشور فرستادند ليدي بلوم فيلد و ميسيس ارل و ميرزا اسدالله اصفهاني و ميرزا احمد سهراب بودند و ميرزا علي اكبر رفسنجاني با مترجمي انگليزي ميرزا لطف الله حكيم حسب الامر آن حضرت براي نشر اين امر به آن مملكت سفر كرد و در خطابي به او چنين مسطور است :

" نامهء مفصل كه در خصوص استتكات نوشته بودي ملاحظه گرديد مختصر اين است كه آلمان روشن خواهد گشت زيرا اهلي متدين اند نه غرق در عالم طبيعت . "

سفرنامهء اروپا از بدايع الآثار شرح مسافرت مركز عهد و ايام استتكات و نامهاي مؤمنين و مؤمنات آنجا مسطور است و در مرقومات و بيانات و خطابات مذكور آمدند و در يكي از آنها چنين مسطور است :

" در اين ايام در اقليم آلمان اين نور اشراق نموده ورقه اي از ورقات امريكا نامش نوبلاک () را جهت تبليغ به آلمان فرستادم و در آنجا با مستر فيشر ()

همدست شده به تبليغ امرالله پرداختند " و در يكي ديگر از آنهاست :

" آن جمعيت مبارك روز به روز ترقي و توسع يابد و سبب شويد كه آلمان زنده شود ... زيرا حوادث مستقبليهء اروپا شديد است بلكه ياران سبب شوند تخفيف يابد " الخ

و از بهئيان آلمان دكتور گروسمان () بسيار فعال بود ديگر از بهئيان آن كشور مستر هريگل () و مستر آگستين () و كنسول شوارتز () امتيازي داشتند .

آماق جمع مأق به معنی گوشه چشم و مجرای اشک ویژه جنب
در مناجاتی از حضرت عبدالبهاء است :

" اللهم یا من تجلی بانوار ساطعة

الاشراق علی الآفاق الجلال فقامت قیامة الآماق . "

و قوله :

سالت من تلك الآماق و حسرات احترق بها قلب ذلك المشتاق . "

و در زیارت برای آقا سید احمد افغان قوله :

الآماق . "

آمل شهر معروف در طبرستان و مازندران واقعات

تاریخیه آن بلد که در ایام پرآلام نقطه بیان مخصوصاً مربوط به واقعات قلعه طبرسی و

شهادت عدّه ای و گرداندن رؤس الشهداء در آنجا در تاریخ ظ ح ق و در این کتاب ضمن نام بهنمیر

ثبت است و از ابنیه تاریخیه این امر در آنجا مسجدی است که شخص بهاء الله را در آنجا حبس و

استنطاق و چوبکاری کرده قصد قتل داشتند . و نام آمل و بیان واقعاتش در آثار کثیره مذکور ولی در

آنجا مرکزیت و اجتماعی فراهم نیامد . و تفصیلی ذیل نام طبرستان و غیره مذکور است .

آمه فارسی به معنی دوات در آثار مکرراً مذکور میباشد .

از آن جمله در

لوحی است :

" و اسرار مکنونه که از خزانهء خامه و آمه الیوم

ظاهر بر او القا کن . " انس در کلمات مکنونه :

" انس دونی و انس بروحی "

اول امر از نسیان و دوم امر از انس .

جز مرا فراموش و با جان من بیارام . اون لهجهء اهل فارس به معنی آن و ضمیر مفرد غائب و

اسم اشاره بعید است و حضرت نقطه در مواضع عدیده به این لهجه فرمودند از آنجمله

در بیان است قوله :

" و هریدی که بنویسد بیان اون

را ... و هر قلبی که حُب کلمات اون ظهور داشته باشد . "

آونه جمع آوان به معنی هنگام .

از حضرت

عبدالبهاء در وصف زین المقربین است :

" ثم مکث یا الهی برهة من الزمان و آونة من

الاحیان . " آه به عربی و فارسی هر دو در مقام اظهار دردناکی و تعجب

استعمال میشود . در زیارت سیدالشهداء است قوله :

الوجود ... فآه آه ارواح الملاء الاعلی لمصیبتک الفداء ... فآه آه یا سید الشهداء و سلطانهم و آه آه یا

نفرالشهداء و محبوبهم . " آوی در آوی ثبت است .

آیه
عربی نشانه و علامت آیات جمع
در سننهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق . " قرآن
و در خطابی

چنین بیان کردند :
 " آیات آفاق حقایق عینیه است و متحیزه و آیات انفسی شؤون روحانیه و حقایق مجردّه .
 و حضرت نقطه نیز مانند حضرت رسول در قرآن برای حقایق امر خود به کلمات و آیات خویش
 استدلال فرمود همین را نیز علامت من بعد خود قرار داد. در رساله^۱ شرح هیه از آن حضرت
 است :
 التي اقرء من دون تأمل و دقة من دون سكون قلم بما شاء الله ربي و هو حجة لا يقوم بها احد و لا
 يقدر ان يؤتي بمثلها ولو علم الله اني لم اك في حبه و رضاه ليخلق الله بشرا بمثل ما ذا اقرء من
 كتاب الله و كفي بالله شهيدا .

و در رساله^۲ دلائل سبعة است :
 " واز نفس امي بيست و پنج ساله شأن آيات خود را ظاهر فرمود و قرآني را كه بيست و سه سال
 نازل شد خداوند عز و جل قدرتي در آن حضرت ظاهر فرمود كه اگر خواهد در پنج روز و پنج
 شب ... الخ "

" هو اربعة آيات في مقام الآثار فأولها شأن الآيات و الثانية شأن الدعوات و المناجات مع الله سبحانه
 الذي لو شاء الله ليجري من قلبه في ستة ساعات اقل من عدة الف من دون فكر و لا سكون قلم
 و الثالثة شأن الخطب التي لم ينطق بمثلها احد غيري و الرابعة شأن العلم حيث قد جري من قلبي في تلك
 المدة الماضية صحائف المعدودة و رسائل مسطوره و كتب محفوظه . " الخ و در شرح
 كوثر^۳ است

" فوريك رب السموات و الارض لو اجتمع الجن و الانس علي ان يأتوا بمثل تلك الآيات لن يستطيعن
 و لن يقدرن و لو كان الكل علي الكل ظهورا . و در توقيعي است :
 " الا من سمع حرفا من آيات البدع لن يقبل له عمله الا ان يؤمن ... و ان آية مما انزلنا الآن اليك
 تعدل آيات الاولين . "

ضمن توقيعي^۴ است
 " وان منهم يا الهي قد سأل من باطن النفسين و حكم ضرب من الامثال في الآية المباركة و انك لتعلم
 حكم الباطن بان مرادك في النفسين الذان قد ادعيا امرك بغيرالحق من دون عبدك الناظر اليك و
 ان الامثال في الباطن و الحق لا تحيط بها علم الناس و انك علي كل شئ شهيد . "
 مراد آیه مشهوره از کتاب شرح سورة يوسف و اذکر نفسین و امثال مذکوره در قرآن است که
 مقصود از نفسین دو مدعي در قبال صاحب امر شاید ميرزا محي و ملا حسن گوهر است .

و در توقيعي^۵ است
 " و ان من ذلك اليوم قد صرفنا عليكم باذن الله آياتنا الي ان قضت ايام الله خمسة سنة جزاء
 لخدمكم ... ان استلوا من آمن قبل كل الناس بآيات ربه حكم الله ان كنتم تعلمون ... قل اف لكم
 قد اعرضتم من حكمتنا و بذلك الله عليكم آيات شجرة الطور . " الخ
 و مراد از آمن قبل كل الناس ملا حسين بشرويه ميباشد و جمال ابهي نیز به آيات خویش استدلال
 نمودند چنانکه در لوح به احمد يزدي است :
 الآيات فباي حجة امنتم بالله و آياته من قبل هاتوا بها يا ملاء الكاذبين . "

و در^۶ لوهي^۷ ديگر
 " الاكرم الابهي هل الآيات نزلت قل اي و رب السموات هل اتت الساعة بل قضت و مظهر
 البيئات

و در^۸ لوهي^۹ به نصير^{۱۰} است
 " اگر به ظهور آيات آفاقه و انفسيه به مظاهر احديه موقن گشته اند تا الله قد ملئت الآفاق من
 تجليات هذا الاشراق به شأني كه اهل ملل قبل شهادت دهند تا چه رسد به اهل سبيل هدايت و اين
 قدرت مشهود را جز منكر عنود نفسي انكار ننمايد اگر به آيات نازله منكرند قد احاطت الوجود من
 الغيب والشهود و به شأني از غمام فضيل امريه و صحاب فيض احديه هاطل كه دريك ساعت معادل
 الف بيت نازل ... آنان كه بر مقرر اعرافوا الله بالله ساكنند و بر مكمن قدس لا يعرف بما سواه
 جالس حق را به نفس او و بما يظهر من عنده ادراك نمانند اگر چه كل من في السموات و الارض
 از آيات محكمه و كلمات متقنه مملو شود اعتنا نمانند و تمسك نجويند چه كه تمسك به كلمات وقتي
 جائز كه منزل آن مشهود نباشد فتعالی من هذا الجمال الذي احاط نوره العالمين . "

و در^{۱۱} سورة^{۱۲} هيكل^{۱۳} است
 " قل انا نزلنا الآيات علي تسعة شؤون كل شأن منها يدل علي سلطة الله المهيمن القيوم . " الخ
 به استقصاء در آثار شاید توان تسعة شؤون را به اين طريق تشخيص و تحديد کرد :

- 1 - شأن و لحن الوهيت در امر و فرمان
- 2 - شأن و لحن عبوديت و مناجات

- 3 - شأن و لحن مفسرین در تفسیر و تأویل کلمات قبله و معارف دینیہ . 4 - شأن و لحن شریعت و نسخ و وضع احکام و تعیین قوانین شرعی و اصلاح ادیان .
- 5 - شأن و لحن عرفان و سیر وسلوک و ارشاد و مسائل تصوف . 6 - شأن و لحن سیاست و دستور به ملوک .
- 7 - شأن و لحن علم و حکمت و فلسفه در بیان اسرار خلقت و طب و کیمیا و غیرهما .
- 8 - شأن و لحن تعلیم و تربیت و اخلاق .

9- شأن و لحن اجتماعی و صلح کل و وحدت عالم و حقیقت.

" من یقرء آیه من آیاتی خیر له من ان یقرء کتب الاولین والآخرین . " " اتلوا آیات الله فی کلّ صباح و مساء انّ الذی لم یتلّ لم یوفّ به عهد الله و مثاقه والذی اعرض عنها الیوم انه ممن اعرض عن الله فی الازل الازل . "

و در لوح رئیس :

" فانظر ثم اذکر اتي محمد بآیات بینات من لدن عزیز علم . " که آیه در همهء این موارد بر همان معنی مصطلحی در قرآن یعنی جملات تامات معجز سمات صادره در مقام وحی از مظهر الوهیت اطلاق گردید .

و در صحیفه العدل است قوله : " کتب کثیري من کلّ شطر از اهل علم و بیان در ببحوحهء بحر حزن و انفراد نازل و در آقلب آیات آنها اظهار عجز از قبل اهل علم بعمل آیات عربیه نموده " و در توقیعی است :

" و اما ما رایت من آیات معلّی . " الخ

که مراد از معلّم حاجی سید کاظم رشتی میباشد و در ضمن لغت (ع ل م) توضیحی است .

و در لوحی است قوله :

" در کلّ آیه توحید الهی ظاهر چنانچه کلّ مدلّد بر حق و سلطنت او وحدت او و قدرت او و این تجلّی رحمت اوست که سبقت گرفته کلّ شیئی راه . " که آیه در این موارد مانند آیهء مذکوره در قرآنیہ :

" سُنُرِهِمْ آیَاتِنَا فی الآفاق و فی انفسهم "

اطلاق بر معنی لغویش یعنی علامت و نشانه و یا بر مطلق کلمات و آثار بمانند بعضی موارد دیگر در آثار و مرقومات نقطه گردید .

و نیز در کتاب اقدس است :

" قد عفونا عنکم صلوة الآیات اذا ظهرت اذکروا الله بالعظمة والاقدار . " که طبق لفظ صلوة الآیات در اسلام مراد معنی مصطلح یهود یعنی حوادث مهیبهء ارضی و سماوی میباشد .

ابا بدیع شهرت روحانیهء حاجی عبد الحمید نیشابوری از مؤمنین اوائل امر بیان و از بقیهء السیف قلعهء شیخ طبرسی و شهیر به ایمان بدیع که نو جوانش مشهور به آقا بزرگ در

نیاوران طهران اولاً و او خود بعداً در مشهد خراسان برای این امر به شهادت رسیدند . بهاء الله پسر را بدیع و پدر را ابا بدیع خواندند .

لغت (ب د ع) و (ز و ر) و (ع ب د) نیز ذکر می است و در ضمن لوح برای شیخ محمد تقی اصفهانی مشهور به نجفی بیانی در حق او فرمودند . قوله :
" در ابا بدیع تفکر نمائید . " الخ

آقا نقد علی اعمای زنجانی است که بهاء الله لقب فرمودند و او بالاخره در زنجان به شهادت رسید و در الواح و آثار به کثرت نامبرده گردید از آن جمله در لوحی است :
"

قد نزل عن یمن العرش للذی سمیناه فی الکتاب ابا بصیراً هو البصیر فی الافق الابهی ان یا ابابصیر قم وانذر الذین هم کفروا بآیات الرحمن و جعلوا انفسهم عن هذا الرضوان محروما ... فانفق روحک و جسدک ثم اذکر الناس فی کل الاحیان . " الخ

در لوحی دیگر است :

" و منهم البصیر علیه ثناء الله و ذکره لعمری انجذب به ندائه حقایق الاشیاء اذ طلع من افق بیته به ثناء ربّه و کان منادياً بین العباد به هذا الاسم الذی منه اضطربت البلاد الی ان شرب كأس الشهادة و فاز بما لا فاز به احد قبله . " و در لوح به اشرف زنجانی است :

بصیر فاحضر هذ اللوح تلقاء وجهه . " الخ

در سخن طهران که

ش
شرح حالش و خانواده اش در تاریخ
به تفصیل ذکر گردید . ابوالحسن بسیاری از مؤمنین این امر بدین نام در الواح و آثار مذکورند و از آن جمله حاجی ابوالحسن اردکانی امین حقوق که ضمن لغت امین نیز مذکور میباشد و در مدت حیات طولانی در الواح و آثار دوره بهاء الله و عصر عبدالبهاء به کثرت به نام ابوالحسن و امین نامبرده گردید . ابو الشّور در اصطلاح ادبی اسلامی نام شیطان شد و در توقیع به حاجی میرزا آغاسی است :
" بل یقول یوم القیمة ابو الشّور بانی عملته

فیک " . ابو الفضل گلپایگانی در الواح و آثار دوره بهاء الله و نیز عبدالبهاء

به کثرت مذکور است . از آن جمله راجع به فتنه طهران در سال 1300 و حبس وی و بعد از آن فتنه برایش در کرمانشاه 1305 که در اثر مناظره و مباحثه اش با شهاب مرشد اتفاق افتاد و چون حکومت به صدد گرفتاریش برآمد ناچار ایامی مختفی شد تا بگریخت . در لوحی است :
"

نذکر فی هذا المقام ابا الفضل الذی سجن لاسمی قل لا تحزن فسوف یرون المخلصون شمس العدل مشرقة من افق العطاء . " و در حقش در لوح به شیر مرد است :

" پرسش هفتم ار نام و نژاد نیاکان پاک نهاد بوده ابوالفضل گلپایگانی علیه بهائی در این باب از نامه های

آسمانی نوشته آنچه که آگاهی بخشد و بر بینائی بیفزاید .
و در لوحی است :

افقی والنَّاشِر لواء نصرتی بالحکمة والبیان اشهد انک اردت الاصلاح فی کلّ الاحوال و نصحت العباد بالبرّ و الفلاح طوبی لک و لمن احبک لوجهی و سمع قولک فی امری ... یا ابا الفضل علیک بهائی و عنایتی و رحمتی آنچه در آن ارض واقع شد معلوم و مشهود تبارک الَّذی منع اصفیائه عن الفساد و البغی و الفحشاء و امرهم بالبرّ و الصّلاح و التّقوی لله الحمد کشته شدید و نکشتید اولیاء را در جمیع احوال به سکون و اطمینان و اصلاح امور عباد و تهذیب نفوس و امانت و دیانت و عصمت و عفت و وصیت نما انا کما معک فی الهاء و المیم و فاز عملک فیها بعزّ قبولی و شرف رضائی و فی ارض الیاء بما ینبغی لک فی امر ربک الملهم المشفق الامین .

و در خطابی به وی در مصر مورّخ شوّال 1315 میباشد که کتاب فرائد چون تألیفش تمام گردید بفرستید که بطبع برسد و رساله^{۶۶} در البهیه را در مصر در جواب اسئله^{۶۷} حکیم نورالدین قادیانی مشهور نوشت و در ضمن نام امریکا و پاریس شرح سفرش ذکر است و در کتاب بدایع الآثار مجلد شرح سفر مرکز میثاق ابهی به اروپا صورت تلگراف به آقا محمد تقی اصفهانی در مصر به این عبارت مسطور است :

عبارت از نفس من است . " و نیز احوال اخیر و وفاتش در سال 1331 در قاهره مصر و تلگراف به بلاد و تأسیس مجالس تذکّر بهائیان مسطور میباشد و در خطابی به آقا سید مهدی گلپایگانی در عشق آباد است :

که ارسال شده است حکماً باید به ارض اقدس اعاده گردد حتی ورقه^{۶۸} واحده در دست کسی نماند تا جمیع در محلّ محترمی محفوظ و مصون گردد و باقی و برقرار ماند چه که آثار قلم آن بزرگوار است .
و در ضمن "ازهر" نیز ذکر می است ابوالقاسم کثیری از مؤمنین امر جدید بدین نام در الواح و آثار مذکورند
ار آن جمله در لوح برای شیخ محمد تقی اصفهانی است : " جناب آقا

ابو القاسم کاشی و جمعی دیگر به فتوای میرزا یحیی کل را شهید نمودند .
و نیز ذکر کشته شدن آقا ابو القاسم همدانی همسفر جمال ابهی در کردستان در الواح به تکرار گردید .
و نیز در ضمن شرحی در خطابی در باب فتنه^{۶۹} سال ۱۳۲۰ در اصفهان :
" از جمله جناب سید ابو القاسم مارنونی بود سید حضور قریب هشتاد سال معمر بود ... گویا احساس ضرب و زخم نمی نمود ... در کمال بشاشت و فرح و مسرت جان فدای جانان کرد . " ابولونیوس از فلاسفه^{۷۰} یونانی اسکندریه در قرن سوم میلادی که به عربی بلینوس گفتند در حقش در لوح حکمت چنین مسطور است : " ثم اذکر لک ما تکلم به بولینوس الَّذی عرف ما ذکره ابو الحکمة (سقراط) من

اسرار الخلیقة فی الواحه الزبرجدیه لیوقن الكل بما بیناه لك ... و هو الذي یقول انا بلینوس الحکیم صاحب العجایب والطلسمات وانتشر منه من الفنون والعلوم ما لا ینتشر من غیره و قد ارتقی الی اعلی مراقی الخضوع والابتهال اسمع ما قال فی مناجاته مع الغنی المتعال اقوم بین یدی ربی فاذا کر آلائه و نعمائه واصفه بما وصف به نفسه لان اکون رحمة و هدی لمن یقبل قولی الی ان قال یا رب انت الاله و لا اله غیرک و انت الخالق غیرک ایدنی و قونی فقد رجف قلبی واضطربت مفاصلی و ذهب عقلی وانقطعت فکرتی فاعطنی القوة و اتطق لسانی حتی اتکلم بالحکمة الی ان قال انک انت العلیم الحکیم القدیم انه لهو الحکیم الذي اطلع علی اسرار الخلیقة والرّموز المکنونة فی الالواح الهرمسیه ."

و در ذیل نام بلینوس هم ذکر می است . ابتهال مصدر مزید عربی به معنی دعا و درخواست به تضرع و خاکساری مبتهل اسم فاعل به معنی متضرع . مباهله نیز مصدر مزید به معنی نفرین و لعن کردن بر یکدیگر و اصل این عمل که طرفین ادعای یکدیگر را لعن و طرد کنند و از خدا کیفر آن دیگر را بطلبند در تورات است و در واقعه هابیل و قابیل مسطور و در قرآن منقول میباشد و نیز در قصه محابه ایلیا با انبیای کذبه بیان شد و قصه مباحله در قرآن در محابه فیما بین پیامبر و نصاری نجران ذکر است و تفصیل مباحله باب اعظم در صحیفه بین الحرمین و نیز عزم مباحله شان در اصفهان در توقیعی و عزم مباحله مقام ابهی در ادرنه در جزوه به خط عبد الاحد از آنجا بین بهائیان در آن ایام منتشر که به عینها موجود میباشد و تفصیل آن در تاریخ ثبت و ضمن نام استانبول ذکر مباحله و اعلاء کلمه مسطور است .

حروف هجائیه عربی معروف است و علم حروف جفری که کشف مجهولات و وصول به حقائق را در مجرای آن امیدوار شدند و علمی از علوم رمزیه و سری از اسرار آتیه گردید مبتنی بر آن است و در آثار و روایات مأثوره از ائمه هدی و از اولیاء و عرفا در آثار شیخ احسائی و سید رشتی از آن مقوله بسیار است و مخصوصاً در آثار دوره نقطه البیان که شالوده و اساس خود را بر آن اصل مبتنی و مؤسس و منظم نمود و در آثار اولیه دوره بهاء الله کم و بیشی موجود میباشد ولی بعداً متروک گذاشته اشتغال به آن را موقوف کردند و نتیجه کلیه که از آن گرفته تنها ضبط واقعات تاریخ بنوع اختصار و لطافت و تسهیل درج در شعر و ضبط امور و نگهداشتن مسائل و مراکز و اشخاص و امضاء در آن اعصار پر ایذاء و اضرار بود که در الواح و آثار و آیات و شمه ای ضمن نام جفرو حرف و غیرها ثبت میباشد .

هرگز و همیشه و در بحث فعل مستقبل استعمال میشود و در بعضی آثار فارسیه در ماضی منفی نیز استعمال میشود . در لوح به صدر دولت عثمانی است قوله :
 "ابدأ التفات نمودید"
 ابرام مصدر عربی به

معنی محکم کردن و تاییدن و مبرم اسم مفعول از آن به معنی محکم در کتاب اقدس است :

" هذا من امره المبرم " وقوله :

" کَلِّشِي تَحَقَّقْ بامرہ المبرم " و در لوح رئیس :

" ارض بما جري من مبرم القضاء " ابراهيم ابو الانبياء

شهر در در مواضع کثیره به صریح نام و یا به نام خ خلیل و یا به عنوان اب

راحم مذکور میباشد عدّه کثیری از مؤمنین امر جدید و غیرهم بدین نام مانند اقا ابراهیم خلیل تبریزی و حاجی محمد ابراهیم یزدی معروف به حاجی مبلغ و حاجی ملا ابراهیم مسئله گو شهید و حاجی ابراهیم بیگ مذکور ضمن نام فاران و حاجی میرزا ابراهیم سبزواری در تاریخ و الواح مذکورند چنانچه در ضمن نامهای خلیل و یحیی ذکر است و در حق خلیل مذکور در لوح برای شیخ نجفی اصفهانی است :

" و همچنین آقا سید ابراهیم که در باره اش از قلم نقطه اولی .. " الخ و خطاب به ملا ابراهیم در شهریزاد است :

رفیق اعلی منع نموده... " و نیز سید ابراهیم پسر امام جمعه یزد که موجب فتنه و شورش منجر به شهادت بهائیان آنجا بسال 1321 گردید مخصوصاً در شرح صادر در خطابی راجع به آن واقعه مذکور گردید و ابراهیم خیرالله مبلغ در امریکا ضمن خیر و امریکا مسطور است و نژاد بنی اسرائیل در الواح و آثار به عنوان ابناء خلیل و وراثت کلیم موصوف و معروف میباشند چنانچه خطاب به خداداد و شاهپردی و عزیزالله جذّاب مکرراً ذکر یافت و از آن جمله در خطابی است : " هو الله ای ابناء آن اب راحم چون نمود عنود و قوم آشور آن سرور وجود و جمال محمود را از وطن مألوف اخراج نمودند گمان کردند که آن شمع نورانی را خاموش نمودند و آن کوکب رحمانی رابه افول و غروب مبتلا کردند و حال آنکه تیشه بر ریشه خود زدند و بنیان خویش را ویران نمودند آن ملل و دول در خاک مذلت مطمور شدند و آن نجم بازغ از مشرق نورباصیت مشهور طالع و لائح گشت اگر این اخراج وطن نبود کجا حضرت خلیل شخص جلیل میشد و از کجا ارض مقدّس موطئ قدم آن نور مبین میگشت .

ابرقو معموره مشهور بین آباءه و یزد که شهادت فطیع بعضی از بهائیان

در آنجا اتفاق افتاد که در تاریخ ثبت شده است و واقعه و و بهائیان آنجا در آثار مذکورند .

إبرة عربی سوزن در یکی از آثار صادر از عکاء در وصف احوال محنت اشمال هم

سجّهای در سجن اعظم است :

" کاتّم صاروا بنسبتهم الي قبلهم ادقّ من خیط الابرة . ابریز در عربی به

معنی خالص و زر پاک از غشّ . در لوحی به افنان است :

" این شوکه پرویز و ذهبه الابریز . ابکم عربی گنگ و

لال چنانکه اصمّ کر اکمه کور مادر زاد .
 در در مناجاتي اصمّ در در خطابي کور مادر زاد .

" ابرء الاکمه والابرص واسمع الاصمّ وانطق الایکم ". الخ
 امر جدید چنین شد که چنانچه افراد شاخص اعلاي بشري ظاهر درآغاز اکوار براي

ايجاد مدنيت جدیدۀ مادّیه و روحانیه آدم گفته میشد اول من اعرض و مخالف در آن کور ابليس زمان و زيردستانش را ابلسه خوانند و قصهٔ مرمر کتب مقدس را نیز به همین تفسیر و تأویل مینمایند و در آثار بدیعه به عنوان شیطان نفس و هوي و مظاهر انساني آن بارها تکرار یافت چنانچه شمه ای ضمن آدم ثبت است و در رسالهٔ " شرح هاء چنین مسطور است :

" ولو أنّي اليوم في خوف من الشيطان و اخويه ولكن فوربك ربّ السموات والارض لو اجتمع الكلّ بكلّ صيصيتهم علي مجدي فليس لدي وما ادي الا بمثل سواد عين نملة ميتة حيث لم يكن في الوجود اصغر منه في ذكرا الموجود لانّ الحجّة في يدي مثل هذه الشمس في رابعة النهار شعشعانية لامعة بلي ان قرء احد ولو كان من اهل الكفر علي الفطرة فينثند ينكسر ظهري و انّ ذلك امر ممتنع قد ذكرته لافك النفوس و مكنسة القلوب مثل قوله عزّ ذكره فادعوا شهداءكم ان كنتم صادقين ". الخ

ميرزا جواد برغاني و دو موافقش مراد است که در شیراز به معارضت برخاستند و در لوحی است :
 " بسم الله الاقدس الابهی ای کنیز الهی انشاء الله لم یزل و لا یزال به ذکر محبوب متعال مشغول باشي ... اليوم مظاهر ابلیسیه به تمام حيله به منع بریه از شاطئ احديه مشغولند ... " الخ
 مراد ازلیان است . و در لوحی دیگر :

" باري این ایام شیطان به اسم رحمن دعوت مینماید و سامری به ذکر ازلی ندا میکند و ابليس به نهایت مشغول گشته "

و در لوحی دیگر :
 " اي مهاجر الي الله رفعتي و ما دردست شیطان مبتلا . "

ایضاً :
 " ایاکم ان تصدّ قوا الذی یأتیکم به نباء الشیطان انه من افتری علی الله واشتعلت فی قلبه نار العداوت و البغضاء کذلک سولت له نفسه و اعرض عن الله ربّ الارباب . "
 ایضاً : " انّ الشیطان قعد

علي المرصد اذا دخل احدٌ قاصداً مفرّاً المقصود یخبر باب الحكومة . " الخ
 مراد سید محمد اصفهانی ازلی است که بالای دروازهٔ عکا مراقب و مترصد ورود زائرین بود تا به حکومت خبر دهد و گرفتار سازد .
 و در ضمن لغت سبع نقل از رسالهٔ " دلائل

سبع و ضمن لغت سخن نقل لوح و بیان صریحی در این معنی ثبت است .

ابن در بسیاری از آثار بدیعه موسی را به اسلوب قرآن ابن عمران نام بردند چنانچه در لوح برای شیخ محمد باقر اصفهانی است :

" احضر بین یدی الوجه لتسمع اسرار ما سمعه ابن عمران فی طور العرفان." و نیز در عده ای از الواح نام ابن در حق عیسی ذکر نموده و عیسویان را ملاء ابن خواندند چنانکه در لوحی که شرح حرکت کشتی از گالی پولی تا مقابل اسکندریه است :

" اذا حضر تلقاء الوجه احد من الذین نُسبوا الی الابن بکتاب مبین فلما فضینا ختامه وجدنا منه روائح القدس من الذی اشتعل بنار محبة ربک الرحمن و قد اخذته جذبات الوحي ."

و قوله :

الروح مرّة اخري لیتّم لكم ما قال من قبل ... ثمّ اعلم بانّ الابن اذا سلّم الروح قد بکت الاشياء کلّها ."

انح و در لوح رئیس است :

" انا وجدنا ملاء الابن اشدّ بکاءً من ملّی اخري ."

و در لوح برای شیخ سلمان است :

" چنانچه ابن

عرب در این مطلب شرحی مبسوط نوشته . " انتہی مراد محیی الدین شهرمذکور ضمن ح ی ی است که بدین عنوان مشهور است. و در مقالهء سیاح است قوله :

" روایت ابن مهزیار چه شد . " انح ابن مهزیار مذکور از

روایت اخبار شیعه به همین نام معروف میباشد . و نیز در بعضی الواح که واقعهء میرزا مهدی غصن اطهر ذکر شده وی را به لفظ ابن و به عبارت :

" انا فدینا الابن " آوردند . و در لوح برای حاجی

محمد ابراهیم قزوینی که سؤال از ابن کرد مراد از ابن میرزا محمد علی غصن اکبر و مراد از ابناء اغصان است . چنانچه در کتاب اقدس " کانه ربّی احد ابنائی " میباشد و شمه ای از ابناء و بنات ابھی ضمن نام آسیه و غصن و غیرهما ذکر است . و از حرم دوم فاطمه به شهرت مهد علیا میرزا محمد علی و میرزا بدیع الله و میرزا ضیاء الله و صمدیه بر جا ماندند. و تنها از میرزا ضیاء الله نسلی نیست و اما از نقطه طفلی به نام احمد بود که در صغر در گذشت و خطاب ای پسران من در کلمات مکنونه شامل همهء اهل بیان بلکه همهء بشر است و محض تغلیب و ملاطفت همه را پسران خطاب کردند چنانچه در خطاب کتاب اقدس " هلموا یا ابناء الغرور " مخاطبین عموم عیسویانند و تلویح به این دارد که محض استغراق در غرور ابناء الغرور باید خواند نه ابناء الله چنان که خود را میستایند . و در شهرتهای اقوام عرب و عبر که به نام اولاد جدّ یا جدّ اعلی به عنوان ابناء یا بنین جمع ابن چون بنی هاشم و بنی امیه و بنی اسرائیل و بنی یهودا خوانده میشوند به همین طریق نام برده مراد تمام ذکور و

انات میباشد و بر سبیل تغلیب جمع ابن آورده میشود .
و عدّه ای از رجال شهیر مؤمن به این امر به کنیه مصدر به ابن مذکور در الواح و آثار و معروف و
مشهورند مانند حاجی میرزا محمد تقی ابهری به نام ابن ابهر مذکور ضمن لغت ابهر و میرزا علیمحمد بن
ملاً صادق اسم الله الاصدق به نام ابن اصدق و سلیل دخیل به نام ابن دخیل شهرت دارند .
و در کتاب بدایع الآثار بیان حال عبد البهاء است :
" من طفلي داشتم

سه چهار ساله بود وقتی خواب بودم به آهستگی در رختخواب من میآمد." انتہی
نام آن پسر حسین افندی مشهور است .

ابن اصمعی به نام عبد الملک بن قریب بن عبد الملک بن اصمعی از
معارف علماء اسلامی متبحر و مؤلف در علوم عربی و شعر و اخبار در عصر خلفاء عباسی و از
معارف ادبا بود . در لوح خطاب به حاجی محمد کریم خان است :
" كما يضربُ بزقاء اليمامة في حدة البصر و بان اصمعي في سعة الراوية . " آبهراً معمورةً بزرگ مابین
قزوین و زنجان که به شهرت میرزا محمد تقی ابهری یا ابن ابهر و خانواده شان و خاندان حاجی میرزا عبد
الرحیم ابهری در تاریخ و آثار این امر معروف گردید و در لغت بهر ذکر است . و ابهر به عربی
طرف کوتاه پر بال مرغان . اباهر جمع .
در لوح سورة خطاب است قوله :

" انا اعطيناك اباهر القدس " و در خطابی است قوله :

اباهر الفلاح في جناحهم حتى يطيروا الي اوج نجاحهم " آبیونہ از قراء کاشان مرکزی در این
امراست که غالباً بیانی بوده بهائی شدند و امثال آقا غلامرضا در آثار مذکورند .

اتحاد در نام وحدت ذکر است .
آتی در لوح رئیس :
" فانظر ثم اذکر

اذ اتي محمد بايات بينات " و در لوحی در وصف حاجی ذبیح کاشی :
" قد سمع و اجاب

و خضع اذ اتاه الامر من مشرق وحي ربه مالک الوجود . " اثاث متاع و کالای خانه .
در کتاب اقدس است :

" لا ينفع الناس ما عندهم من الاثاث . " اثر در لوح طب
است :
" قد قدرنا لكل شيئي سبباً و اعطيناه

اثراً كل ذلك من تجلي اسمي المؤثر علي الاشياء ان ربك هو الحاكم علي ما يشاء . " اولئك اثرت
و در لوح رئیس :

فيهم كلمة الله ... انّ الذي سمع ندائي لا يؤثّر فيه نداء العالمين " .
و در کتاب اقدس است :

لايري من ثيابكم آثار الاوساخ ."
مشهور شيخ سعدي :

وين عجبترکه من از وي دورم .
قوله : " بسم الله الابهي يا من اردت اثري فاعلم اثري احاطت السموات والارض و في

مقام كشيئي اثري لو انت من العارفين انّ السماء اثر رفعتي والارض اثر سكوني ... قل سبحان الظهور
من ان ترتقي اليه اطيّار قلوب العارفين كلّها ظهر في الملك عمّا بيناه لك انه خلق من اثر قلم ربك و ما
ينزل منه انه سلطان الآثار و انه خير عمّا تطلع الشمس عليها فطوي لك و لمن اراده من الله ربك و رب
العالمين و اما ما سئلت ربك الغني المتعال فاعلم انّا ولو اردنا ان لا نردّ من سأل و لكن انت ترضي في
نفسك بان يجري من هذا الاثر الذي به علّق حيوّة العالم علي ما تكلم به احد من العباد قل سبحانك يا
الهي عرّفني ما انت تريد انّي انا من العابدين ."

در اینجا مراد از اثر مطلوب اثر قلبی بود و کلمه " استأثرت در رساله " افلاکیه از حضرت عبد البهاء
قوله :

الجاذبة علي الحقائق الكامنة في هوية الغيب فانبعثت وانتشرت وانتظمت واستفاضت واستنبأت واستأثرت
بظهور الشؤون الرحمانية والآثار الصمدانية ."

مزید مأخوذ از اثر مصدر مجرد به معنی بر گردیدن و اثره چیزی مخصوص خود اختیار نمودن است و
مفاد چنین میشود که به ظهور شؤون رحمانیه و آثار صمدانیه امتیاز و برگزیدگی یافت و در لوح حاجی
محمد کریم خان است :

" اثر (برگزین و گرامی دار) من یذکرک علیک و قدّسه علی نفسک ."

و قوله :
" این من بنی الخورنق والسدير و این من اراد ان یرتقی الی الآثار . " (کره نار و فلک)
اثان اثنیت مصدر ساخته از اثین به معنی جدائی و بیگانگی استعمال میشود در لوح اتحاد است :
" به شانی که اختلاف و اثنیت و غیریت از مابین محو شود ."

اِثِمُّ گناهکار و در قرآن در مواضع عدیده متناسب با مبالغه مانند ک
کفار اِثِمُّ افاک اِثِمُّ به معنی گناه سرشت برابو جهل اطلاق گردید و در کتاب معیار الفقه

تألیف میرزا محمد علی شیرازی از خواص اصحاب حاجی محمد کریم خان کرمانی که با معاونت و راهنمایی
وی انجام داد به نکته نامبرده تصریح است و معذک حاجی مذکور خویش را اِثِمُّ میخواند و امضایش
را " العبد الاِثِمُّ کریم بن ابراهیم " قرارداد و در کتاب ایقان آیات سورة الدخان از قرآن را که در مقام

ذکر عذاب یوم رستاخیز و بیان سوء حال ارکان شرک و عناد همعصر نبوی میباشد به مناسبت با همین نام و قرائن مقام بر او تطبیق گردید قوله تعالی :

"انَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ طَعَامُ الْاِثْمِ كَالْهَلِیْلِ یَغِیْ فِي الْبَطُونِ كَفَلِی الْحَمِیْمِ خَذُوْهُ فَاعْتَلُوْهُ اِلٰی سِوَاءِ الْجَحِیْمِ ثُمَّ صَبُّوا فَوْقَ رَاسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِیْمِ ذُقْ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِیْزُ الْكَرِیْمُ".

و دخالتی در این تطبیق میکند که شجره الزقوم مذکور را آیاتی چند در سوره الصافات شرح میدهند. قوله تعالی : " اذ لك خیر نزلًا ام شجره الزقوم انا جعلناها فتنه للظالمین انا شجره تخرج فی اصل الجحیم طلعتها كانه رؤس الشیاطین فانهم لا کلون منها فما لئون منها البطون ثم ان لهم علیها لشوبًا من حمیم ."

و وجه تناسب آیات سوره الدخان به شأن حاجی خان به حسب نظر ایقان شاید علاوه بر ذکر نام اثم و کریم و خطاب استهزاء آمیز به عزت ظاهریه اش آنکه سوره مذکوره به نام دخان است و شجره لزقوم را باصفات و مشخصاتی که دادند شباهتی با بوته تنباکو و دخان دیده نمیشود و گرنه چنین شجره ای و بدین نام هر چند برخی نوشتند که در بیابان گجاهی به این نام است و در برهان جامع به این شگفتی مسطور است که اخبون و اخیون میوه نبات صحرائی است مانند سرافعی و آن را در عربی رأس الافعی گویند وجود نداشته و ندارد و حاجی محمد کریم خان با آنکه مولی و مقتدایش شیخ احساسی نظر به اینکه در آثار اسلامی وجه حلیتی در حق شرب دخان نیست و در اینگونه موارد اصل عدم جواز است و نظر به اینکه آیات و آثار دال بر لزوم احتراز از امور مضره به صحت بدن شامل دخان نیز هست شرب آن را روا نمیداشت معذک معتاد بلکه مداوم به دخان بود و شاید به این تدبیر میخواست خود را در انظار مجتهدین از پیروی عقیدت و آئین شیخ بری دارد و توان گفت که در آیات مذکوره شجره الزقوم را مناط عذاب قرار داده و مستفاد چنین است که همانا زقوم طعام اثم میباشد یعنی از جهت شدت اعتیادش گوئی به آن تغذی مینماید چون جرم روغن و چرک جوشیدن آب جوش در شکم و شاید علت ذکر بطون به حال جمع آن باشد که پیروان در این عمل تأسی میجستند. بگیرید اثم را و به میانهء دوزخ بکشید در بالای سرش از عذاب آب جوش بریزید و بچش تو که عزیز کریمی و مفاد آیات صافات چنین است که آیا اینهمه نعم بهشتی پیش آورد بهتر است یا شجره زقوم که ما آن را گوئی بلیه ظالمان و کافران قرار دادیم همانا آن درختی است که در ته دوزخ بیرون میآید شکوفه اش گوئی سر شیاطین است که از آن خورند و شکم پر کنند و بر بالای آن آب جوش ریخته بیاکنند . و این تقریب به تأویل مذکور در ایقان است .

ضمن نامهای زقوم و دخان و کریم و غیرها است. اَجَّ تَأَجَّجَ بر افراخت . در خطابی
 " و اتبع ندائك بتلبیه تأججت بها نار محبتک فی الکبد و
 الاحشاء . و در خطاب وصایای عهد است :

" اَجَّوَا نِيرَانَ مَحَبَّةِ اللَّهِ . " الخ
اجتراح عربی ارتکاب نگاه . در زیارت جامعه^۱ صغیره است قوله :
"ولكن لما فرض علي العبد ثناؤكم فقبل اجتراحاتي عليكم و ذكرني في مؤبقاتي في محضركم . " الخ
یعنی چون خدای تعالی ثنای شما را بر بنده فرض قرار داد پس ارتکاب نگاه در مقابل شما و ستایشم از
جمله مهلکاتم را در محضر شما پذیرفت . مراد این که ذکر و ثنایم در مقابل ذوات الهیه^۲ شما
اظهار وجود و عین عصیان است ولی خداوند به علت مذکور عفو فرمود .
نیز در ضمن نفرین نامه ای در شیراز در حق سامری و عجل و خوار و دیگر معاندین از شیخیه است
قوله :
" و لئلا يجترح علي " الخ
یعنی تا آنکه بر روی من نگاه و ذکر سوئی مرتکب نشود . و نیز در صلوة مبسوط یومیه است :
" اجترحاتي ابعثني عن التقرب اليك "
جنب ذکر است
اجمة عربی نیستان و بیشه اجم اجم آجام
جمع اجم در آجام جمع . در شرح کوثر است :
" ثم تلاحت واستلاحت بهما آفاق سماء البهاء في اجمة للاهوت "
و در توقیع به محمد شاه است :
" اجمة الجبروت " و
این به نوع تشبیه و استعاره میباشد که قوا و جواهر انبوه عوالم لاهوت و جبروت را به نیستان و بیشه یا
حصن تعبیر فرمودند .
اجواء در جواء ثبت است .
احترق این ریشه (حرق عربی) به معنی به آتش نمودن و زدن و سوختن است و لوح معروف " قد
احترق المخلصون " صادر در عکا برای
حاجی سید علی اکبر دهجی در بحبوحه^۳ معارضت سید محمد اصفهانی ازلی و رفقای هم حبسش در
تاریخ ط ح ق تفصیل داده شد و آغاز آن لوح خطاب به سید مهدی دهجی چنین است :
"ان یاسمی قد حضر لدي الوجه ما انشاء ابن اخیك في ثناء مولاه و عرفنا منه الشوق والاشتیاق و نزلنا
له ما یحدث به الشغف والاحترق في حب الله مالک يوم الطلاق طوبی لمن یقرء و یتفکر فی ما نزل من
لدي الله المقتدر القدير بسم الله الاقدم الاعظم قد احترق المخلصون من نار الفراق ... ان یا علی قبل
اکبران اشکر الله بهذا اللوح الذي تجد منه رائحة مظلومیتی و ما انا فيه فی سبیل الله معبود العالمین لو یقرؤه
العباد طراً و یتفکرون فيه لیضرم فی کل عرق من عروقهم ناراً یشتعل منها العالمین
احشاء جمع حشاء امعاء و اعضاء داخله^۴ شکم
در خطاب وصیای
عهد است :
" و اَجَّوَا نِيرَانَ مَحَبَّةِ اللَّهِ بَيْنَ الصَّلُوعِ وَالاحْشَاءِ
احشاء مصدر عربی به معنی شمار کردن و به شمار آوردن . لا یحصى شمار

نشدنی و بی‌شمار .
" و آیات ملک مقدسه حقایقها کما هی عن احصاء اهل الثناء ."
احمد در ضمن محمد
ثبت است . اخ - اخت در آثار و آیات نقطه محض اظهار ملاطفت و خضوع میرزا
محمد علی قزوینی از حروف حی و بعض دیگر نیز به عبارت یا اخي خطاب کردند و در بعضی از الواح
میرزا یحیی و دیگر برادران به عنوان "اخي" تکرار ذکر یا فتند چنانچه در لوح خطاب به صدر دولت
عثمانی است قوله :

که کبیر بود در طهران اراده تزویج نمود" انتہی و به حسب قرائن مراد حاجی میرزا رضا قلی میباشد .
و در کتاب ایقان هم محض تحیب و تقریب خطاب " ای برادر من" است و نیز لفظ اُخت به نوع
اطلاق یا مضاف مقید در آثار و الواح بارها استعمال گردیده و عده ای از مشاهیر نسوان به این عنوان
معروف شدند و در رساله " الغین" است :

" اللهم انک لتعلم من ادعی حکم الولاية و اختها او حکم النیابة المنصوصة او حکم القرآن بمثل ما انزلت
علی محمد رسولک او حکم الوحي بمثله لیکفر فی الحین و ما انا قلت و لا یقول ."
اخ و مراد از دو اخت
دو نظیر و همتای ولایت یعنی نبوت و رسالت است و این بیان متعلق به سنین اولیه امر و ایام تقیه و
حکمت میباشد و فقهاء و علمای اسلامی مدعیان هر یک از این امور را تکفیر میکردند و آن حضرت
هیچیک از آن القاب و دعاوی را بر خود نگذاشته بودند و فقط فیض و نعمتهای فائضه بر خود را بیان
میکردند و نیز در زیارت جامعه " صغیره" است :

" السلام علیکم یا اهل المشیة و اختها ."
و در لوح خطاب به شیخ اصفهانی نجفی است :
" حسن مازندرانی حامل هفتاد لوح بوده و چون فوت شد آن الواح را به صاحبانش ندادند و به یکی
از اختهای این مظلوم که من غیر جهة اعراض نموده سپردند الله یعلم ما ورد علی الواحه و آن اخت ابداً
با ما نبوده ایشان در محله ای و این مظلوم در محله " دیگر ساکن و لکن محض عنایت و شفقت چند یوم
قبل از حرکت نزد او والده اش رفته که شاید از ایمان بیاشامند و به آنچه الیوم سبب تقرب الی الله
است فائز کردند حق میدانند و شاهد و خود او گواه که غیر این به هیچ خیالی نبوده و نیست تا آنکه
الحمد لله فائز شدند به طراز محبت مزین گشت و لکن بعد از اسیری و هجرت ما از عراق به آستانه دیگر
خبری از او نرسید و بعد از تفریق در ارض طاء با جناب اخوی میرزا رضا قلی ملاقات نشد و خبری
از او مخصوصاً نرسید و در اول ایام کل در یک بیت ساکن بودیم و بعد آن بیت در جریمه به قیمت
نازلی رفت و فرمانفرما و حسام السلطنه این دو برادر خریدند و قسمت نمودند و بعد از این حادثه ما بین ما
و اخوی تفریق حاصل ایشان به در مسجد شاه و ما در دروازه شمیران ساکن و لکن از اخت از بعد من
غیر جهت آثار عناد ظاهر این مظلوم به هیچ وجه سخن نگفته الا آنکه بنت اخوی مرحوم میرزا محمد

حسن علیه بهاء الله و سلام الله و رحمته که مخطوبه^{۶۶} غصن اعظم بوده او را اخت این مظلوم از نور به خانه^{۶۷} خود برده و به مقرّ دیگر فرستاد جمعی از اصحاب و دوستان از اطراف شکایت نمودند چه که این امر بسیار عظیم بود موافق رأی هیچیک از اولیاء واقع نشد عجب در این که اخت او را به محلّ خود برده و ترقیّات داده و به مقام دیگر فرستاده معذک این مظلوم ساکت و صامت بوده و هست مگر آن که مخصوص تسکین احباب یک کلمه اظهاررفت و حق شاهد و گواه است که آنچه گفته شد حقیقت بوده و به راستی گفته و احادی از اولیاء این اطراف گمان نمیکردند که از اخت چنین امری که خلاف حمیت و محبّت و دوستی است واقع شود بعد از ظهور این امر سبیل را مقطوع دیدند و عمل نمودند آنچه را که کل میدانند و میدانید دیگر معلوم است که چه مرتبه خزن از این عمل بر مظلوم وارد شد و بعد به میرزا یحیی پیوست و حال مختلف شنیده میشود و معلوم نیست که چه میگوید و چه میکند نسأل الله تبارک و تعالی ان یرجعها الیه و یؤیدها علی الانابة لدي باب فضله انه هو العزیز التّواب وهو المقتدر القهار^{۶۸} و نیز قوله : " و کذلک بعضی از منتسبین در ارض طاء یکی از اماء الله که به اخت معروف علم نفاق بر افراخته در اول امر با ما نبوده و از امر آگاه نه الوان دنیا و زخرفش او را اخذ نموده به شأنی که آنچه مخصوص دوست بود به دشمن داد معذک ما ستر نمودیم و به حبل اصطبار تمسک جستیم ولكن آن غافله از عمل خود خائف شد و جهره^{۶۹} بر اعراض قیام نمود به قسمی که نفوس را برانگیخت که مابین عباد در ترضیع امر الهی تشبّث نمایند این امور قابل ذکر نبوده و نیست ولكن نظر به اطلاع شمه ای از دریای بغض و عناد ذکر شد و از حق میطلبیم کل را آگاه فرماید بر آنچه که سبب ارتقاء و ارتفاع و جود است و مستقیم دارد به شأنی که نفاق ناعقین و ضوضای مریین او را از بحر بیان مقصود عالمیان منع نکند و محروم نسازد شصت سنه از عمرش رفته و الی حین قادر بر قرائت لوحی نه سوف یظهر الله خافیة صدرها و و خائفة نفسها^{۷۰} و کلمه^{۷۱} عریبه^{۷۲} جریمه به معنی گناه بزرگ و جنایت در عرف فارسی متداول الاستعمال بود که میگفتند حکمران فلان را جریمه کرد مراد آن که بهر جرم مجازات مالی نمود و در اینجا اشاره به واقعه^{۷۳} هدف کردن بایان ناصرالدین شاه راست که خانه به فروش رفت و قیمت داده شد تا از حبس رها گشتند و هفتاد لوح مذکور را که برای منتسبین از اهل نور و غیرهم بواسطه حسن نام زائر نوری از بغداد فرستادند در سالهای بعد میرزا فضل الله بن میرزا محمد حسن اخ اکبر نامبرده در جعبه در محلی مدفون و مکتوم یافته بهر خویش نگه داشت^{۷۴} و مراد از اخت منفور مذکور حاجیه خانم بزرگ مشهور خواهر مهتر مادر اند رایشان و خواهر ابوبنی حاجی میرزا رضا قلی است و بنت مخطوبه^{۷۵} مذکوره میرزا محمد حسن شهربانو خانم نام داشت و بیان واقعه^{۷۶} مسطوره که دختر بزرگ نامبرده میرزا محمد حسن در صغر سن نامزد غصن اعظم بود و در سنین بغداد کس به ایران فرستاده خواستند و حتی رسوم شال و انگشتر کنند و

حاجیه خانم بزرگ مخصوصاً و بعضی دیگر محض تحفظ خود در آن ایام پرخطر مانع شده اور به حفید میرزا آقا خان صدر اعظم نوری دادند در طی مواضعی ضمن همین کتاب مسطور میباشد و غصن اعظم بعد از صعود ابھی خطابی مفصل برای دلالت عمه^{۶۶} نامبرده خود فرستادند و او به امین الاطباء رشتی ازلی داد تا ردی نوشت و از ناحیه^{۶۷} ازلیان به طبع رسید و در ضمن ع م م م ذکر است . و اخت دیگر اصغر ازو نیز در آثار ذکر یافت و از آنجمله قوله : " اخت صغری ورقه طوی فاطمه خانم ان یا اختی " انخ و مراد از اخت مسطور در مواردی دیگر از الواح قوله : " من زارااخت والمسیح بری کمن زارنی . " و در لوحی دیگر قوله : " بسمی العلیم الخبیر یا ارض الطاء یاد آور هنگامی را که مقرر عرش بودی و انوارش از در و دیوارت ظاهر و هویدا چه مقدار از نفوس مقدسه مطمئنه که به حبت جان دادند و روان ایثار نمودند طوی از برای تو و از برای نفوسی که در تو ساکنند هر صاحب شمی عرف قیص را از تو مییابد و از تو پدید آمد آنچه مستور بود و از تو ظاهر شد آنچه پوشیده و پنهان کدام عاشق صادق را ذکر نمایم که در تو جان داد و در خاکت پنهان شد نفحات قیص از تو قطع نشده و نخواهد شد ما ذکر مینمائیم تو را و مظلومان و مظلوماتی که در تو مستورند انما نذکر اختی اظهاراً لعنایتی و ابرازاً لوفائی . به مظلومیت کبری به حق راجع شد ما اطّلع بذلک الا علی محیط ای ارض طاء حال هم از فضل الهی مقرر و محلّ دوستان حقی طوی لهم و للذین هاجروا الیک فی سبیل الله مالک هذا الیم ابدیع . " و نیز در یکی از آثار خطاب به آقا جمال بروجردی مورخ 27 شهر جمادی الاولی قوله : " این سنه چند مصیبت واقع شده و در این آخر خبر اخت در ظاهر به ساحت اقدس معروض افتاد فی الحقیقه مظلومه بوده و سرّاً بر او وارد شد آنچه که غیر از حق از احصای آن عاجز است طوی لها و بهائی علیها بما صبرت فی الله و حملت الشدائد فی سبیله المستقیم . " و قوله : " حضرت اخت 66 روحی لرتبتها الشریف فداء و استدعای این خادم فانی آنکه یومی از ایام آن حضرت مخصوص از جانب این عبد آن قبر مطهر را زیارت نمائید طوی لنفسی استقرت فی جوارها و سکنت فی حولها علیها بهاء الله و بهاء ملائکة المقربین . " اخت ابوبنی مسماة به ساره خانم مدفونه در قصبه^{۶۸} عبد العظیم میباشد . اختر واژه فارسی به معنی ستاره درفش و طالع و فال نیک و نام جریده فارسیه در اسلامبول در اواخر ایام ابھی به مدیریت محمد طاهر اصفهانی بود که به تحریک جمعی از مخالفین مجتمع در آنجا تعرض به امر بدیع و هل بهاء مینمود و در الواح و آثار بارها به سوء ذکر یاد شد منها خطاباً لعندلیب لاهیجی است : " در باره اختر ذکر نمودی به عناوینی ظاهر شده که شبه و مثل نداشته و ندارد به دراهم نالایقه و آمال لا تغنیه عمل نمود آنچه را که حقیقت وجود نوحه نمود " انخ کلمه^{۶۹} لا تغنیه که به صورت ظاهر جمله^{۷۰} فعلیه ملحوق تاء تأنیس شده با این که تاء مذکور اختصاص به اواخر اسماء دارد توان به نوع فعل غائبه^{۷۱} متصل به ضمیر مفعول غائب عائد به صاحب

اختر خواند و آمال لا تغنيه يعني آرزوهائي که برایش سود ندارد و نیز توان جملهء منفي را در کلام به تمامها محکي به حال اسمي و صفت ملحق به تاء تأنيث به معني غير مغنيه براي آمال گرفت . و نیز در لوحی است : " در ورقة اخبار این کلمات مذکور قوله : در تقلب کاري بعضي از منفيان عگا و تعدیاتي از آنان بر بعضي وارد شده " الخ و در لوحی دیگر است : " اتخذوا الاختر لانفسهم معیناً و ناصرأ لنشر مفتریاتهم " اخذ به معني که در عرف فارسي میگویند خدا او را گرفت چندین جا در قرآن به کمال قوت و شدت ذکر است قوله : " فعصي فرعون الرسول فاخذناهم اخذاً وبيلاً " و قوله : " ان اخذه اليم شديد " و در لوح رئیس است : " و اذا اخذنا الممرد بقهر " و ايضاً : " طوي لك بما اخذت روح البيان من راحة الرحمن و اخذتك رائحة المحبوب " اخر بالاخره , در آخر در لوح به نصیر است . قوله : " تا آنکه بالاخره جسد منیرم را در هوا آویختند " أخلاط خلاط نام شهري در آسیای صغري در رسالهء دلائل سبعة است قوله " سید محمد اخلاطی استخراج نموده : یحییء رباً لكم فی النشأ تین " الخ إجماد ضمن نام نمود ذکر است .

أمرتم ^{ادب} " ایاکم ان تجاوزوا عن حکم الادب و تفعلوا ما یکره عقولکم و رضائکم : هذا ما المقتررا القدير ^{است} ^{لوحی} الله ^{در} اصبح ^{من} به

و در لوح دنیا است : " یا حزب الله شما را به ادب وصیت مینمایم و اوست در مقام اول سید اخلاق طویلی از برای نفسی که به نور ادب منور و به طراز راستی مزین دارای ادب دارای مقام بزرگ است امید آنکه این مظلوم و کل به آن فائز باشیم این است حکم محکم که از قلم اعظم جاری و نازل گشته " و میرزا حسن ادیب در تحت همین نام و در نام حسن ذکر است که وفاتش در 1338 هج - ق اتفاق افتاد . ادرنه واقعات خطیره مدّت چهار سال و کسری اقامت ابهی در آنجا که مرکز صدور الواح و آثار و ذهاب و ایاب مؤمنین بود و سر امر ابهی و تفریق میرزا یحیی ازل در آنجا وقوع یافت و نام رمزی ارض سر بدین رو با تطبیق به عدد حروف ابجدی ادرنه تقریر یافت در تاریخ ظ ح ق ثبت است و بیان در عکس ابهی و نیز عکس جمعیتی در آنجا در محلش مذکور است و ادرنه در لوحی به جزیره الخضراء نیز ذکر است قوله : " فی ارض التي سمیناه من قبل بالجزیره الخضراء و من بعد به ارض السر " که در ضمن لغت ح ض ر ثبت میباشد و عنوان سجن بعید و " مقرّسجن خلف جبال صخر مرفوع " و امثالها در بسیاری از الواح صادره آن ایام و بعدها مسطور میباشد و اماکن و عمارات اقامت ابهی خصوصاً خانه ای که در آنجا اعلان امر صریح من یتظهره اللّهی فرمودند معروف است و

در یکی از آثار صادره به امضاء خ ا د م 66 چنین مسطور است قوله: " از سنین توقّف در عراق تا حین که یوم سابع عشر شهر جمیّدی سنه 1281 متتابعاً مترادفاً از سماء مشیت الهیه الواح بدیعه نازل " انخ و در آثار سادّره در آن سنین از قبیل رساله^{۱۱} بدیع که ضمن لغت ب د ع ذکر است و سور و الواح عربی بسیار که شمه ای ضمن کلمه^{۱۲} اسم و آقایی از الواح کثیره خطاب به منیر ذکر است و غالباً در اثبات امر ابهی و احتجاج از طریق بیان و ردّ میرزا یحیی ازل و پیروانش میباشد و برای برانگیختن حسّ جدید ایمانی و شجاعت نوین و شرح صدر در بایان و تنفیر از معاندان کمتر اثری یافت میشود که این مطالب در آن نباشد و اسلوب بیان تقریباً به اسلوب بیان نقطه و مشتمل جمل عربیه گاهی صورتاً مخالف با تراکیب متداوله است و چنانچه در ضمن لغات حجات ، حکمت تقیه و غیرها ثبت است در اوائل مماشات و مجارات فرموده همی ذکر بیان و مستغاث و مناعت آن امر میفرمودند و اندک اندک پرده را برداشتند و اسقلال کامل شریعتی امر بهائی در آن سنین به منزله^{۱۳} حملی بود که به قرب ولادت دیده میشد و در لوح رئیس راجع به آنجا است قوله: " قد خرج الغلام من هذه الدیار و اودع تحت کل شجرو حجر و دیعة سوف یخرجها الله بالحق ". (خبر و پیشگوئی راجع به مستقبل روشن آنجا است) ... " احاط المشرکون به اهل الله و اولیائه و اخرجوهم من البیوت " ادریس در لوح بسیط الحقیقه قوله: " اول من تدرّس بالحکمة هو ادریس لذا سمی بهذا الاسم و اورا هرمس نیز گفته اند و در هر لسان به اسمی موسوم است و در هر فنی از فنون حکمت بیانات کافیه^{۱۴} وافیّه فرموده اند ". ادوارد براون پروفیسور انگلیسی استاد فارسی و عربی در دار

لفنون کامبریدج مخصوصاً در ادبیات دو لسان مذکور تعمق و تجرّ حاصل کرد و در آثار بیان مطالعات بسیار نمود و با بایان ملاقات و معاشرت و مراسلت پیوست و درک ملاقات ابهی در قصر بهجی عکا و ملاقات میرزا یحیی ازل در ماغوسا قبریس به اواخر سنین 1308 هج. نمود و کتب بسیار به انگلیسی و فارسی در ادبیات ایرانی و بای نشر داد و تأیید امر بیان و اشارات و نکته گیری در امر بهائی کرد که از آن جمله کتابی به نام " کتاب نقطه الکاف در تاریخ ظهور باب و وقایع هشت سال اول از تاریخ بابیه تألیف حاجی میرزا جانی کاشانی مقتول در سنه 1268 هجری به سعی و اهتمام اقلّ العباد ادوارد برون معلّم زبان فارسی در دارالفنون کمبریج از بلاد انگلستان تصحیح و طبع گردید در مطبعه^{۱۵} بریل در لیدن از بلاد هلند به طبع رسید سنه 1328 هجری مطابق 1910 مسیحی " و در ظهر کتاب است " تلک آثارنا تدلّ علینا فانظروا بعدنا الی الآثار , بعد از وفات تربت ما در زمین مجو - در سینه های مردم عارف مزار ماست ". که به فارسی به مقدمه ای از ناشر و نکته سنجیهای طبع و نشر نمود و دقیقتر از آن کتاب سفر یکساله اش در ایران و نیز ترجمه^{۱۶} به انگلیسی با نکته گیریهای کتاب تاریخ جدید تألیف میرزا حسینخان همدانی و به همین طریق نسبت به تاریخ مقاله^{۱۷} سیاح و نیز رساله ای که محض نشر بعضی

اسناد تازه بدست آورده خود طبع کرد و مخصوصاً ترجمه و طبع کتاب هشت بهشت روحی و غیرها و از جانب مرکز میثاق ابهی مقرر گشت که بر آنها جواب و حلّ شبهه نگاشته گردد و از مابین آنچه شد تألیف آقا میرزا ابو الفضل گلپایگانی که خواهر زاده اش اقا سید مهدی با معاونت عدّه ای دیگر اجمال نمود و در ترکستان روسیه طبع گردید و خطابی در این خصوص است قوله: "ای منادی پیمان نامه" شما رسید و از مضمون نهایت مسرت حاصل گردید که الحمد لله بر خدمت قائمی و در عبودیت جمال ابهی همدم عبدالبهاء در خصوص جواب مجعولات ادوارد برون مرقوم نموده بودید این قضیه مهم است جواب لازم دارد البته به تمام همت بکوشید تا واضح گردد که این تاریخ حاجی میرزا جانی مسموم شده است و تحریف گشته و یموتیها با ادوارد برون متفق شده اند (مراد از کلمه "یموتیها ازلیان است که بسا با تغییر کلمه "یحیی نام ازل به کلمه "مقابلش یموت یموتیها فرمودند) و این مفتریات و دسائس را به میان آورده اند باری به سرعت نهایت همت لازم است. عبدالبهاء به آستان جمال ابهی تضرع و زاری نماید و شما را تأییدات کافی شافی طلبد یقین است پرتو عنایت بتابد و توفیقات صمدانیه جلوه نماید و علیک البهائیه الابهی ع ع" و نیز در کتاب بدایع الآثار شرح مسافرتشان به امریکا از بیانانشان منقول و مسطور است قوله: "تاریخ حاجی میرزا جانی را کم و زیاد نموده به کتابخانه "پاریس و لندن فرستادند یحییایها او را با مفتریاتی تحریک بر ترجمه و طبع نمودند او هم محض ترویج اغراض خود به طبع و نشر آن پرداخت ... من به او نوشتم تو اول کسی بودی از معلمین و مؤلفین اروپا که به ساحت اقدس مشرف شدی این امتیاز را از دست مده ولی او نفهمید وقتی خسران او معلوم خواهد شد که در انگلستان انوار هدایت به اشد اشراق بتابد." و نیز در کتاب مذکور کیفیت حضورش به محضرشان در پاریس ثبت و این عبارت مذکور است: "تاهنگام عزیمتش به رفتن که دستشان را بوسید و با اظهار خلوص و خضوع رفت." ادیب به معنی صاحب ادب و عالم و متخلّق به علوم و فنون.

ادب لقب میرزا حسن طالقانی یکی از یزیدی امر مشهور در افواه بهائیان و کثیر الذکر در آثار مرکز عهد ابهی از آن جمله: "طهران جناب ادیب علیه بهاء الله الابهی هو الله ای منادی پیمان ... د ربدایت انقلاب (انقلاب مشروطیت در ایران) عبد البهائیه به نهایت همت کوشید که یاران بی طرف مانند و خیر دوجهت باشند ملاحظه شد که بعضی تأویل مینمایند و مداخله میفرمایند و نتیجه آن است که حکومت بهانه نماید و ماده به عضو ضعیف ریزد و جمیع احبّای الهی را قتل عام کنند و واسطه صلح نمایند و به سبب این قضیه حکومت نفوذ شدید یابد و اقتدار جدید نماید جناب آقا سید علی اکبر را احضار نمودم گفتم که آنچه خواستیم یاران را از مداخله منع نمائیم ممکن نشد بعضی مایل به مداخله هستند و این نتایج مضره بخشد حال محض اینکه این مداخله را منع نمایم میخواهم که عبارتی در حق مرکز سلف نویسم اگر چنانچه باید باید و شاید قیام نماید فيها و الاّ از قضایای مسئله "امر الله است." به

حضرت امام جعفر صادق گفتند که ما منتظر معصوم سابع بودیم و سابعهم قائمهم میگفتند که چگونه شد که تحقق نیافت فرمودند آن سابع منم ولي بدا شد خلاصه بمومي اليه گفتم که در قائمیت امام جعفر صادق بدا جائز بود حال اگر چنانچه باید و شاید معمول نگردد بدا سهل است .
 در خطابی دیگر به اوست : " عبارت بي وفایان را به نفسي از احباً حمل ننمائید این اخبار قبل الوقوع است آید زمانی که خود ظاهر و آشکار گردد و از برای نفسي شبهه نماند الحمدلله به عبودیت آستان میپردازیم و هر دلشکسته را مینوازیم جز عبودیت آستان مقدس راز و نیازی نداریم و با هر خوش آهنگی درنغمه و آوازیم ."

إذ در عربیه به یکی از جوه سه گانه استعمال میشود نخست ظرف زمان گذشته که اضافه به جمله فعلیه ماضیه میگردد و در این حال بسا که جمله مضاف الیها سقوط در کلام نماید و به عوض از آن به تنبیهی به آخر اذ درآید و حرف ذال مکسور باشد و با دخال زمانی بر اذ به صورت حینئذ یا یومئذ در آمده و به همین ترکیب ملفوظ و مسطور شود و در کتابت حینئذ غالباً اختصار کرده ح مینوشتند . در قرآن است قوله : " یومئذ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا . " و در کتاب اقدس است قوله : " هذا ما اخبرناكم به اذ كنا في العراق . " دوم تعلیلیه که علت و سبب واقعه را بیان مینماید . در بیان در خطبه افتتاحیه ضمن جمله فارسیه است : " اذ لم یزل متعالی بوده از اقتران بشیئی . " و قوله : " اذ اشباح المرایا لا یرجع الی ما قد بدء " و در قرآن است قوله : " لن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم انکم فی لعذاب مشترکون . " سوم بجائیه که افاده ناگهان برخورد به امری را میرساند . شاعر گوید : استقدر لله خیراً و ارضین به فهینما العسر از دارت میاسیر وینما المرء فی الاحیاء مغتبط اذا هوالرّمس تعغوه الا عاصیر و از نوع اول یعنی اذ ظرفیه را ما ملحق میشود و اذ ما بمنزله کلمه واحده ظرفیه شرطیه قرار میگیرد و دو جمله بعد از آن که شرط و جزا میباشند اگر فعل مضارعند مجزوم میگردد و این احوال برای قلت استعمال در آثار جدیده غیر مشهود و غیر موجودند . اذ بر دو حالت استعمال میشود حالت اولی اذ ظرفیه و در این صورت غالباً متضمن معنی شرط و برای زمان مستقبل میباشد . در کتاب اقدس است قوله : " اذ اذ فزتم بهذا المقام الاسنی والافق الاعلی ینبغی لکل نفس ان یتبع ما امر به . " و قوله : " اذ اردتم الصلوة ولوا وجوهکم ... " متبنی گوید : " و اذا اتک مذمتی من ناقص فی الشهادة لی بانی کامل " دوم اذ بجائیه مانند بیت مذکور و در قرآن است : " فالقیها فاذا هی حیه تسعی " اذعان مصدر عربی به معنی اقرار و به معنی رام و مطیع و خاضع شدن .

در مناجاتی در لوحی است : " الهی الهی لک الحمد بما جعلتني معترفاً بوحانیتک و مُقرّاً بفردانیتک و مدعناً بما انزلته فی کتابک الذی به فرقت بین الحق والباطل . " و در مناجاتی در خطابی است : " و کلّ

الاساطين من الحكماء اعترفوا واذعنوا لهذا". الخ اذفر عربي بوي خوش و نيز بوي ناخوش . اذن اجازه و رخصت. در لوحی است : " كذلك اشرق نير الاذن والارادة . " و در لوح رئیس است : " ولو ظهر منهم ما لا اذن الله . " الخ اذن گوش آذان جمع . در لوح به اشرف زنجانی (شهید) قوله : " فطوبى لأذنك بما سمعت نعمة الله المقتدر العليم الحكيم . " و در لوح رئیس قوله : " تتكلم معك بلسان القوة والقدرة بما منعت عن استماعه آذان المخلصين . " و قوله : " اي اهل ارض نداي اين مظلوم را بأذان جان استماع نمائید . " و در لوح بشارات قوله : " از كوثر بيان آذان امكان از قصص كاذبه مطهر شود . " اذن كه بصورت اذاهم نوشته میشود به اصطلاح علم نحو جواب و جزا است و چون بر فعل مضارع در آمده آن را منصوب میدارد و ما بعدش جواب و جزاء ما قبلش میباشد .

در كتاب اقدس است : " اذا يحل ما امسكن لكم . " آذان - ايدان - تأذين به معني اعلام . از حضرت بهاء الله در سورة القلم : " ان يا قلم اذن بين الملاء القوم . " الخ و ذكر آذان طبق دستور حضرت نقطه ذيل نام صادق در توقيعي است . آرامل عربي جمع ارملة و ارملة به معني بينوايان و زنان فقير . در كتاب اقدس است قوله : " ليصرفوها امناء الرحمن في الايتام والارامل . " و در خصوص يصرفون به حال جمع امناء ضمن نام قيص شرحي ثبت است و في الايتام به معني للايتام میباشد . و در لوح حكما است : " وتمسكوا بما ينتفع به العالم من الصغير والكبير والشيوخ والارامل . " ارب در لوح " دعاء يدعوه محيي الانام في الايام . " است : " فونفسك كل جوارحي واركاني يحب ان يصير ارباً ارباً في سبيلك . " به معني عضو عضو و جدا جدا . ارتخشستا پادشاه باستاني هخامنشي ايران . در كتاب مفاوضات نقل

از كتب مقدسه بني اسرائيل به اين نام مذکور و يونانيان ارتاكرير كسز (نوشتند و هر دو شايد مفسر از نام اصلي اردشير و ارتخشستر باشد . ارتقاء مصدر عربي به معني ترقي و بالا روي

در لوح دنيا است : " امروزهراگهي گواهي ميدهد بر اين كه بياناتي كه از قلم مظلوم نازل شده سبب اعظم است از براي ارتفاع عالم و ارتقاء امم . " و در لوح رئیس است : " كما تري النقطة انها بعد ارتقاءها الي المقام الذي قدر فيها يظهر الله بها نفسها . " ارث در كتاب اقدس است : " قد قسمنا المواريث علي عدد الزاء " تمام تركه ميت پس از وضع مخارج مبينه و مستثنيات مذکور در كتاب بر چهل و دو سهم مضروب در شصت كه حاصل 2520 و جامع كسور تسعه و رافع احتياجات به كسر در فروع سهام مذکور است قسمت میشود و طبقات وراثت هفت اند آغاز از ذريات و انجام به معلبين منتهي میگردد و لذا توزيع بر هفت صنف میشود و سهم ذريات نه از چهل و

دو است که با ضرب در شصت عدد ابجدی حروف نام مقت 540 بیرون می آید و سهم مابعد هشت الی سهم هفتم که سه میباشد و از چهل و دو چیزی باقی نماند و تقسیم بیان چنین میشود و حضرت بهاء الله سهم ذریات را مضاعف یعنی هیجده از چهل و دو قرار دادند و از هریک یک و نیم سهم کاستند چنانچه سهم بعد از ذریات شش و نیم الی سهم هفتم که یک و نیم است منتهی میگردد . در یکی از آثار خطاب به زین المقرین چنین مسطور است قوله : " در باب ارث آنچه نقطه اولی روح ما سواه فداه به آن امر فرمودند همان محبوب است آنچه از اولو القسمة موجود قسّموا بینهم اموالهم و مادون آن باید به ساحت اقدس عرض شود الامر بیده یحکم کیف یشاء در این مقام در ارض سر حکمی نازل و قسمت نفوس مفقوده موقتاً به وراثت موجوده راجع الی ان تحقّق بیت العدل و بعد از تحقّق حکم آن ظاهر خواهد شد ولكن المهاجرین الذین هاجروا فی سنة الّتی هاجر فیها جمال القدم میراثهم یرجع الی وراثتهم هذا من فضل الله علیهم . " این بیان در جواب زین المقرین قبل از صدور کتاب اقدس بود و اکنون در ضمن رسالهء سؤال و جواب مذکور در نام اقدس ثبت است . اردبیل شهر قدیم شهیر در آذربایجان از مهمترین وقایع امر بهائی در آنجا که موجب نشر ذکرش در افواه و آثار گردید واقعهء امین العلماء است چنانکه شهرت ایمانش در این امر موجب التهاب غضب ملاها خصوصاً حاجی میرزا علی اکبر معروف گردید و او را بر منبر برای تبری از این عقیده فرستادند و او اخبار و آیات در باب منع و نهی از لعن خواند و بالاخره ملاّی مذکور تحریک کرده او را به سال 336 کشتند و محلّ قتل در خانه اش و هم مدفنش در آن بلد است . اردستان قصبهء معروف قدیم از مراکز بانی نشین سالهای اولیه بود و اکنون از مراکز پر جمعیت بهائی است که در محلهء باب الرّحی مجتمعند و در بسیاری از آثار به عناوین صریح و یا رمزیه " ارض الالف " و " آر " و " آرد " و " آردس " خصوصاً خطاب به فتح اعظم و برادرش رفیع و پسرانش محمد و شهاب و نیز رفیعا و پسرانش و نیز ملاّ علی اکبر و میرزا احمد و محمد علی و غیرهم و در ضمن لغت رحیم و وفاء ذکری است . اردکان قصبهء معروف یزد از آغازین امر مرکزی شد و نامش در تاریخ و آثار تکرار یافت و موطن گروهی از مشاهیر و شهداء شد که مقتل و مدفشان مشخص و مرتب میباشد و عدّه ای از مؤمنین آنجا بدین نام و و طریق در الواح مذکورند " خباز الاحدیه اردک " و " حاجی محمد رضا اردک " " حاجی ابو الحسن اردک " " آقا علی اردک " " حاجی علی اکبر اردک " اُردُن و اُردَن نام اکبر انهار فلسطین بارها در اسفار تورات و در کتاب یشوع و غیره ذکر شد و گویند یحیی بن زکریا مسیح را در آن تعمید داد و حواری در آن تعمید میدادند و این روز نزد مسیحیان و یهود تاریخی و متبرک و مقدّس محسوب میباشد و مسیحیان از آن نهر که نهر الشریعه میخواندند آب گرفته در ظروف نگهداشته پس از عود به وطن هدیه میکردند در

" قد اتصل نهر الاردن بالبحر الاعظم والابن في الوادي المقدس ينادي لبيك اللهم لبيك . " که علي الظاهر مراد از بحر اعظم امر ابهي و مراد از نهر اردن امر مسيح مي باشد . اردي بهشت دومين ماه از سال ايراني که براي انطباق با عيد اعظم رضوان به ذکر و توصيف در آثار بهائي اختصاص دارد . ارسطو در لوح حکمت است : " و بعده (افلاطون) من سمّي بارسطو طاليس الحكيم المشهور وهو الذي استنبط القوة البخارية . " انخ ارض در لوح حج بغداد است : " فطوي لك يا بيت بما اختارک الله و جعلک محلاً لنفسه و مقراً لسلطنته و ما سبقك ارض الا ارض التي اصطفاه الله علي كل بقاع الارض بما رقم من قلبه الحفيظ . " انخ ارض شيراز است که در صورة الصبر ذکر مي باشد . اَرطِي دو قريه در مازندران به نام ارطي کفشگر کلا وارطي بورخيل

محل سکونت جمعي از بهائيان مانند محمد تقی همسجن ملا عليجان شهيد شهير و پسرش ملا آقاجان و شيخ عبد الحميد و پسرانش علي اکبر و يونس و احمد و ابو القاسم ديگر مشهدي رضا مشهدي عليجان شيخ محمد تقی محمد جان مشهدي يعقوب وغيرهم . اَرَقَم عربي مار خطرناک با خط و خال سياه . در لوح خطاب به حاج محمد کریمخان است قوله : " و لا تکن کالارقم للضلاض " اَرک فارسي قلعه " تو در تو و عمارات و سيعه " رفيعه " محصنه مشتمل بر برج و باروهاي مدافعه که در مراکز ولايات و ايالات ايران مخصوص اقامت حکمرانان و قواي سپاهيشان بود و ارک تبريز معروف است . اريکه عربي تحت مجلل مزین پادشاهي ارائک جمع . درزيارت سيد الشهداء است :

" و تبدل اريکه الاعتساف بكرسي الانصاف " اَرْمغان فارسي تحفه و سوغات و ره آورد . در لوحی است قوله : " ذکر ارمغان نمودند لوح ارمغان که از قبل در باره جناب افغان عليه بهائي و عنایتي نازل صورت آن را اخذ نمایند یجد منه المخلصون عرف ارمغان الله رب العالمين و مالک العرش العظيم . " اروپا در ضمن شرح حال ادوارد برون انگلیسی ذکر شد که اول اروپائی مرتبط به این امر او بود و چون امریکا ارتباط یافت به واسطه بهائیان آنجا و مبلغین ايراني که در ذهاب و اياب شدند عده اي در انگلستان و فرانسه ارتباط و اقامت پیدا کردند و بعضي از مبلغین ايراني و آمریکائی مخصوص براي تزئید عده و تکمیل به فرانسه و انگلستان و بالاخره اطریس و آلمان رفتند و عده اي در آن کشورها به ايمان جديد و خدمت در این امر قد برافراختند و ارتباط مهم و صریح در دوره مرکز و مبین امر ابهي خصوصاً پس از مسافرتشان به آن حدود تحقق یافت که اوضاع آن مسافرت و واقعات ایام و اسماء و حوال بهائیان آن کشورها در کتاب

بدایع الآثار و هم در نشریات ژلاتینی و دیگر اوراق و جرائد آن ایام ثبت می‌باشد و فهرستی چنین است که بعد از انقلاب سیاسی مملکت عثمانی و انهدام بنیان آن دولت و تأسیس دولت ترک در سنه ۱۳۰۰ میلادی بعد از اقامت یازده ماه در حیفا به مصر رفتند و بیش از یازده ماه در آن مملکت ماندند آنگاه عزیمت سوئیس فرمودند و اول ورودشان به مارسیل ۲۴ شعبان سال ۱۳۲۹ هج. ق. مطابق ۱۹ آگست سال ۱۹۱۱ میلادی اتفاق افتاد و پس از چند یوم به سوئیس رفتند و به کنار دریاچه ژنو در گراند هتل دو پارک ماندند و بهائیان از پاریس و لندن و دیگر بلاد و بسیاری از بهائیان امریکائی مقیم سوئیس و جوانان محصل ایرانی به حضور رسیدند و چون لیدی بلومفیلد انگلیسی تلگراف دعوت کرد در ۱۳ رمضان مطابق ۷ سپتامبر با میرزا اسدالله اصفهانی و میرزا باقر خان شیرازی و تمدن الملک و خسرو رفته به ساحل ویکتوریا لندن رسیدند و مسس گروپر () اوتومبیل سواری خود را به اختیار آن حضرت گذاشت و لیدی بلومفیلد خانه ۶۰ خود را برای مهمانی و اقامت ایشان داد و خود با دختران در هتلی منزل کرد و در آن روزها مجالس و خطابه پی در پی شد از آنجمله در کلیسای سیتی تمپل (Temple City) با حضور سه هزار نفر و نیز در قدیمی ترین و محترمتین کلیسا با حضور بیش از هزار نفر خطابه فرمودند و مدت توقف در لندن ۲۶ روز شد و در سه شنبه سوم اکتبر به عزم پاریس روانه شدند و در ایام اقامت پاریس میرزا اسدالله اصفهانی و میرزا احمد و لیدی بلومفیلد و مس رول (Miss Revel) را به ملاقات بهائیان آلمان فرستادند و به مارسیل برگشتند و در هتل هلونیا وارد شدند و در هفتم دسامبر با کشتی پرتغالی به اتفاق میرزا اسدالله اصفهانی و میرزا باقر خان شیرازی و میرزا عزیزالله خان و تمدن الملک عزیمت اسکندریه کردند و بعد از اقامت پنج ماه در رمله باز در ششم ربیع الثانی سال ۱۳۲۰ هج. ق. مطابق ۲۹ مارچ ۱۹۱۲ میلادی از رمله حرکت کردند و از اسکندریه با کشتی عازم امریکا شدند و همراهان شخص شوقی ربّانی و سید اسدالله قبی و میرزا محمود زرقانی و میرزا منیر زین و دکتر فرید و خسرو بودند و حتی در ناپولی برای سیر و تفریح پیاده نشدند و برای علت و مصلحتی که پیش آمد شخص شوقی ربّانی با خسرو به حیفا عودت کردند و ایشان با دیگر همراهان به امریکا رفتند و در مراجعت از آن کشور باز در چهارم محرم ۱۳۳۱ مطابق ۱۳ دسامبر ۱۹۱۲ با میرزا احمد سهراب و سید اسدالله قبی و میرزا محمود زرقانی با لیور پول وارد شدند و روز هفت محرم مطابق ۱۶ دسامبر با همراهان مذکور و مسیو دریفوس و آقا احمد یزدی و مسس فریزر (Mrs. Frazer) و مس هریک (Miss Herrick) به لندن رفتند و روز ۲۸ محرم مطابق ۱۶ ژانویه عودت به لندن نمودند و روز ۱۳ صفر مطابق ۲۱ ژانویه از انگلستان به سوی فرانسه رفتند و به استتگارت وارد شدند و روز ۳۰ ربیع الثانی ۱۸ آپریل به سوی بوداپست رفتند و در روز دهم جمادی الاولی اول می ۱۹۱۳ به پاریس برگشتند و روز هفت رجب ۱۲ جون از پاریس برای حیفا حرکت کردند و روز هشت رجب ۱۳

جون در مارسیل وارد کشتی شدند و در آن سفرها مراسله و تلگرافهای پیاپی به شرق و غرب همی کردند چنانچه از اقیانوس در حالیکه به امریک میرفتند در نامه خطاب به ابن ابهر در طهران چنین فرمودند: " زیرا میرزا منیر را ناخدا و طبیب کشتی به بهانهٔ رمد چشم از شهر ناپولی اعاده به اسکندریه نمودند. " و تلگرافی به غلامعلی دوا فروش طهران: " رسیدیم به وینا دیشب در جمعی از طالبان حقیقت صحبت شد به همه جا خبر دهید - 12 جمادی الاوی 1331. و تلگرافی دیگر به غلام علی دوا فروش طهران ایران: " با سرورالهی بر گشتیم پاریس. عباس 28 جمادی الاوی 1331 " اروم اروم به عربی بیخ و ریشهٔ د رخت اروم جمع. در ضمن خطاب شهیر به بهائیان خراسان است: " واستأصل ارومهم واقتلع جرثومهم. " استأصل را به تطبیق با جمل دیگر در معنی لازمی استعمال فرمودند یعنی از بیخ برآمد ریشه هایشان و از جای کنده شد اصل وعنصرشان. ارومیه یا ارمیه و در این عصر به نام رضائیه شهری معروف در

آذربایجان ایران از شخص نقطه‌البیان در آنجا اموری مهم نقل یافت که به تفصیل در تاریخ این امر ثبت است و از همان ایام گروهی بانی بر جای ماندند و در حدود سال 1290 هج. ق. قریب پنجاه تن ازلی میزیستند و ملا محمود و علیقلی نام وکیل تبلیغ میکرد و نیز جمعی از اهل بهاء بودند و در آن میان حاجی ملا امام وردی شهرت داشت که در تاریخ ثبت میباشد و از توقیعات صادر در آنجا است قوله: " هوالله الجواد الوهاب بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي اختص احبائه بالبلاء جزاء بما وعد لهم من جزيل الآلاء فله الحمد حمداً يحبه ويرضاه و كان ذريغة بالوصول الي طاعته و لقاها فله اصبر و عليه اتكل و اليه اشكو بئى و حزني و كفي بالله ولياً و كفي بالله نصيراً چند صفحه قرطاس قبل نوشته شد انشاء الله رسیده حال تحریر که شب بیست و چهارم شهر الله الحرام است لله الحمد نعمت صحت برقرار است و هنوز فرجی ظاهر نیست الا آنکه دستخطی از شاه رسید اظهار التفات بيشمار نموده اند تا بعد چه مقدر شود و حکمی هم به یحیی خان حاکم ارومیه شده ظاهر قبول نکرده ولی هنوز محقق نیست تا بعد چه ظاهر شود دو صفحه به خط شریف ملاحظه نموده عدد 60 را نگاه داشته تا 40 هر گاه گرفته شد مع 50 رسید را بعد خواهم نوشت از سفر والده اطلاعی بهم نرسید ظاهر که هنوز محقق نشده سفر ایشان هر قدر بخواهند وجوه بدهند و از بابت سید 22 بردارند در کل امور مراقب احوال اهل خانه باشند همین صفحه را به نظر ایشان برسانند بعد گرفته نگاه دارند بر ملا نعمه الله و دوستانش سلام حق باد والسلام خیر کلام. " آزر عربی کمر - آزر جمع. در خطاب وصایای عهد: " واشدد ازورهم بقوة نافذة من جبروت تجریدک. " آزغند قریهٔ بزرگی در خراسان بواسطه شهرت آقا میرزا احمد و آقا سید حسین ازغندی در تاریخ و آثار این امر شهرت یافت. در لوحی به پسر آقا میرزا احمد مذکور است قوله:

ج ع " بسمي الناطق العليم يابن ازغند عليك بهاء الله قد حضر كتابك لدي المظلوم و عرضه العبد الحاضر لدي العرش انزلنا لك لوحاً تعطرت بمدائن العلم والعرفان ان ربك هو العزيز المنان قد اقبلنا اليك من شطر السجن فضلاً من لدنا ان ربك هو العزيز الوهاب انا نوصيك والذين آمنوا بالامانة والديانة والصدق والصفاء طوبى لعبد عمل بما امر به في كتاب الله رب الارباب اسمع النداء من شطر عكا انه لا اله الا هو المقتدر المختار طوبى لايك ثم طوبى له انه اخبر عبادي بظهوري قبل اظهاري ان ربك لا يعزب عن علمه من شئني انه هو العزيز العلام انا ذكرناه في الصحيفة الحمراء . الخ و در لوحی دیگر است قوله ج و ع : " انا بعثنا منالهاء من بشر الناس بهذا الظهور الذي به نادي المناد الملك لله العزيز الحميد قد اظهرنا الاحمد ازغندي و بعثنا المحمد فروغي لبشر اهل الارض والسماء بهذا النور الساطع المبين انا ذكرناهما من قبل بايات قرت بها ابصار العارفين . "

ازل ازل به معني قدم و بي آغازي و ما لا اول له . ازلي با ياء نسبت به معني قديم و موجود بي آغاز و استعمال ازل و ازلي بدین معني خصوصاً در آثار عرفا و حکما مصطلح و بسیار است و ازليه با ياء نسبت و تاء مصدریه همانند ابدیه و قدمیه گفتند و در خطب نهج البلاغه تکرار یافت و در مناجاتی از نقطه البيان است قوله : " قد شهدت به علي نفسک في ازل الآزال ... و تکبرت بازلیتک علي علو کبريائک ... اما بعد فقد طلع انوار صبح الازل في ظلمات الليل الاليل ... و لا شک ان کل ما نزل من مبادي العلل و انوار صبح الازل يتحمل في المعني تحمل عمق الاکبر . " الخ و در صحيفه العدل است قوله : " تا آنکه از فيض ازلي و نفحات شمس ابدی در هيچ شأن محبوب نمانند . " الخ و بدین اسلوب در توقيعات و آثار بياني به کثرت و همچنين در الواح و آثار بهائی مخصوصاً وفق کلام حضرت علي اميرالمؤمنين ع در حديث مشهور کميل " نور اشرق من صبح الازل . " این کلمه در فروع و ترکیباتش در عوالم معنويه الهیه و طلوعات عالم معاني و ارواح اطلاق گردید از آن جمله در کلمات مکنونه است : " كنت في قدم ذاتي و ازلية کينونتي عرفت حيي فيک خلقتک . " و " خطبة الشهادة الازليه . " نام و شهرت يکي از آثار قدوسيه است که بعد از ایام تاريخيه بدشت براي جناب ملا حسين بشرويه از مازندران به مشهد فرستادند تا با اصحاب روي بدان سو بياید و در هامش نسخه معتمده اي از آن به خط ملا علي اکبر اردستاني مشهور چنین نوشته دیدم : " نوشته اي که حضرت قدوس از شاهرود به مشهد نوشتند به جناب باب الباب . " و نیز ازل لقب و شهرت ميرزا يحيي معروف به مناسبت انطباق عددي آن دو کلمه با هم " به ملاحظه يحيي با سه ياء قبل از اعلان " میباشد چنانچه پيروانش به نام ازلي مشهورند .

ازمير بندر معروف ترکیه در مدیترانه واقعه اي است سفينه مرکب ابهي و همراهان هنگام عبور از ادرنه براي عکا و واقعه

میرزا آقا منیر کاشی در آنجا در تاریخ ثبت است و محلّ دفنش در آن بلد معلوم نشد و سکنهٔ بلد در آن ایام را 130,000 آورده اند و نام از میر در آثار این امر مذکور آمد از آن جمله در لوحی است قوله: " و جرت الفلک الی ان استقرّ امام مدینة سمیت بالازمیر حضر تلقاء الوجه اسمنا المنیر و کب بوجهه الی رجل الغلام اراد ان یفدی نفسه لله مکباً علی الرجل و ان ربک بکل شیئی قدیر لم یزل کان سائلاً ربّه هذا المقام المرتفع العزیز المنیع قد قضی الله ما اراد و امرنا بخروجه عن الفلک فلما خرج روحه الی الرفیق الاعلی تالله استقبله ملائکة المقربین و فی ذلک الیوم ما انقطع النزول والصعود ". الخ ازهر الجامع الازهر مسجد معروف قاهره مصر که ارتباط اقا میرزا ابو الفضل گلپایگانی شهیر در دورهٔ مرکز میثاق ابهی با طلاب آنجا در تاریخ و آثار مذکور و مخصوصاً شیخ فرج الله زکی و شیخ محیی الدین مشهورند . اسس تأسیس . بنیان نهادن . در لوح رئیس است : " اسس ارکان البیت من زبرالحدید . " اُس . اصل و بنیاد ساختمان . در کتاب اقدس است : " و هو الاس الاعظم نزلنا ه فی الواح اخری . " که در ضمن نام (ام) شرح مذکور میباشد و الواح برای وحدت حقیقیه شان واحدهٔ ملاحظه شد و صفت اخری به حال مفردة مؤنث آمد چنانچه در آیهٔ قرآنیه " ولی فیها متآرب اخری . " استانبول پایتخت اخیر شهیر دولت آل عثمان در دورهٔ بیانی و هم در سنین اقامت ابهی به بغداد سلطان عبدالحمید در آنجا به سلطنت و خلافت مینشست و سلطنتش در سال 1255 هج. ق. تا سال 1277 امتداد داشت و نفی های پی در پی و شدائد که به حضرت بهاء الله و عائله و اصحاب و مؤمنین در کشور عثمانی وارد گردید بعد از او در دورهٔ سلطنت برادرش سلطان عبد العزیز واقع شد که از سال 1277 تا سال 1293 بر قرار بود و عزل و انتحارش در این سال وقوع یافت و صدر اعظمش امین عالی پاشا چنانچه در ضمن (ع ل و) ثبت است در سال 1288 مرد و پس از عبد العزیز برادر زاده اش سلطان مراد بن سلطان عبدالحمید چند ماهی سلطنت نمود و دچار اختلال دماغ شد و ناچار برادرش سلطان عبد الحمید به سلطنت و خلافت نشست و شدائد وارده بر مرکز عهد ابهی در ایام او واقع گردید و جمعیت اسلامبول را در آن ایام متجاوز از هشتصد و هفتاد و سه هزار نوشتند و سلطنتش تا سال 1328 بر قرار بود و در آن سال به هیجان حکومت ملی خواهان معظم مخلوع و به سلانیک (Salonika) برده شد و محمد رشاد خامس به سلطنت نشست تا بعد از جنگ و شکست دولت عثمانی و متفقینش عاقبت به سال 1923 میلادی جمهوریت ترکیه به ریاست آتاتورک قرار گرفت . و لوحی در آغاز ورود به اسلامبول چنین صدور یافت قوله: " هو العزیز الباقی معلوم بوده که مسافران الی الله بعد از طی مراتب ما سواه به محل معروف که مشهور به استانبول است نزول فرمودند و تا حال از اهل آن جز تعارفات رسمیه اثری مشهود نگشته تا بعد چه ظاهر شود و از خلف حجاب قضا چه امضاء گردد

ولکن اشجار یابسه و ثلوج مجموده بسیار ملحوظ شد گویا این مدینه را از ثلج بنا نهاده اند و دهر آن حرارت بیفسرد و برودت بیفزاید سمندر ناری شنیده شد که آتش علت و سبب ظهور او گشته من لدن حکیم خبیر ولکن سمندر ثلجی مشهود نگشته بود و حال از بدایع صنع صانع حیوان ثلجی بسیار ملاحظه شد تا بعد بیضاء قدرت ربّانی و ضیاء دست سبحانی چه اظهار فرماید والکل مقبوض فی قبضته و معلق به ارادته لا اله الا هو القادر القیوم و دیگر تا حال امری ظاهر نشد یعنی سخنی به میان نیامد و بعد از گفتگو تفصیل ارسال میشود و جمیع در محلّ خود مستریح باشند تا وقتش و الوقت عند العزیز المحبوب و جمیع را ذا کریم و وصیت مینمائیم همه را که به ذکر از ذکر الله غافل نشوند و به حبّ ما سواه از حبّ او محتجب نمانند والسلام علی من اتبع الحق . و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله : " تفصیل ورود این مظلوم را در آستانه و اقوال و اعمالش را ذکر فرمودند ... هر نفسی از مدینه کبیره به این ارض توجه مینماید ... و از جهت دیگر دائره سفارت ایران در مدینه کبیره به تمام قدرت و قوت به ترضیع این مظلومان مشغول انهم ارادوا امرأً والله اراد امرأً آخر ... آیا نسبت سرقتی که از جانب سفارت کبری به رعیت خود داده ثمر و اثرش در ممالک خارجه چیست ... ولکن در ظهور این فقره از قرار مذکور جناب سفیر کبیر معین الملک میرزا محسن خان ایده الله در آستانه تشریف نداشتند ... و او (میرزا یحیی) خود به شطر علیّه خود توجه نمود . و در لوحی دیگر راجع به اوضاع مخالفین مجتمع در استانبول چنین فرمودند قوله : " در ارض سرّ مع ظهور مباحله و اعلائی کلمه سید محمد اصفهانی نزد مشیرالدوله علیه بهاء الله دوید و التجاء نمود از برای معیشت دو یوم شهریه خواست لعمرالله بذالک ناح قلبی و قلبی وارکانی و حال هم اصفهانی موجود در آستانه مع رفیقش به تاراج اموال مشغول به شأنی به نار حرص و هوی مشتعل که قلم از ذکرش عاجز و قاصر . انخ و در سالیانی بعد از صعود ابهی خطابی به بهائیان اسلامبول به تاریخ 1919 است قوله : " تا حال نظر به حکمت کبری تبلیغ در آن مدینه ممنوع بود حال بهار تبلیغ با کمال حکمت باید آن خطّه را زنده نمائید . پس به کمال حکمت بکوشید . " تمامی واقعات و امور مرتبطه به آنجا در تاریخ (ظ ح ق) و هم در موارد مختلفه این کتاب ثبت است . اساطین ارکان و اعظم جمع اسطون معرب از اصل ستون فارسی است . در مناجاتی و خطابی است قوله : " کلّ الاساطین من الحکماء اعترفوا و اعنوا بان عقولهم ذهلت عند ... انخ استبرق فارسی الاصل که بافته های چند لائی از ابریشم و گلابتون در قرآن به وصف لباس اهل جنت تکرار ذکر یافت و در سورة القلم است : " ان یا قلم فاخبر حوریه الفردوس قل تا لله الحق الیوم یومک فاطهری کیف تشاء ثمّ البس استبرق الاسماء و سندس البیضاء کیف تریدین . " و در لوحی دیگر است قوله : " وادق من استبرق العنصریه " و در لوحی دیگر : " جنت خلد را به انوار جمال تزئین نمائید و به فرش سندس و استبرق قدس فرش نمائید . " و ذیل نام

سندس هم ذکر است . استجارَ در ضمن نام جوار ذکر است . استجلال در ضمن نام جلال ذکر است . استخاره مصدر استفعال از خیر به معنی طلب و خواهش خیر . و استخاره از خدا بواسطه سبحة یا رقعہ یا کتب و غیرها در مابین مسلمانان معروف است و در کتاب "مجمع البحرین" حدیثی به این مضمون نقل نمود که فرمودند اولاً از خدا به تکرار مسألت الهام به خیر بکن آنگاه مشورت کن که به زبان هر که خواهد خیرت را جاری میسازد و اساس منصوص در این امر نیز در استخاره به استشاره میباشد که در کتاب امر و خلق به تفصیل ذکر است . استراباد شهر معروف شمالی ایران . این شهر در دوره بهاء الله مرکز بهائی شد که اعضاء آن از بلاد دیگری برای کسب و تجارت و غیرها در آنجا مجتمع شده بودند و در الواح و آثار مذکور گردید از آنجمله قوله : " استراباد جناب میرزاعباس .

بنام خداوند یکتا

انشاء الله به عنایت رحمن از رحیق حیوان که به ید قدرت الهی مفتوح گشته پیاشامید کتابت در سخن حاضر و توجه الیه طرف المظلوم الذی دعا الکلّ الی الله المهیمن القیوم و صدر آن به این کلمه مزین بود اللهم انّی اسئلك من بهائک بابها ه . " انخ استقرّ ثابت و برجا شد . در قرآن است : " ولكن انظر الی الجبل فانّ استقرّ مکانه فسوف ترانی . " و در لوحی است : " و یحشرک فی فردوس الحبّ و یستقرّک فی رضوان القدس . " که در جای یقرّ استعمال شد . استمساک تمسک مصدر مزید عربی به معنی آویختن و تعلق و تشبث به شیئی . در لوحی است : " خذ کتابی بقوّتی و تمسک بما فیہ من اوامر ربّک الامر الحکیم یا محمد اقوال و اعمال حزب شیعه عوالم روح و ریحان را تغییر داده در اول ایام که به اسم سید انام متمسک بودند " الی قوله " تمسک جستند " و در لوح دیگر : " هذا کتاب من لدی المعلوم الی من تمسک بالعلوم . " و در مناجاتی است : " ای ربّ انه تمسک بجبل مواهبک . " و در قرآن : " فقد استمسک بالعرّوة الوثقی لانفصام لها " و قوله : " والذین یمسکون بالکتاب . " انخ استطرف در ضمن طرف ذکر است . استظلّ در ظلّ ذکر است . استنر امر مخاطب عربی از استناره . در کلمات مکنونه است : " مشکاتی انت و مصباحی فیک فاستنر به . " به آن روشنی گیر . استهلّ به شدت جاری شد . در لوح به ناصرالدین شاه است : " قد استهلّ مدمعی الی ان بل مضجعی . " اشکم چنان فروریخت که بالینم تر شد . استواء مصدر عربی به معنی استقرار . در کتاب اقدس نقل از بیان است : " ان ادرکت ما نظره اتم من فضل الله تسألون لیمنّ علیکم باستواء علی سرائرکم فانّ ذلک عزّ ممتنع منیع ان یشرب کأس ماء عندکم اعظم من ان تشرین کل نفس ماء

وجوده بل کَلْشِيئي ان يا عبادي تدرکون . " يعني اگر آن را که آشکار خواهیم ساخت دريابيد از فضل خدا بطلبيد که به استقرارش بر تختهاي شما بر شما منت گذارد که اين عزتي بسيار ارجمند و نادرسترس ميباشد. پيشاميد جامي از آب نزد شما افضل از آن است که به هرنفسي بلکه به هر شيئي آب هستي پيشامانيد اي بند گانم ادراک کنيد. و مراد از ما نُظْهره من يظْهره الله موعود ميباشد و عدول از لفظ من به لفظ ما بر سياق آيات قرآنيهء " وَالسَّمَاءُ وَمَا بَنَاهَا " وغيرها محض ترفيع مقام آن حضرت از رتبهء بشريت عامه است تعبير به لفظ متکلم به اعتبار ظهور غيب در مقام مظهريت ميباشد و دو فعل تسألون و تدرکون به صورت خبري و درمعني طلبي است و کلمهء نُشْرِبَنَّ از باب افعال و جمع مخاطب مذکر با نون مثقله است . استوارت مس اليزابت استوارت از بهائيان آمريکا در سال 1329 Miss.E.Stewart هج.ق. به عزم خدمت در بيمارستان صحت بهائيان ايران از آمريکا رسيد . اَسَد از کلمهء اسد به معني شير درنده اسماء اعلام بسياري گرفته شد که در تاريخ و آثار ذکرند چنانچه اسد آباد قصبه اي به مسافت 45 کيلومتری غرب جنوبي همدان واقع در غربي کوه الوند و ذکري در لغت (ج م ل) هست و در دورهء بهاء الله جمعي از اهل بهاء در آنجا بودند و مذکور در الواح شدند مانند حاجي شاه محمد و خانواده اش که در عکا مشرف به حضور گرديد و نيز درویش علي بود و لقب اسدالله را شيعيان از القاب و شهرت علي اميرالمؤمنين ساختند و پسران خود را تيمناً و تبرکاً به اين نام ميناميدند و مسميان به اين نام کثيري از مؤمنين به اين امر در الواح و آثار به کرات مذکورند و اشهر از همه ميرزا اسدالله ديان خوئي است که از رجال مشهور صاحب ادعا و آثار در بابه و مقتول به دست آنان بود که ضمن لغت "خ ي ي" و "دي ن" ذکري است . ديگر حاجي اسدالله فرهادي قزويني متوفي در سجن طهران ديگر ميرزا اسدالله خان وزير اصفهان و ميرزا اسدالله مبلغ معروف اصفهاني که متفقاً با ميرزا ابوتراب و حاجي ميرزا حسن سعادت به عکا بهر زيارت رفتند و در ايران خدمتها در اين امر کردند و ميرزا اسدالله مذکور تبليغها نمود و بالاخره هشت سال قبل از صعود ابهي در عکا مجاور گرديد و زوجه اش خواهر حرم مرکز عهد ابهي بود و چنانچه تفصيل نام اروپا و آمريکا ذکر است همسفر در اروپا و مبلغ به آمريکا گرديد و ديگر سيد اسدالله قي که مخصوصاً در آثارشان در سفره اوپا و آمريکا و در ضمن لغت حيات مذکور است و ديگر ميرزا اسدالله اصفهاني که در سندج به خدماتي در اين امر موفق گرديد . ديگر خود ميرزا اسدالله معروف به فاضل مازندراني نويسنده است که در آثار دورهء ميثاق مذکور ميباشد از آنجمله خطاب به حاجي آقا محمد علاقه بند يزدي است قوله : " چون آن رساله (سياسيه) در نجف بين اسباب آقاميرزا اسدالله و آقا ميرزا عبدالحسين اردستاني به دست بي فکران (بعضي از ملا نماهاي نجف) افتاد اين را از براي ما اعظم گناه شمردند . " انخ و شمه اي ضمن نام عکا ذکر است . و در موضعي ديگر قوله : " از قرار حوادث اخيره حضرت فاضل محترم نحرير خراساني ايده

الله تكذيب این بهتان فرمودند که این دو شخص محض ترویج به این ناحیه^{۶۶} مقدّسه آمده بودند نه فکری دیگر. و در خطاب به آقا سید نصرالله باقراف قوله: " حضرت آقامیرزا اسدالله و آقا سید عبدالحسین در نهایت انقطاع و فرط انجذاب به صفحات هند شتافتند که چندی در آنجا نشر نفعات نمایند و به خدمت امرالله پردازند." انخ و در ضمن خطابی به ابن ابهر است: " جناب آقا میرزا اسدالله مازندرانی را البته به صفحات عتبات عالیات بفرستید زیرا عتبات استعداد پیدا نموده و به شخص محترم معلوم در آنجا نیز به کمال حکمت صحبت دارد." و آقا شیر علی کاشی از بهائیان معروف نیز در الواح و آثار مذکور است قوله: " یا شیر قبل علی الحمدلله به الواح بدیعه^{۶۷} منیعه فائز شدی." انخ اسراف افراط و تبذیر. در کتاب اقدس در باره صید و شکار است: " ایا کم ان تسرفوا فی ذلک." اسرافیل در آثار اسلامیة نام یکی از ملائکه عظام مأمور من جانب الله به نوعی از امور و معرب اصل سریانی و عبرانی. در مثنوی ابهی است: " ای سرافیل بهاء ای شاه جان یک حیاتی عرضه کن بر مردگان." اسف عربی به معنی دریغ. فارسی غمگین بودن و افسوس خوردن. در قرآن است: " فلها آسفونا انتقمنا منهم فاغرقنا هم اجمعین." یعنی چون قوم فرعون مارا محزون ساختند و غضبناک کردند از ایشان انتقام کشیدیم. و در آثار و توقیعات بارها به این آیه استدلال کردند که چون ذات سرمدی اعلی مورد حوادث امثال حزن نمیشمود پس مراد محزون ساختن موسی و اولیائش میباشد. و این دلیل که حزن انبیاء و اولیاء همان حزن خدا است. اسف معرب از لغت اروپائی (نام کشیش بزرگ مسیحی اساقفه جمع. در لوح خطاب به فارس است: " قل یا ملاء الاساقفه قد اخذت الزلازل کلّ القبائل والرّب الابدی ینادی" انخ اسکندر الکساندر کبیر جهانگشای معروف که در رساله^{۶۸} مدنیة در حق اوست: " اسکندر رومی از فتوحات عظیمه اش جز سقوط پسرش از سریر تاجداری و تغلب فلسقوس و بطلیوس بر کلّ ممالکش فائده مشاهده نشد." چون بسیاری از مفسرین قرآن قصه های راجع به ذوالقرنین و سدّ یاجوج و ماجوج و غیره را باو تفسیر و تطبیق کردند در السن و افواه به آن امور ضرب المثل گردید و در نظم و نثر عرفانی در مسائل عقلی و روحانی به اشاره به آن قصص نامبرده وی را مذکور و مشهور نمودند که حافظ گوید:

سکندر را نمیبخشند آبی
 به زور زرمیسرنیست این کار

و در لوحی است قوله: " شاید اسکندر عماء سدی از زیر سناء فیما بین حائل گرداند." انخ والکساندر دوم نیکلایوچ امپراطور روسیه معاصر بهاء الله به سال 1818 م متولد و به سال 1881 م (1299 هج. ق.) در انقلاب نهلیست ها از میان رفت و الکساندر سوم به پادشاهی قرار گرفت. و از اسکندر نامان اسکندر خان نوری که مدتی حکومت طالقان داشت و نصرت و خدمت امر ابهی همی کرد در الواح مذکور است اسکندرونه واقع در ساحل دریای مدیترانه و بندر تجارتي حلب که ترکان

اسکندریه^{۶۶} مینور یعنی اسکندریه^{۶۷} صغیر میخوانند گفتند سکنه اش تقریباً 1900 نفر بودند و در اوائل اقامت ابی در عکا محلّ اقامت اسرای موصل و مهاجران و مسافران بهائی ایرانی و متدرّجاً مرکزی گردید و به کرات در آثار و الواح ذکر یافت . اسکندریه بندر شهر مصر در ساحل مدیترانه معروف است و در

اوائل سنین اقامت ابی در عکا محلّ سکونت بهائیان مهاجر ایرانی شده متدرّجاً مرکزی از مؤمنین مهاجر ایرانی و گرویدگان بومی گردید و همه^{۶۸} سکنه اش زیاده از شش هزار نفر بودند و شرکت تجاری روحانی بهائیان از حاجی میرزا حسن خراسانی و غیره به سال 1309 تأسیس گشت . اسم واحد و اسماء جمع . در اصطلاح عرفانی مشهور و متبادر در اسماء الله گردید چنانکه کلیه^{۶۹} عالم هستی که حقائق تجلیات و شؤون فیض حق است مملوّ از نعوت و اسماء الهی میباشد و در آثار و الواح ابی استعمال اسماء بر افراد و اشخاص به همین طریق به غایت کثرت میباشد چنانچه در صلوة یومیة است قوله : " یا اله الاسماء و فاطر السماء " الخ و در لوحی است : " هذا کتاب من لدن مالک الاسماء " و قوله : " لا تمنع الکردورات من مالک الاسماء والصفات " و در لوحی به نصیر است : " وانّ الاسماء لو یخلص انفسهم عن حدودات الانشاء لیصیرن کلّها الاسم الاعظم لو کنت من العارفين " و مقصود افتتاح باب ترقیات افراد انسانی تا این درجه میباشد . و نیز قوله : " اگر تفکر مینمودند در ظهور ثانیم به اسمی از اسمایم از جمالم محتجب نمیمانند اسمی از اسمایم که به حرفی او را خلق فرمودم و به نفعه^{۷۰} حیات بخشیدم به محاربه بر جمالم برخاست . " که مراد از اسمی از اسماء اسم ازل میباشد . و علماء و عرفاء در مابین اسماء و تجلیات غیر محدوده به اسمی اعمّ و اعظم قائل شدند و آیا آن اسم الله است یا ربّ یا هو یا غیر آنها به اختلاف رفتند و وجوهی ذکر کردند چنانچه در لوح حروف مقطعات مذکور ضمن ح ی ی اسم الله به عنوان اسم اعظم مسطور است و در اصطلاح این امر نام بهاء اسم اعظم معروف و مشهور میباشد . و در لوح نصیر است قوله : " لانّ بحرالاعظم تموج فی ذاته باسمه الاعظم الاکبر . " و در کتاب اقدس است : " هذا من امره المبرم و اسمه الاعظم و کلمته العلیا و مطلع اسمائه الحسنی لو اتم تعلمون . " و در ضمن لغت ع ظ م و ب ق ر هم ذکر است . و نیز در لوح به نصیر است قوله : " ای نصیر در ظهور اولم به کلمه^{۷۱} ثانی از اسمم بر کلّ ممکات تجلی کردم " انتهی در ظهور دوره بیان به نام علی (علیمحمد) که کلمه^{۷۲} ثانی اسم حسینعلی است ظهور فرمودند و در سنین اقامت در ادرنه میزا آقا منیر کاشی سابق الذکر در بعضی الواح به نام و خطاب یا اسمی الاعظم و مانند آن مفتخر گردید . قوله : " هو الاعزّ الارفع الامنع الاقدس الابهی ان یا رق المنشور اسمع نداء ربک ... ان یا اسم المنیر " الخ که در حلّ اعتراضات بایان و امر او به تبلیغ و ذکر ذبیح کاشانی و اجازه اش به تشرّف به حضور در ادرنه است . و نیز قوله : " هذا لوح من الله العزیز القدر الی جمال قدس منیر ان یا

ساذج الروح ... ان يا كلمة الاعظم ... ان يا سماء القدس ... ان يا شمسي الاحديه ... ان يا بحر الاعظم ... ان يا شجرة الله ... ان يا كنز الله ... ان يا اسم الله ان اشهد في نفسك انه لا اله الا هو ... ان يا اسمي ان اشهد في ذاتك انه لا اله الا هو. ونيز قوله: " هو الامنع الاقدس الابهي جمال الرحمن من افق الرضوان خلف سحاب الاحزان قد كان بالحق مشرقاً ... ان يا اسمي الاعظم اسمع نداء ربك الابهي عن شطرالكبرياء مقرالله العلي الاعلي ليجذبك نغمات الاحلي ". الخ كه بسيار مفصل است و واقعات تا ادرنه را شرح و تفصيل فرمودند ونيز به امضاء خادم 66 قوله: " وديگر چند ماه قبل سورة اصحاب از سماء ويمين عرش اعظم نازل شده و به اسم الله الاعظم حضرت منيب ارسال شد ". و نيز در الواح كثيره خطاب و تلقيب " اسمي" به نوع اطلاق يا تقييد و موصوف به اوصاف مخصوصه به آحاد مهمه متعده از قبيل اطلاق اسم الله الاول بر جناب ملا حسين بشرويه چنانچه در ذيل نام زيارت ضمن خطاب به ورقة الفردوس ثبت است و اطلاق اسم الله بر سلطان الشهداء كه نيز در ضمن نام زيارت است و نيز اسم الله الجمال و اسم الله المهدي و غيرهم در مواقع مناسب ذكر است . و كتاب الاسماء از آثار و توقيعات صادر در اواخر ايام سجن چهرق دو مجلد است و به اسلوب بيان منتظم بر نوزده واحد و هر واحد بر نوزده باب و در هر باب وصف يكي از اسماء الله كه مظهر آن يكي از مؤمنين است . قوله: " الباب الاول من الواحد الثامن من الشهر الثامن من السنة في معرفت اسم المرشد (ميرزا قربانعلي مرشد شهيد) وله اربع مراتب الاول في الاول بسم الله الارشد الارشد قل الله ارشد فوق كل ذي ارشاد ". و در لوحی راجع به آن كتاب است قوله: " كتاب اسماء نازل شد آخر فكر نمائيد كه مقصود چه بوده مخصوص كتاب اسماء ناميده اند و در آن الواح جميع اسماء را واحداً بعد واحد ذكر فرموده اند و تفسير نموده اند و بعد مظاهر اسماء را به مبدع اسماء وصيت فرموده اند " و در لوحی ديگر قوله: " قد انزلنا كتاب الاسماء من سماء مشية الله فاطرالسماء و فيه فسرنا العلم بهذا اليوم العزيزالبديع و وصينا فيه كل اسم بالاسم الاعظم و امرناه بان يدع ما عنده في يوم الظهور اذا ستوي هيكل علي عرش اسمه العظيم و علمنا كل اسم سبيلي و عرفناه من يأتي بسطان مبين كلما اتى انكره الاسماء كلها الا من شاء الله رب العالمين ". و مراد از اسم و عالم اسماء در نظير اين بيان شؤون و اوصاف و القاب قابل تغيير است. و در كتاب اقدس است قوله: " اياكم ان يمنعكم الاسماء عن مالكمها او يحجبكم ذكر عن هذا الذكر العظيم . منظور نام و مقام خودشان و همچنين اسماء امامت و ولايت و غيرهما است . اسمعيل در لوحی راجع به اسمعيل بن جعفر و فرقه اسمعيليه قوله: " بگو در حضرت اسمعيل بن حضرت صادق ع چه ميگوئي اين همان اسمعيل است كه حضرات اسمعيليه به او متمسك و متشبثند آن حضرت اورا امام و وصي فرمود و حكم در اين فقره ثابت بعد عزلش فرمودند و اين سبب اضطراب اصحاب شد و زارة كه از اجله اصحاب آن حضرت بود عرض نمود آيا ميشود امام عزل

شود در جواب فرمودند بداشد راوي این حدیث کلینی و معترض زراره هر دو نزد اصحاب رجال موثّقند قل انظروا لتعرفوا ما نطق به الاعلیٰ فی هذا المقام العزیز البدیع دیگر معلوم و واضح است که معترضین و معترضین درین مقام چه گفته اند منہم من قال اگر قابل نبود از اوّل چرا پیشوای خلق فرمود و اگر قابل بود عزلش چرا مقام امام مقام هدایت خلق است در رتبهٔ اولیٰ و در عقیدهٔ شما آن حضرت دارای علوم اوّلین و آخرین است لذا نباید چنین امری که مخالف و مغایر است از ایشان ظاهر شود باری ذکر این فقرات نظر به عقائد خود آن حزب است یشهد بذلک کلّ منصف و کلّ عالم و کلّ صادق امین . و از اسمعیل نامان شهیر مذکور در الواح و آثار این امر آفاسید اسمعیل زواره چنانکه در لوح به شیخ محمد تقی نجفی اصفهانی است قوله : " در حضرت اسمعیل علیه سلام الله و عنایاته نظر نمائید قبل از فجر باب بیت را با عمّامه خود جاروب نمود و بعد در کنار شطّ مقبلاً الی البیت به دست خود جان نثار نمود . و در لوح رئیس است قوله : "والذی قطع حنجره فی العراق انه لمحوب الشهداء و سلطانہم و ما ظهر منه کان حجة الله علی الخلائق اجمعین" و در لوحی دیگر قوله : " اسمعیل الذی سرع مسرعاً الی مقرّ الفداء فی العراق . و نیز در ضمن نام زیارت تفصیلی است . دیگر حاجی محمّد اسمعیل ذبیح کاشانی که در آثار بسیار مذکور و لوح مفصّل عربی و فارسی صادر در ادرنه خطاب به او است : " ارض ک جناب ذبیح علیه بهاء الله با تفکر قرائت کنند هذا لوح القدس یدکر فیہ ما یشتعل به فی قلوب العباد ناراً لعلّ یحترق به کلّ الحجیات والاشارات ... و انک انت یا ذبیح ان استمع لما یوحی عن جهت الکبریا ... ان یا ذبیح لا توقّف فی امر الله ... و لقد ارسلنا الیک من قبل لوحاً ثمّ من قبله لوحاً ... و قد حضر فی هذا السّجن بین یدینا کتابک . قرأناه و وجدنا منه نفحات حبّک ... و ما اردت الورد علی مقرّ ربّک ... انا ما خالفنا الوعد و نوفی ما وعدناه ... و اردنا ان نحضرك تلقاء الوجه ولكن المشركون حالوا بیننا و بینک و اخرجونا عن الدیار الی ان جعلونا مسجوناً فی هذه الارض البعید و انک لو ترید ان تسافر الی الله و تهاجر الیه اذا اشرفت شمس الاذن عن افق الامر لتفعل ما ترید واذنا لتحضری یدینا . الخ و در لوحی دیگر خطاب به او : " خذ لوح الله بقوّة من لدنا ثمّ اقبل بقلبك الی مقرّ الذی فیہ ینطق کلّ شیئی بانّه لا اله الا هو العزیز الکریم . " و در لوحی دیگر :

" از یمین عرش نازل ای ذبیح در اکثری از الواح الهیه از قلم امریه نازل جمیع احبّای الهی را وصیت فرمودیم که ذیل مقدّس را به طین اعمال ممنوعه و غبار اخلاق نیالیند . الخ و در لوحی دیگر : " باسم مظلوم مسجون ای ذبیح از برای تبلیغ خلق شدی قعود و صمت جائز نه ... ای ذبیح کمر خدمت محکم کن و به تبلیغ امر الله قیام نما و از پریشانی امور ظاهره محزون مباش یصلح الله ما یشاء بسلطانه انه لهوالمقتدر القدير ... انا قدرنا لک ما تقرّ به عیون الناظرین و تفرح به افئدة المخلصین . " انتہی که مشتمل بر امر تبلیغ و شرائط مبلّغین میباشد و قوله : " والله الملك المتعالی القیوم ان یا حبیب انا قد کما احبّک من

قبل و نَجَبِك حينئذ و سنحَبِك من بعد و ما كُنَّا في شأن غافلاً عنك. " انخ و در لوح به آقا سيد عبدالرحيم اصفهاني : " ان يا رحيم ان دخلت ارض الكاف ان احضر بين يدي الذبيح ثم بلغه ما اشهدك الله ليكون من الشاهدين قل يا عبد اسمع قولي و كن قائماً علي امر ربك كالالف القائم المستقيم و قل باسم الله الامنع الارفع الاقدس الاعظم العظيم ثم ارفع يدك بسلطاني و قدرتي ثم اخرق بها الاحجاب عن وجه كل نفس باسمي المهيمن المقتدر العزيزا لقدير ثم انطق باذن ربك و قل يا قوم اياكم ان يججكم كبرالاسماء و لا يمنعكم سبحات الجلال ... و انا نزلنا عليك من قبل لوحاً يتضوع منه رائحة الله ربك و ارسلناه بيد اخيك فضلاً من عندنا لتشكر ربك و تكون من الشاكرين ... ولكن لمثلک لا ينبغي الاضطراب لان الفتنة فتنة اللذينهم ما عرفوا الله بالله ... فسوف يرفع النعيق في ارضكم و يأتيكم مظاهر الشيطان بخدع و مكرعظيم . " و در لوح رئيس در حق او : " الانيس الذي استأنس بحب الله و انقطع عن الذين اشركوا و كانوا من الخاسرين و خرق الاحجاب بحيث سمع اهل الفردوس صوت خرقها. " است که میفهماند در آغاز بابي متعصبي بود و به ايمان بهائي پیوست و در ضمن لغات بداء و ذبح و آل و حب و سلطان و شاه و غيرها نیز شمه اي مسطور است . و حاجي محمد اسمعيل قزويني و حاجي محمد اسمعيل يزدي و ميرزا اسمعيل کتاب فروش آذربایجاني گرگاني الاصل که شعر میگفته و مشکوة تخلص میکرد و مدتی در بادکوبه مقيم گردید و ميرزا اسمعيل وزير نوري جد مادري حضرت عبدالبهاء که ضمن نام آسیه ذکر است و اسمعيل نامان بسياري در آثار اين امر نام برده شده اند که در تاريخ شرح احوالشان به تفصيل ذکر میباشد و شهر اسمعيليه مصر و ايام توقف غصن اعظم در آنجا براي تغيير آب و هوا و رفع تب و کسالت نیز در تاريخ است و شرح و تفصيل در تاريخ طح ق میباشد .

اسي اسي (با الف ممدوده) به معني حزن . در خطاب و در مناجاتي است : " الهي الهي تراني اسيراً ... طريحاً في فراش الحزن والاسي. " انخ آسیه که در اسرار الآثار العموميه اصل کلمه به تفصيل مذکور است نام مادر غصن اعظم بود و در يکي از الواح چنين مسطور است : " در ايام طفوليت روزي از روزها قصد ملاقات جد غصن اعظم را نموديم در ايامي که ضلع مرحوم ميرزا اسمعيل وزير بوده . " انخ و در خانه به نام بيوک خانم و نواب ميخواندند و در الواح به خطاب ورقة عليا مخاطب مينمودند و حسب بيان ورقة عليا اولادي که از ايشان به عرصه وجود آمد به ترتيب چنين است نخست ميرزا کاظم در پنج سالگي وفات کرد دوم دختری که سه سال بعد از ولادت ميرزا کاظم متولد شد و در چهل روزگي در گذشت سوم غصن اعظم که نامشان عباس بود و سه سال پس از ولادت آن دختر متولد شدند چهارم بهيه خانم ورقة عليا که سه سال بعد از ولادت آن حضرت تولد يافت پنجم ميرزا عليمحمد که سه سال بعد از آن خانم متولد کردید و در هفت سالگي در گذشت ششم ميرزا مهدي غصن اطهر که سه سال پس از ولادت ميرزا عليمحمد متولد شد و در

مهاجرت ابي از بغداد تا اسلامبول با آسيه بانوي نامبرده در يك كجاوه و مادر ميرزا محمد علي غصن اكبر با مرضعه^{۱۱} براي ساذجيه دخت صغيرش در كجاوه اي و دو زن ميرزا يحيي ازل در كجاوه^{۱۲} ديگر و دو زن ميرزا محمد قلي برادر ابي در كجاوه^{۱۳} ديگر بودند. اسير عربي قبضه کرده و بند کرده اسراء أساري (با الف ممدوده) أسري (با الف ممدوده) جمع. در لوحی است: " کمر همت را محکم نمائيد شايد بندگان از اسيري فارغ شوند." شونده.

و در لوح به شيخ سلمان است: " قد سمعنا ضجيج الاسراء من اهلي و احبتي لله الحمد بما جعلوني و اهلي و احبتي أساري في سبيله." و در ذيل نام عراق نيز ذكري است. اشاره در آثار و الواح كلمه^{۱۴} اشاره و اشارات به معني تعريفات و توصيفات محدوده به حدود و هميه مقيدة بشريه كثر استعمل داشت. در لوحی به حاجي محمد كريم خان است قوله ج و ع: " قلب را از اشارات قوم مقدس نما." و در لوح به نصير است: " وان حبك لويطهر عن اشارات المنيع يجعله الله من كنز لا يغني و قص لا تبلي." الخ منظور اين است كه محبتش نسبت به آن حضرت محبت عرفانيه^{۱۵} لاهوتيه به حد كمال باشد طبق قوله السابق: " طهر يدك عن التثبث الي غير الله و الاشارة الي دونه." كه مراد ميرزا يحيي ازل ميباشد. و در لوح رئيس است قوله ج و ع: " و يفسرون اليكم به اصابعهم." اشتعل بر افروخت. در لوح رئيس است: " الي ان دخلتم ارض السّر في يوم اشتعلت فيه نار الظلم." و در دعاء يدعوه محي الانام في الايام است: " انطقني بمشيتك و اشتعلتني في حبك... ايرب فاشتعلنا بنار محبتك علي شأن يشتعل بنا نار حبك." الخ و ممكن است در اصل نسخه " و اشعلتني... فاشتعلنا" بود. اشتهد از توابع طهران و مرتبط به قزوين مركزي قديم براي اين امر بود و در الواح و آثار بسيار به رمز الف و شين مذكور است و بهائيان آنجا مخصوصاً شيخ ابو تراب و پسرش شيخ محمد و نايب رضا و محمد تقی و آقا محمد علي و غيرهم شهرت و صوت وصيت داشتند. در لوحی است: " في ارض اش به نام بيننده پاينده يا رضا انشاء الله از تجليات انوار آفتاب حقيقت منور باشي... وقتي كه اين مظلوم در زير غل و زنجير در ارض طا بود در حالي كه دو روز بر او گذشت و چيزي به لب نرسيد و ديناري با او نبود در آن حين اغني العالم بوده كسي كه غناي او از منتهي درجه^{۱۶} فقر حاصل و از ذلت و ننگ عالم در سبيل امر مالك قدم دلتنگ و نجل نه باتو بوده و هست غم مخور سرورها از بي دلتنگ مباش فرح بي منتهي از عقب در نفس اين عالم ابواب لا تحصي موجود انشاء الله به اصبع اراده بگشايد و عوالم جديده در اين عالم مشاهده گردد او فقير را دوست داشته و دارد و با او مجالس و مؤانس اگر بر تراب جالسي غم مخور مالك عرش با توست اگر گرسنه اي محزون مباش منزل مائده به تو ناظر اگر شب بي چراغي دلتنگ مشو مطلع نور حاضر آي انا آنس مع كل فقير و اقعده مع كل مسكين و توجه الي كل مظلوم و انظر كل مكروب لذت

بیان و حسن و حلاوت آن تلخیهایی دنیای فانیه را مبدل فرماید و زائل نماید طوبی لمن وجد عرف
 یانی و تمسک بالصبر فی سبیلی المستقیم . " اشراق مصدر مزید عربی به معنی درخشیدن و تابیدن
 و در آثار این امر کلمه " اشراق و افعال مشتقّه از آن به کثرت وافر مذکور است از آن جمله در لوحی
 است قوله الاعترّ: " تمسک باسم القيوم الذي اشرق من هذا الافق المنير . " و در لوح حکما است : "
 واجعلوا اشراقکم افضل من عشیکم . " و در لوح رئیس : " و فی الاشراق خرج بامر الله . " و اشراقات نام
 لوحی معروف خطاب به جلیل خوئی است که ضمن نامهای جلال و خوی ذکر مییابد و از حضرت
 عبدالبهاء است قوله العزیز : " در الواح تجلیات و اشراقات و طرازات و بشارات و کلمات که قبل از
 صعود مبارک به مدت قلیله نازل و از خواتم الواح است " انخ اشراقین از حکما پیروان فلسفه " افلاطون
 بودند . در مقاله " سیاح است : " فاضل اشراقین میرزا حسن نوری " اشرف
 نام شهر معروف در مازندران که در عصر پهلوی مبدل به نام بهشهر شد و به نام اشرف
 در برخی از آثار نام برده گردید از آن جمله قوله الاعترّ : " این مظلوم از سمت شاهرود به آن شطر توجه
 نمود تا به گز وارد شد و اطراف آن را مشاهده نمود و از آنجا به اشرف " انخ و اسامی اشخاص معروف
 در تاریخ و آثار این امر از آن جمله سید اشرف زنجانی شهید که به تفصیل در تاریخ وصف شد و در یکی
 از الواح خطاب به او است قوله عزّو علا : " هو العزیز البدیع ان یا اشرف اسمع ما یلقیک لسان القدم و
 لا تکن من الغافلین ... ثمّ اعلم بان تمّ میقاته و قوفک لدي العرش قم ثمّ اذهب بلوح الله الی عبادہ
 المریدین (در آن هنگام در ادرنه به زیارت بود و مأمور عود به زنجان گشت) وان رأیت الذي سمّی به
 محمد قبل علی (میرزا محمد علی طیب زنجانی شهید) ثمّ اعلم باننا اذ کرناک فی الالواح من قبل و من
 بعد و ما وجدنا منک ما ینبغی لک ایاک ان ینعک نفسک عمّا قدّرتنا لک علی الواح قدس حفیظ . " و
 قوله : " ان یا اشرف اسمع ما یلقک لسان القدم . " مراد ما یلقی علیک و کاف ضمیر منصوب به نزع
 الخافض مییابد . و در لوح خطاب به شیخ نجفی اصفهانی او و مادرش هردو مذکورند و از جمله الواح
 خطاب به مادرش که ملقب و مشهور به امّ اشرف گردید قوله الاعترّ : " امة الله امّ اشرف هو العزیز فی
 جبروت البقاء سبحان الذي یدکر امته حین الذي احاطة الاحزان من طرق قریب و بعید ... طوبی لک
 بما حضر ابنک تلقاء العرش و شرف بلقاء ربّه ... و ارسلناه الیک لتقرّ به عینک و یفرح قلبک . " انخ
 و به ذکر او در لوحی است : " لا تجزعی من غربتک ... ان اذ کرّی ما ظهر من امّ الاشرف الذي
 فدی نفسه فی ارض الزّاء . " انخ دیگر از اشرف نامان کثیر الذکر در آثار میرزا اشرف شهید در
 اصفهان معروف به آباده ای بود چه در آن حدود قریه " ده قرق مدتها اقامت کرد و چون در نجف
 آباد اصفهان هم چند سال زیست از اهل آنجا شمرده گردید ولی مسقط الراس و محلّ نشو و نمایش را
 بشرویه " خراسان گفتند که از آنجا مهاجرت به اصفهان نموده متزوج گشت و در الواح بسیار مذکور و

به تبلیغ در بلاد ایران و اشتغال به تعلیم و تربیت جوانان مأمور شد . ود رلوحی به ذکر او است قوله الاعترّ: " در ارض صاد اشرف جان را در سبیل مقصود عالمیان فدا نمود و به کمال استقامت و تسلیم و رضا قصد مشهد فداء کرد و بعد از شهادت آن مظلوم هادی دولت آبادی خوف و اضطراب اخذش نمود آن بی انصاف بر منبر ارتقاء جست و بر مبدء و منتهی باسمه و رسمه لعن نمود و تبرّی جست به شأنی که ابن ذئب در مجمع بر ایمانش گواهی داد از برای دو روزایام فانیه عمل کرد آنچه را که اجداد مقربین و عبرات مخلصین نازل حیات این دلیل برنفاق و شهادت آن گواه بر وفاق و تفاق معذک بعضی متنبّه نشده و نخواهند شد ."

الخ و در لوحی به امضاء خادم مورخ سنه ۱۳۰۶ مذکور است : " چند شهر قبل حضرت اشرف علیه بهاء الله و فضله به شهادت عظمی فائز . " و در لوحی دیگر است قوله الاعترّ : و منهم اشرف الذی کان ذاکراً بین العباد بذکر ربّه مالک یوم التّناد و کلّهما منعه از داد شوقه الی الله الی ان فدی نفسه و طار فی هواء القرب و دخل مقعد الامن الذی جعلناه اعلی المقام . " و میرزا اشرف کنی ساکن طهران نیز در تاریخ و در الواح بسیار نام برده شد . و میرزا علی اشرف مبلغ و شاعر شهیر اهل لاهیجان گیلان متخلّص به عندلیب در تاریخ و الواح و آثار کثیر مذکور میباشد . اصباح عربی به معنی صبح . در کتاب اقدس است : " قد زینت الالواح بطراز ختم فالق الاصباح . " اصبع با سه حرکت همزه و در هر حال با سه حرکت باء به معنی انگشت . اصابع انگشتان . در کتاب اقدس است : " باصابع القدرة والاقدار " و در لوح رئیس است : " تالله ینظرکم الملاء الاعلی و یشیرون الیکم باصابعهم . " و در لوحی صادر بعد از وقوع شهادت حاجی محمد رضا اصفهانی در عشق آباد به سال ۱۳۰۸ هج. ق. راجع به آتیه ۱۳۰۰ ایران است قوله : " ولکن هیات زود است دو اصبع متصل شود اذا یرون انفسهم فی خسران مبین . " الخ که انذار دولت ناصرالدین شاهی برای تعدّیات متعصّبین و ستمگران ایرانی و عدم توجه آن دولت بلکه مساعدت با متعدّیان و متنفّذان است که قدرت غیبیه با دو انگشت سطوت خود قبض کرده مجازات مینماید و شاید تلویح به اتصال دو نفوذ خارجی از جنوب و شمال چنانکه سلب اقتدار گردد مینماید . اصحاب در نام صحابه ثبت است .

اصطلي (با الف ممدوده) در خطابی است قوله العزیز : " واصطلي بنار الهدی فی سیناء العلی الاعلی . " به آتش هدایت گرم و افروخته شد . اصطهبانات قسمتی معروف در فارس در سالیان پیش مرکزی برای این امر و مذکور در آثار گشت . در خطابی است : جناب مشهدی مهدی و امة الله ضجیع محترمه ۱۳۰۰ ایشان مشهدی محمد تقی کربلائی حسین .

امثالهم نام برده اند . اصغاء مصدر عربی به معنی گوش فرا دادن و استماع . از حضرت بهاء الله در لوح دنیا است قوله : " یا حزب الله بشنوید آنچه را که اصغای آن سبب آزادی و آسودگی و راحت و

علو و سمو کل است. " ودر لوح رئیس قوله: " و عند کل شیئی من الاشیاء قام کلیم الامر لاصغاء کلمة ربک العزیز العلیم ". اصفاد جمع صَفَد قید و بند. در دعا و ذکر محمد تقی خان تا کربی در خطابي است: " مقرنین فی الاصفاد " در مقرنین هم ذکر است. اصفهان ولایت مشهور و شهر بزرگ معروف ایران در آثار این امر به صریح اسم و به نام ارض الالف و ارض الصاد معروف میباشد و تمامت واقعات و مشاهیر امر بدیع در آنجا به تفصیل در بحثهای ظ ح ق مسطور است و وصف شیخ محمد باقر (ذئب) و میر محمد حسین (رقشاء) مجتهد و امام جمعه و دیگر مشاهیر مؤمنین و با مخالفین نام و شهرتشان مذکور میباشد و از فتن شهیره برای این طائفه در آنجا معروف به واقعه قونسولخانه است که به سال 1320 هج. ق. وقوع یافت و سید ابوالقاسم مارنونی به قتل رسید و نیز برادران حاجی محمد هادی و حاجی محمد حسین بای در ضمن تعرض عمومی به بهائیان به نوعی سخت مقتول و محروق شدند و در حق آن دو مظلوم طلب و دعای عفو و غفران صدور یافت و ذکر از اصفهان ضمن نام حسین میباشد. اصل در عربی به معنی بیخ - ریشه - بنیان - منشأ - ته و مقابل فرع و نیز قاعده و علم الاصول و اصول الفقه علمی است که بحث از ادله و مدارک احکام شرعیه مینماید. در مقاله " سیاح است قوله: " مجلس به سؤال بعضی مسائل از فن اصول و توضیح و تشریح اقوال ملا صدرا منتهی شد. " و در لوح طب است قوله: " و یبقی الاصل علی صفائه. " و در کلمات مکنونه " عربیه است: " اصل العافیة هو الصمت والنظاری العاقبة والازواء عن البریة. " و این بیان منافی با بیان دیگر قوله: " هل الیوم یوم الصمت لا و نفسی الحق لو انتم من العرفین. " و منافی با نفی از ازواء و انزال که در کتاب است نمیشد چه منظور اجتناب از مکالمات غیر مفیده و ممازجه در شؤون غیر محموده است و نیز در جمله " مذکوره مکنونه بیان اساس عافیت را فرمودند و از تعالیم این امر آن است که برای سود جامعه " بشری عافیت خود را فدا نمائیم و به همین مضمون مفید عافیت است که شاعر عرب گفته: خل جنبیک لرام و امض عنه بسلام مت بداء الصمت خیر لک من داء الکلام انما السالم من الجم فاه بلجام سعدي گوید: چه سعدي که چندي زبان بسته بود ز طعن زبان آوران رسته بود کسی گیرد آرام دل در کنار که از صحبت خلق گیرد کنار اصیل به معنی شام و پایان روز بین عصر و مغرب. اصال اصائل - اصل و اصلان جمع. در کتاب اقدس است قوله: " حین الزوال والبکور والاصال. " ترجمه به واژه فارسی در شبگیرها و ایوارها و در لوح حاجی محمد کریم خان است قوله: " کم من قصر استراح فیه بانیه فی الاصل بالعافیة و الخیر و غداً ملکه الغیر. " اضطرم در خطاب مشهور به عمه است قوله العزیز: " لان نیران الحرمان اضطرمت بین اضالعی. " بهر این که

آتشهای دوری و مهجوری بین اضلاعم بیفروخت . اضطهاد قهر و جور . اذیاء و اضرار و تعذیب . در خطابی در صورت زیارت برای طلان خانم عمه که ذیل آن نام ثبت است قوله : " و لم تستریحی طرفه عین من اضطهاد الخصماء و سلطه الزمائم . " اَطَلَّ در صورت زیارت محمد تقی خان تاکری در خطابی است : " لَمَّا اَطَلَّ مِنْ تِلْكَ الْقَلَّةِ الْعَلِیَا . " از بالا نگرست . اَطَهَرَ غصن اطهر لقب غصن مشهور که نامش میرزاهدی و شرح احوال و سقوط در قشلهء عکا بالتمام در بخشهای ظ ح ق ثبت میباشد .

اعتراض ممانعت و مقاومت و منقصت گفتن و احتجاج بر علیه کردن . در لوح به حاجی محمد کریم خان : چشم اعراض بر بند و بصر انصاف بگشا و براحبایی الهی اعتراض منما . " اعراض رو برگرداندن و منصرف شدن و وادادن و دور انداختن و اجتناب و کناره گیری . معرض اسم فاعل . در کتاب اقدس خطاب به میرزا یحیی ازل است : " قل یا مطلع الاعراض دع الاغماض . " و در لوح رئیس

است

" قل ان الاعراض من کلّ معرض مناد لهذا الامر و به انتشار امر الله و ظهوره بین العالمین ... و اعرضوا عن الذی ینبغی لهم ان یفدوا بانفسهم فی سبیل احبائه . " در لوح خطاب به حاجی کریم خان است : " حال چشم اعراض بر بند . " اعرج عربی مرد لنگ و در آثار و الواح به مواضع بسیار اطلاق بر ملا محمد جعفرزاقی ازلی گردید که لنگش محسوسی داشت و شمه ای در ذیل نام جعفر و یحیی ذکر میباشد . اعنه در لوح به شیخ محمد باقر نجفی است : " خذ اعنة هواک ثم ارجع الی مولاک . " و در لوحی دیگر : " قل یا معشر العلماء خذوا اعنة الاقلام . " جمع عنان به معنی زمام و افسار . اغماض در کلمات مکنونه است : " ان ترد رضائی فأغمض عن رضائک . " اگر پسندم را خواهی از پسند خود چشم پوش و بگذر . اغوی (بالف ممدو ده) در کتاب اقدس خطاب به میرزا یحیی ازل :

" قد اخذ الله من اغواک " خدا آنرا که ترا اغواء و گمراه کرد اخذ نمود . که مراد سید محمد اصفهانی معروف میباشد که مغوی و مضل او گردید و بالاخره در عکا به سال 1288 هج. ق. به نوعی که در ظ ح ق تفصیل است مقتول گشت . اُف کلمهء عربی دال بر دلتنگی و گرانی در خاطر . در قرآن است قوله : " اُف لکم و لَمَّا تعبدون . " و قوله : " ولا تقل لهما اُف . " و در لوح رئیس : " فُؤ لهم و للذین امروهم بالسوء . " و نیز نظائر اُف لهم و لحيائهم و لوفائهم در آثار بسیار میباشد . اِفْتَرَس در لوحی به ذکر مصیبت سلطان الشهداء است : " ان ابن الذئب افرس غنمک . " خدایا بچه گرگ گوسفندت را درید . اَجْفَه قریه ای فیما بین طهران و نور مضیف میرزا آقاخان صدر اعظم نوری که شامل عمارتی مخصوص از بودوایام اقامت تابستانی بهاء الله در آنجا و سپس گرفتاری در نیاوران به تفصیل در تاریخ ثبت میباشد و در نام انبار ذکر است . اَفْدَان در لوحی است : " قل یا قوم لا تهنوا فی ابتغاء النّصرو لا تلتفتوا الی الدّنیاء و افدانها فسوف ترونها

خاویة علی عروشها و هذا ما قدر من لدن عزیز و هاب . " جمع فدن به معنی عمارات عالیہ . افرغ در کلمات مکنونہ است : " افرغ نفسک عن الحجیات و الظنونات . " خود را از حجابها و ظنون خالی و تہی کن . افریدوس در نام فردوس ذکر است . افشار طائفہ بزرگی در قسمت خراسان و آذربایجان و غیرہما کہ در دلیری و سلحشوری نام یافتند . و مخصوصاً بواسطہ نادر شاہ افشار شہرتی تمام حاصل کردند و در دورہ این امر رجالی از آنان بہ موافقت و نیز بہ مخالفت معروف گردیدند کہ در تاریخ ثبت است . افعوان در لوحی در حق روء سا و اغنیاء معاندین امر است قوله : "ایاک ان یجزنک شوکة الاعداء عن ذکر ربکم الابهی تالله عزتہم ذلّة و غنائہم فقرولکن لا یفقہون حظہم فی الدنیا کحظّ الحیوان و لذتہم کلذة الافعوان . " افعی اسم جنس اعم از نر و مادہ است نام نوعی از مار گردن و سرپن میباشد کہ گفتند سمش را علاجی نہ . افاعی جمع و افعی (بالف ممدودہ) را گاهی در تلفظ افعی نیز میگویند . اُفق عربی یہ معنی کرانہ و ناحیہ . آفاق جمع . و در اصطلاح علم ہیئت و فلک دائرہ مفروضہ عظیمہ ای است کہ بہ مرکز زمین گذرد و مرکز محاذی فوق رأس باشد و آفاق مختلفہ زمین اقسام واقعہ مابین ہر دو دائرہ از نصف النہار متفاوت در بعد از خط استواء را گویند و در اصطلاح عرفانی کائنات آفاقہ بہ مقابل کائنات انفسیہ گفته میشود در قرآن است : " سزیمہم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسہم . " و عرفا آیہ " ولقد رءآہ الافق المبین " و نیز " هو بالافق الاعلی " را افق عالم مجرد از مادہ تبیین نمودند و از اینجا اصطلاحی بیرون آمد . از حضرت بہاء اللہ در لوح نصیر است : " اگر بہ ظهور آیات آفاقہ و انفسیہ بہ مظاهر احدیہ موقن گشتہ اند قد ملت الآفاق من تجلیات هذا الاشراق . " و بدین طریق در آثار این امر کثرت استعمال یافت . در کتاب اقدس است قوله : " و نراکم من افقی الابهی . "

و در لوح تجلیات است : " هو السامع من افقہ الاعلی . " و در لوح دنیا است : " یا ایہا الشارب رحیق بیانی والنّاظر الی افق ظہوری . " چنانچہ مراد از افق اعلی در کتاب عہدی علم الہی آن حضرت میباشد . و در ایقان است : " پس قدری بہ دیدہ بصیرت الہیہ در آفاق علم ربّانی و انفس کلمات تامہ صمدانیہ تعقل فرمائید . " افک بہ معنی کذب و دروغ . در کتاب ایقان است قوله : " بہ حجاب نفسیہ شیطانیہ و ظنونات افکیہ نفسانیہ محتجب بودہ و ہستند . " مؤتفکات کشور قوم لوط در شام کہ پشت و رو و ویران گشتند در قرآن بہ تکرار نام بردہ شد . و در خطاب شہیر بہ بہائیان خراسان است قوله : " والمؤتفکات فی القرون الاولی . " و قوله : " لما اتی بأس ربک جعلها خامدہ ہامدہ مؤتفکة بائدہ . " افلاطون فیلسوف قدیم یونانی مشہور و موءثر در جہان . در لوح حکما در حقش چنین مذکور : " و بعدہ افلاطون الالہی انہ کان تلبیداً لسقراط المذکور و جلس علی کرسی الحکمة بعدہ و اقرّ باللہ و آیاتہ الہیمنۃ علی ما کان و ما یکون . " افنان عربی بہ معنی شاخہ ہای راست درخت و رستہ

در قرآن است: "ولمن خاف مقام ربه جنتان... ذواتاً افنان." و در لوح تفسیر سوره الشمس است: " الحمد لله الذي انطق ورقاء البيان علي افنان دوحه اللّيبان." الخ و در اصطلاح این امر لقب و شهرت منتسبین حضرت نقطه است که در حق آنان در بیان چنین مذکور میباشد: "الباب السادس من الواحد التاسع في ما ينبغي للناس ان يعزّن طائفة التي يخرج نقطة الحقيقة عن بينها اذا هم بها مؤمنون." و در مناجاتی از حضرت بهاء الله در حقشان است: "اسئلك بامواج بحر احديتك و استقرار عرش عظمتك و اذكار اوراق سدره فردانيتك بان تنزل من سماء كرمك علي افنان هذه الشجرة ما يستقيمهم علي حبك و يشربهم في كل الاحيان نحر رحمتك... ايرب تعلم يا الهي باي اجد منهم رائحة حب محبوبي لذا اخترتهم لذكرك في ايامي قدس وجوهم عن التوجه الي غيرك و عيونهم عن النظر الي دونك و قلوبهم عن ذكر ما سواك انك انت مولي العارفين والله من في السموات وارضين." و در لوحی: "تا حال آنچه ذکر افنان از قلم اعلي جاري شد مقصود نفوس منتسبه به نقطه اولي بوده چه که در این ظهور کل را به نقطه اولي دعوت نمودیم و به بحر اعظم هدايت کردیم در اول ايام مناجاتی مخصوص ایشان نازل و در آن مناجات توفيق عرفان و ايمان از براي ایشان مقدر انشاء الله بما اراد الله عامل باشند و بدین امر اعظم ثابت و راسخ طوبی لهم ما سمیناهم بهذ الاسم الذي تضرعت منه رائحة الرحمن في الامكان و ایشان را به این سدره نسبت دادیم فضلاً من لدنا عليهم فاسأل الله بان يحفظهم من اشارات القوم و شبهات العلم و فصلنا بعضهم علي بعض في كتاب ما اطّلع بها الا الله رب العالمين و سوف يظهر ما قدر من لدن مقتدر خبير." و قوله: "هوالمبين المشفق الكريم ان قلبي الاعلي اراد ان يذكر في الاول افنانه الذي اقبل في اول ايامه و قام علي خدمة امري و نطق بثنائي." الخ و قوله: "هوالمعزي العليم يا افناني قد قرء لدي العرش ما ارسلته." الخ و در لوح به شيخ نجفي است قوله: "شخص عالم و كامل و فاضل در آخر عمر به ارض مقدسه توجه نموده و مقصودش اعتكاف بوده." الخ مراد حاجي ميرزا حسن افنان كبير اخ الزوجه حضرت نقطه است که به قصد مجاورت به عکا رفت و سيد علي افنان داماد حضرت بهاء الله و برادرش ميرزا محسن داماد حضرت عبد البهاء و پسران وي بودند و ذکر ميرزا محسن در سفرنامه اروپا مسطور است و او در فوریه 1922 در حيفا وفات يافت و مدفنش در آنجا است و از حضرت عبد الهاء خطاب به ميرزا باقر افنان است قوله: "ايهاالفن انلخص النضر من السدره الرحمانية"

وايضاً خطاب به وي: "ايهاالافنون" الخ و مراد از افنون شايد همان معني نهال به هم پيچيده باشد. افندي مستعمل مابين عثمانيان مأخوذ از يوناني به معني آقا و پيشوا و اوائل به خاندان سلطنتي ميگفتند و غصن اعظم را در ايام ادرنه تجلياً عباس افندي ميگفتند. آفيون ترياك را نقطه بيان

از آغاز ظهور منع و در کتاب بیان نهي اکيد نمودند و در کتاب اقدس است : " حرم عليكم شرب الايون انا نهينا من ذلك نهياً عظيماً في الكتاب والذي شرب انه ليس مني اتقوا الله يا اولي الالباب . " اِقتِراف مصدر عربي به معني كسب . در کتاب اقدس است : " من الصنایع والاقتراف وامثالها " و در رکلمات مكنونه است : " اي بنده من بهترین ناس آناند که به اقرار تحصيل کنند و صرف خود و ذوي القربي نمایند حَباً لله رب العلمين ... رأس التوکل هو اقرار العبد " اِقتِران مصدر عربي به معني نزدیک شدن .

در کتاب اقدس نقل از کتاب بیان است : " لا یجل الاقتران ان لم یکن فی البیان و ان یدخل من احد یحرم علی الآخر ما یملک من عنده الا و ان یرجع ذلک بعد ان یرفع امر من نظهره بالحق او ما قد ظهر بالعدل و قبل ذلک فلتقرن لعلکم بذالک امر الله ترفعون . " مرا آنکه ازدواج غیر بیانی جائز نیست و اگر کسی بکند حق زوج برزوجه حرام می‌کردد و لی اجراء این حکم بعد از ارتفاع امر من ینظره الله یا بعد از ارتفاع امر بیان است و قبل از ارتفاع ازدواج غیر بیانی جائز است . اقدس کتاب اقدس کتاب شریعت بهائیه و ام کتاب این امر به سال 1286 هج. ق. در سجن اعظم سربازخانه عکا شروع شد و بدین نام مسمی گردید و شریعة بیان را نسخ و تغییر داد و مرجع تمام احکام و اوامر و نواهی گشت و نسخه اش از عکا برای اهل بهاء رسیده منتشر شد و زین المقربین موصوف در تحت همین نام به نوعی که در تحت نام سؤال مشروح و مفصل میباشد قبلاً و بعداً سؤالاتی از احکام و مقررات و نیز از تبیین و تفصیل بعضی آیات کتاب عرضه داشت و اجوبه ای صدور یافت که مجموع و منتظم گشته بعد از چندی به نام رساله سؤال و جواب منتشر و نیز مطبوع گردید و رساله مذکور به مقام مبین و متمم کتاب محسوب است . و در الواح دیگر ابی خصوصاً در آثار مولي الوري عبدالهاء و هم از مقام ولي امر الله دستورهائی است که تبیین و تفصیل و فروع احکام کتاب بلکه بالنسبه به ظواهر کتاب احکام جدید میباشد و لاجرم شریعت معموله امروزه بهائی مجموعه احکام و معارف و عقاید مذکوره است که در کتاب امر و خلق منظم گردید و کتاب اقدس به علاوه فضائل و خصائص عمومیه آیات و بینات ابی نظر به عربیت و مراعات قوانین ادبی و فصاحت و بلاغت و سلاست و سهولت و عذوبت و در عمق و مناعت و توسع به نوعی بدیع منتظم و بجز مواضعی چند که دقتی لازم است تمامت آیات احکام واضح الارتباط و التوالی میباشد و علت ضرورت احکام و تأکید در عمل را بغایت استحکام آورده و استدلال برای اثبات حقیقت این امر و مقام شاخ مظهر آن را نیز عهده دار شده اعتراضات معترضین را جواب گفته بشارات و اندازات نسبت به آتیه را به حد کمال رسانده . این کتاب که به اسلوب و نظم عظیمی به اولین آیه راجع به اساس عرفان و ایمان درجه اش علامت و آغاز شد ؟ ؟ تعالیم به آیات راجع به بلوغ عالم منتهی

گشت . و در خطابی از حضرت عبد البهاء به میرزا فضل الله معاون التجار در میاندوآب قوله : " کتاب اقدس را به خط من ادرك لقاء ربّه حضرت زین المقرّبین علیه بهاء الله تطبیق نمائید خط جناب زین صحیح است." الخ که دلالت بر تنفّر و کراهیت ایشان از تصرّفات در آثار اصلیه مینماید و غصن اکبر الواح کثیره مطوّل و متوسط و مختصری را به توالی و تنازل در طبعه " اول منظم نمود و طبعه " اولی مذکور در بمبئی در حدود سال 1308 هج. ق. صورت گرفته و طبعه " ثانیه " کتاب چند سالی دیگر بعد از آن حضرت به عین همان اول وقوع یافت و طبعه " ثالثه " متأخراً در طهران فقط نفس کتاب اقدس به طبع نامرغوبی صورت یافت و طبعه " رابعه " در این سنین نیز مانند ثالث واقع شد . و بعضی از مواضع مهمّه که در آن کتاب متعرض شدند آنکه چون در سالهای ادرنه بعد از یوم الفصل و ارتفاع رایت استقلال این امر بسیاری از مؤمنین اقتضاء و اصرار صدور احکام نمودند و در الواح صادره در جواب نظر به مصالح وقت امر با اقتفاء و اتباع اعمال و سنن و اخلاق خود میفرمودند تا آنکه استدعاء مقبول گردید قوله : " قد حضرت لدي العرش عرائض شتی من الذین آمنوا و سألوها فیها الله ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین لذا نزلنا اللوح و زیناه به طراز الامر لعل الناس باحکام ربهم یعملون و کذلک سئلنا من قبل فی سنین متوالیات و امسکنا القلم حکمة من لدنا الی ان حضرت کتب من انفس معدودات فی تلك الايام لذا اجبناهم بالحق بما تحیی به القلوب . " و در اثری به امضاء خادم الله خطاب به زین المقرّبین مورّخ 1296 چنین مسطور است قوله : " واما در باره کتاب اقدس مرقوم داشته بودید مخصوص جناب آقا محمد باقر علیه 669 بفرستید فارسی آن چند فقره از قبل نازل و بعد قلم اعلی توجّه به بیانی نفرمود لذا ارسال نشد . " و دیگر راجع به عظمت مقام کتاب اقدس است قوله : " هذا کتاب اصبح مصباح القدم للعالم و صراطه الاقوم بین العالمین قل انه لمطلع علم الله لو انتم تعلمون ... قل تالله الحق لا یغنیکم الیوم کتب العالم و لا ما فیہ من الصحف الا بهذا الکتاب الذی ینطق فی قطب الابداع انه لا اله الا انال حکیم العلیم ... قل هذا روح الکتب قد نفخ فی القلم الاعلی وانصعق من فی الانشاء الا من اخذته نفحات رحمتی و فوحات الطافی المهیمنة علی العالمین ... من یقرء آیه من آیاتی لخیر له من ان یقرء کتب الاولین و الآخین . " دیگر راجع به موضوع تطبیق کتاب با قوانین مقررّه ادبیه قوله : " قل یا معشر العلماء لا تزونا کتاب الله بما عندکم من القواعد و لعلوم انه لقسطاس الحق بین الخلق قد یوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم و انه بنفسه لو انتم تعلمون (نظر به قوانین نحویه استعمال قد بر فعل مضارع یوزن نه برای افاده تقلیل خلاف مشهور میباشد ولی در کتاب شرح رضی است " وقد یستعمل للتّحقیق مجرداً عن معنی التّقلیل نحو: قد نری تقلّب وجهک و یستعمل ایضاً للتّکثیر فی موضع المدح كما ذکرنا فی ربما قال تعالی : " قد یعلمُ الله المعوقین " ... و در کتاب مغنی اللیب " و قد مضی ان بعضهم حمل علیه قد یعلمُ الله ما انتم علیه قال الزمخشری دخلت قد لتوکید العلم و یرجع ذلک الی توکید

الوعد) و اینکه در صورت تخالف کتاب با قوانین ادبیه و غیرها که فیما بین ملت مقرر بود از آنها صرفنظر کنند به همین منوال پس از صدورقرآن و ائین اسلام نسبت به قواعد مقررۀ عربان جاهلیه به عمل آمد و آنها منسوخ و متروک گشت و در ذیل کلمهء قد هم ذکر است . و نیز در بارۀ نظم کتاب اقدس است قوله : " قد اضطرب النظم من هذا النظم الاعظم و اختلف الترتیب بهذا البديع الذي ما شهدت عين الابداع شبهه اغتمسوا في بحر بياني لعلّ تطلعون بما فيه من لثالي الحكمة والاسرار . " و نیز راجع به اتباع آن کتاب در لوحی است : " تمسكوا بالكتاب الاقدس الذي انزله الرحمن من جبروته المقدس المنيع انه لميزان الله بينكم يوزن به كل الاعمال من لدن قوي قدير . " و در لوحی دیگر : " هوالمقدّس عن الذكر والبيان ذكر من لدي المظلوم الي الذين امنوا بالله المهيمن القيوم ليأخذهم فرح ذكري الاعظم و يقربهم الي العزيز المحبوب و نوصيكم يا احبائي بتقوالله و اتباع ما نزل في كتابه المحفوظ و انه لكتاب الاقدس . " انخ و در لوح خطاب به جناب ميرعبدالرحيم الذي فاز:

ق م ص قد انزلنا في السّجن كتاباً سمّي لدي العرش بالكتاب الاقدس و فيه شرعنا الشّرايع و زيناها باوامر ربك الامر علي من في السموات و الارضين قل يا قوم تمسكوا ثمّ اعملوا بما نزل فيه من بدايح احكام ربكم الغفور الكريم انه ينفعكم في الدنيا و الآخرة و يطهركم عمّا لا ينبغي انه هوالمدبر المبين المعطي الباذل العزيز الحميد . " و در ذیل نام بیان نیز شمه ای ثبت است . و در بیان تاریخ صدور کتاب اقدس از آنجمله در یکی از اثار به امضاء خادم چنین مسطور است : " در این حین به آیهء مبارکۀ کتاب اقدس که در اول سبج از ملکوت مقدّس نازل شد متذکر شدم . " و در نفس کتاب ضمن خطاب به میرزا یحیی ازل است : " قد اخذالله من اغواک " و مراد سید محمد اصفهانی میباشد و او به سال 1288 هج. ق. با همهرانش در عکا هلاک گردید و از این معلوم است که اتمام کتاب در حدود آن تاریخ وقوع یافته . و در اثری دیگر به امضاء خادم خطاب به آقا جمال بروجردي است : " این بسی واضح که کتاب اقدس از سماء مشیت نازل شد و در سنین معدوده مستور بود تا آنکه جمعی از نفوس مقبلهء موقنه از اطراف از احکام الهی سؤال نمودند و به کمال عجز و ابتهال سائل شدند لذا امر به ارسال کتاب اقدس شد . " انخ و از این و آثاری دیگر مستنبط است که ارسال اولین نسخهء کتاب اقدس به ایران در حدود سال 1290 شده . و لوح اقدس لوحی است که برای تنی از مسیحیین که ایمان به این امر یافت صادر گردید قوله : " هذا کتاب من لدنا الي الذي مامنته سبحات الاسماء عن الله الفاطر الارض و السماء " و استعمال کلمهء مقدّس و اقدس در آثار و افواه به تجلیل محضر ابهی در عکا و غیرها بسیار است از آن جمله در کتاب اقدس است : " شطري الاقدس المقام المقدّس . " و در آثار حضرت عبدالهء وافواه بهائیان آن عصر متداول و کثیرالاستعمال بود . اقصص در لوح به اشرف : " ان اقصص لهم من قصص الغلام . "

در لوح به سلطان : " اقصص علي احبتي قصص الغلام." براي آنها حکايت کن . اقطار در لوح رئيس است : " يظهر الفساد في الاقطار." جمع قطر به معني اطراف و جوانب و اقاليم . اقليم مستعمل در عربي و فارسي به معني منطقه و کشور . در خطابي که ضمن بيان تا کُر نور ذکر است قوله: " اول اقليم جهان شود ." و در خطابي ديگر قوله : "درهر اقليمي امر عظيمش را آشکار نمود ." اکبر اسم تفضيل از مصدر کبر به معني بزرگتر . در مواضع کثيره از آثار اين امر کثرت ذکر يافت مانند ذکر الله الاکبر وصف حضرت نقطه و غصن الله الاکبر وصف ميرزا محمد علي غصن و تحيت الله اکبر در بيان تحيات متعدده که تحيت الله ابي عظمت و شهرت يافت و معني ظاهر الله اکبر که در تأسيس اسلام برقرار گرديد آنکه الله بزرگتر از همه خدايان ديگر است و آورده اند که حضرت صادق به کسي که الله اکبر گفت فرمود که خدا بزرگتر از آن است که وي را به صفتي موصوف دارند . و از آن جمله ذکر حج اکبر است که معروف گرديد . حج حضرت نقطه در يوم حج اکبر واقع شد . و در کتاب مجمع البحرين است : " يوم الحج الاکبر قيل هو يوم النحر و هو مروى عن علي والصادق و قال به عباس و قيل هو يوم عرفه و قيل الحج الاکبر ما فيه وقوف والاصغر الذي لا وقوف فيه وهو العمرة و هو مروى ايضاً و قيل جميع ايام الحج و في الحديث انما سمي الحج الاکبر لانها سنة كانت حج فيها المسلمون والمشركون و لم يحج المشركون بعد تلك السنة و في قول انه يوم اتفق فيه ثلاثة اعياد عيد المسلمين و عيد النصاري و عيد اليهود ورد بما روي ان ذلك لم يتفق فيما مضى و لن يتفق الي يوم القيامة." و در کتاب من لا يحضره الفقيه است : " باب الحج اکبر والحج الاصغر روي عن معاوية بن عمار قال سألت ابا عبد الله يوم الحج الاکبر فقال هو يوم النحر والاصغر هو ايضاً ... انما سمي الحج الاکبر لانها كانت سنة فيها حج المسلمون والمشركون و لم يحج المشركون بعد تلك سنة ." اِكْتَرَتْ در خطاب است : " و لم يكثرثوا بما لفقوه اهل الحيات ." به آنچه اهل حجب ساختند و پرداختند اعتنا نکردند . اُكْسَفُورْد شهر مشهور دانشکده

انگلستان که مرکز عهد در آنجا خطابه
 اداء کردند در آثارشان و در آن دوره مذکور گرديد
 اکسير مستعمل در عربي و فارسي به اصطلاح کيمياگران ماده اي را ميگفتند که به اعتقادشان فلزي صالح را به سيم وزر کند و مولد اکسير را حجر الفلاسفه ميناميدند و الواحي در بيان اين عمل صدور يافت که به نام الواح اکسير و کيميا معروف است و اين عمل به نام صنعت و نيز صنعت مکتومه حتي لقب اخت النبوة تجليل گرديد و در تاريخ است که خاندان ابي خصوصاً ميرزا بزرگ خان و ميرزا موسي کليم آزمودگي داشتند . گفته شد که آلات و افزار سيمين و زرین کيميا گري در دستگاه ميرزا بزرگ خان بود و نزديک حلول اجل که ميخواست به عتبات عراق سفر کند و لوازم مسافرت حتي همين اسباب کيمياگري را ميرزا موسي کليم به قصبهٔ عبد العظيم رسانيد و مطلعين ميگفتند که

میخواهد با عمل اکسیر در عراق جمعیت تهیه کند و بر حاجی میرزا آقاسی بتازد و داد قائم مقام مقتول را از اوستاند ولی مصادف با همان حال از این عالم پرمال در گذشت و در کتاب ایقان تصریح به داشتن این عمل است و حاجی محمد کریم خان کرمانی را که از شرائط معرفت معراج النبی این علم را قرار داد به مبارزه خواسته تمنای تأسیس امتحانی مینمایند ولی در اثر الواح کیمیایی مذکور و امثال این بیانات گروهی از منتسبین به این امر بدین امید مستغرق در عمل کیمیای شدند و بعضی از بهائیان کتباً شکایت عرض کردند لذا در الواح متعدده از اشتغال به این عمل نهی فرمودند و دریافت آن را مختص به مظهر امریاد نمودند و برای اکتشاف آن در عالم وقتی موعود معین کردند . کند و بر حاجی میرزا آقاسی بتازد و داد قائم مقام مقتول را از اوستاند ولی تصادف با همان حال از این عالم پرمال در گذشت و در کتاب ایقان تصریح به داشتن این عمل است و حاجی محمد کریم خان کرمانی را که از شرائط معرفت معراج النبی این علم را قرار داد به مبارزه خواسته تمنای تأسیس امتحانی مینمایند ولی در اثر الواح کیمیایی مذکور و امثال این بیانات گروهی از منتسبین به این امر ؟ ؟ مستغرق در عمل کیمیای شدند و بعضی از بهائیان کتباً شکایت عرض کردند لذا در الواح متعدده از اشتغال به این عمل نهی فرمودند و دریافت آن را مختص به مظهر امریاد نمودند و برای اکتشاف آن در عالم وقتی موعود معین کردند . اِکْفَهْرَ سَخْتِ تَارِيْکٍ وَ سِيَاهِ وَ تَوَدَّهِ وَ عَبُوسِ شَدَّ . در بیانی از اثار نقطه البیان در نام احمد محمد ثبت است قوله: "والمكفهرات الافريدوسيه" اِکْلِيلِ عَرَبِي تَاج . در لوح به صدر اعظم عثمانی است قوله: " بعد ضحی با شوکت سلطانی و اکلیل خاقانی به کمال تجترو جلال " اِخ . اَکَمَه نَابِيْنَا وَ بِي شَعُور . در لوح به اشرف است: " قل قد ظهر الامر علي شأن يعرفه اكمة الارض فكيف ذو بصر طاهر منير . " اَلْ در عربی وارد بر اسم فاعل و اسم مفعول که موصوله است و بر اسماء نکره که دلالت بر معهودیت در ذهن و یا در ذکر و یا در حضور مینماید . در کتاب اقدس است: " ان هذا لهما لقضاء المثبت . " که " اَلْ در "القضاء" اشاره دارد به قضاء ثابت محتوم مقابل قضاء معلق که معهود در اذهان است و " اَلْ در "المثبت" موصوله است . و قوله: " لولا المفتاح لكان مكنوناً . " " اَلْ در "المفتاح" اشاره به مفتاح مذکور میباشد . و قوله: " اذا اختلفتم في امر فارجعوه الي الله ما دامت الشمس مشرقة . " اِخ " اَلْ در "الشمس" اشاره به شمس حاضر میباشد . و قوله: " اذ كر الكريم اذا دعونا الي الله انه استكبر . " کریم نام حاجی محمد کریم خان منقول از کریم صفتی است . اَلَا در عربی حرف تنبیه است که در مواقع مهمه برای مهیا ساختن و متنبه کردن مخاطب تا استماع سخن نماید استعمال میشود . در لوح رئیس است: " اَلَا انه من اصحاب السعير . " و در کتاب اقدس: " اَلَا انه من جوهر الخلق لدي الحق " اَلَا در عربی حرف استثناء مشهور و نیز به معنی غیر صفتی که به انواعش در کتب نحویه مبسوط و مضبوط است . در کتاب اقدس قوله: " وقضي الامر الا بعد امر مبین . " و

قوله : " لا اله الا انا الباقي الغفور الكريم ... لا اله الا انا لناطق العليم . " و نیز مرگب از ان شرطیه و لا
 نفی میشود . در کتاب اقدس است : " والّا عفی الله عنه . " یعنی وان لا به معنی "اگر نه" فارسی .
 الباب - الباء در نام لب ولیب ذکر است . إلتقاط مصدر مزید عربی به معنی به چیزی
 برخوردن و ویافتن و برگرفتن . در لوح به حاجی محمد کریم خان است : " اگرچه هر طیری از کؤوس
 رحمت رحمانیه و خرمن حکم صمدانیه نصیب نبرده و قادر بر التقاط نه . " اَلدَّ در خطایی در حق زین
 المقریین : " الی ان هجم علیه الدّ الخصماء . " الخ سر سخت ترین دشمنان . اَلَّذی مفرد مذکر الّتی
 مفرد مؤنث و فروعشان در عربی به اصطلاح نحویین اسم موصولند و بجای "آنکه" در فارسی
 میباشند . در کتاب اقدس است قوله : " والَّذی طَلَّق له الاختیار فی الرجوع والّتی طَلَّقت بما ثبت علیها
 منکرأ لا نفقة لها . " و در بعضی از آثار اَلَّذی به طبق عربی متعارف به جای موصول حرفی استعمال
 گردیده مانند قوله : " بعد اَلَّذی حبس جمال القدم فی السّجن الاعظم . " که بجای " بعد ان حبس
 جمال القدم " است اَلعَجَل در بیان است قوله : " وحال آنکه شب و روز العجل العجل میگویند . "
 عبارت العجل العجل و یا عَجَل الله فرجه را اثنی عشریه غالباً برای طلب و تعجیل ظهور قائم موعود
 میگفتند . ال ف ألفة - الف دوستی و مؤانست . در کتاب اقدس است : " انه اراد ان یؤلف بینکم
 . " اَلِف نام نخستین حرف هجائی عربی که در ذیل آن حرف و همزه و ضمن نام نقطه شمه ای ثبت
 میباشد و در اشعار و ادبیات عرفانی الف را به تشبیه و استعاره به مناسبت استقامت اطلاق بر قامت
 محبوب مینمایند . و در کتاب بیان و بعضی دیگر از آثار دوره بیان " نقطه الالف " یعنی نقطه انجیل
 اطلاق بر حضرت مسیح میباشد و "ارض الالف" آذربایجان و اردستان و غیرهما میباشد که در ضمن نام
 یحیی و فتح اعظم ذکر است . و در کتاب اقدس است : " طوبی لمن ایده الله علی الاقرار بالستة الّتی
 ارتفعت بهذه الالف القائمة الا انه من المخلصین " اشاره به خودشان و مقام الف بین الواوین که مقام
 ظهور جامع الهی میباشد . اَلَف در عربی هزار و اَلفان و اَلفین دوهزار ، اَلَف و اَلوف هزارها و توفیع
 اَلفین مشهور به نام رسالهء شرح هاء از حضرت نقطه در جواب آقا سید یحیی دارابی از حدیث
 معروف ابولید مخزومی میباشد که در آن ضمن است قوله : " وانّ ذلک الف ثمّ بعد ذلک الالف
 لا یعدل فی اثنی عشر ساعة من النهار ما یجری من القلم . " الخ دیگر ابلاغیهء معروف به دعای الف که
 راجع به عقاید طبق عقاید امامیه در مقابل اعتراض و افترای معاندین نشر دادند قوله : " بسم الله الرحمن
 الرحیم الحمد لله الَّذی خلق السموات والارض بامرہ ... اللهم انّی اشهدک الآن ... و بانک لتعلم انک
 قد خلقت کلّ بمشیتک و هی اول کلمة آمنت بک ... اللهم ثبت فؤادی فی حبک فانی ما ادعیت فی
 شأن الا طاعتک ولا ارجوا حدّاً سواک ... ولا اعتقد فی شأن الا بما نزلت فی القرآن علی حبیبک
 محمد رسول الله و خاتم النبیین من ولایة ائمة العدل و اتّباعهم و الاقتداء بآثارهم و البرائة من اعدائهم و الذّین

يسكنون في فضلهم وانك لتعلم يا الهي بان لاولياك في كل شأن كانوا حفاظاً لدينهم و اوعية لحكمهم عبادك الذين فرضت طاعتهم و محبتهم ... و انك قد تفضلت علي ... من حقايق العلوم ما كان شأنك عند العطاء والاجابة للمؤمنين بشأن الآيات والدعوات ... بل ان كل حق ينزل من عندك انك تطلق علي كلمة الوحي بما نزلت في القرآن حيث قلت و قولك الحق: و اوحينا موسي و من معه اجمعين و مثل ما اوحيت الي ام موسي ثم الي النحل ... و ما انا ادعيت كلمة وحي ... و قالوا انه ادعي الولاية و اختيها قتلهم الله بما افتروا ... ما ادعيت و لا نطق الا العبودية ... الذين يعتقدون في الائمة دون العبودية و ينسبون الي شيعتهم دون ذلك فجزائهم كان نار جهنم ... ان بعض الناس قد افتروا علي كلمة البايه المنصوصة و ادعوا الروية لنفسي لعنهم الله بما افتروا ما كان لبقية الله صاحب الزمان بعد الابواب الاربعة باب منصوص و لا نائب مخصوص و من ادعي الروية بدون بينة فرض علي الكل بان يكذبوه و يقتلوه اللهم اني اشهدك بانني ما ادعيت رؤية حجتك الحق و لا بايية نفسه بنص من قبل ... و اني لو نسبت الي نفسي كلمة البايية ما قصدت الا ذكر كلمة الخير حيث قد قرأت في حديث ائمة العدل بان المؤمن لا يوصف و اشهد انه قد اتبع وحيك و بلغ رسالاتك و عرج بجسمه الي السماء و جاهد في سبيل محبتك حتي فاز بوجهك و اشهد ان حلاله حلال الي يوم القيامة و لم ينسخ شريعته و لم يبدل منهاجه و من زاد حرفاً او نقص شيئاً من شريعته فيخرج في الحين من طاعتك و ان الوحي بمثل ما نزل عليه قد انقطع من بعده من عندك و ان كتابه مهيمن علي كل الكتب ... و حجتك الحي الذي وجوده يبقي كل الخلق و يذكره بذكره كل الموجودات ان تحفظ غيبته و تقرب ايامه ... قالوا بانه ادعي الربوبية و اعتقد بان علياً عبدك و وصي نبيك كان خالق الاشياء و رازقهم و انكر معراج الجسماني و حشر الجسد اني فسبحانك سبحانك اني بري من الذين يعتقدون بتلك الاحكام الباطلة ... و ان ذكر كلمة اخري اراد ما ذكر الصادق حجتك في دعائه حيث قال و قوله الحق و عرج روحه الي السماء ... و اشهد ان اليوم كان حجتك محمد بن الحسن صلواتك عليه و علي من اتبعه ... و اشهد ان بعد الارباب الاربعة ليس له باب قد ورد في الحديث ... و ان له في ايام غيبته علماء مستحفظين ... و اشهد ان طاعتهم فرض و مودتهم عدل و من انكر احداً منهم فقد كفر و كان من الخاسرين" و در اين ابلاغيه كه در سال دوم اظهار امر و ببحوحه^{٤٦} تقيه و ايام اكتفاء به اظهار مقام علم محض فرو نشاندن مقاومت و معاندت ملاًها صادر فرمودند تمامت امور موارد نظر مخالفين خود حتي وجود محمد بن الحسن و حقيقت نواب خاصه و علماء حقيقيه امت را كه هنوز انطواء كل را در شخصيت خود اظهار نداشتند تصديق نمودند و تا حدي نيران فتنه را خاموش کرده بنشر اصول معرفت الهيه پرداختند . و در كتاب اقدس است قوله : " من يدعي امراً قبل اتمام الف سنتة كاملة انه كذاب مفتر نسأل الله بان يؤيده علي الرجوع ان تاب انه هوالتواب و ان اصر علي ما قال يبعث عليه من لا يرحمه انه شديد العقاب . من يوءول هذه

الآية او يفسرها بغير ما نزل في الظاهر انه محروم من روح الله ورحمته التي سبقت العالمين . " این آیات با اندک تغییری در لفظ قبل از کتاب اقدس در بعضی از الواح صدور یافت چنانچه در اثری از خادم 66 مورخ 1294 ذکر است و حین ترتیب کتاب جزء آن قرار دادند و منظور شخصیت‌های خود فکری است که با عدم حصر فکر در منصوصات بدیعه از خود اموری بیاورند و در ایام ظهور و یا بعد از ایشان سر برکشند و چنانچه بعد از این آیات ذکر ناعقین و نیز ذکر تکلیف بعد از صعود است و هم در الواح متعدّد راجع به همین موضوع که در کتاب امر و خالق جمع است بخوبی روشن میگردد و مذکور داشتند که حتی به عنوان ولایت هم باشند مشمول این حکم اند و نظر به فتنه ای که در امر بیان مخصوصاً واقع شد به این درجه سخت گرفتند و مجازات قتل مقرر داشتند و منجز کردند که تا الف سنه به پایان نرسد هر گونه ادعائی قطعی البطلان و محکوم به این حکم است و به حکم مفهوم مخالف دلالت میشود که بعد از انقضاء الف سنه ممکن است آن ادعا حقّ و مدعی من جانب الله باشد و در بیانی که آغازش راجع به اسمعیل قزوینی و به تفصیل در باره اهل بیان است چنین مسطور : " حال در این ظهور اعظم کلمه ای نازل نشده که اگر نفسی بیاید و ادعا نماید قبول نمائید و یا اقبال کنید مگر بعد از انقضاء الف سنه " تامه و حدودی که نازل شده و جز این کلمه ابدآ از قلم قدم جاری نه . " و در خطابی به آقا میرزا حسین بروجردی و حاجی ابوالقاسم دبّاغ طهران چنین مرقوم است : " امّا بیان الف سنه در کتاب اقدس مراد این است که قبل از الف قطعاً ممتنع و مستحیل است و جمیع نفوس مقدّسه در ظلّ مبارک ولی بعد از الف سنه مصطلح بین ناس ممتنع و مستحیل نیست حال آن مدّت احتمال امتداد دارد میشود که هر روزی عبارت از هزار سال شود چنانکه در قرآن میفرماید " و انّ یوماً عند ربّک کالف سنة " مقصود این است که بعد از انقضاء الف سنه مصطلح بین ناس ظهورثانی فوراً محتوم نیست شاید امتداد زیاد نماید . " الخ و ذکری از الف در ضمن لغت امة میباشد . و در فارسی کلمه " هزار در مقام مبالغه در زیادی بدون قصد عدد معین استعمال میشود . حافظ گوید : من جرعه نوش بزم تو بودم هزار سال کی ترک آبخورد کند این طبع خو گرم چنانچه در لوحی نیز قوله : " چنانچه ملاحظه شد که اکثری از قاصدین حرم ربّانی در آن یوم الهی به علوم و حکمی ناطق شدند که به حرفی از آن دون آن نفوس مقدسه اطلاع نیافتند و نخواهند یافت اگرچه به الف سنه به تعلیم و تعلّم مشغول شوند . " و در لوح حجّ شیراز است قوله : " ومن دون ذلک لن تفوز ولن تذکر عندالله من الواردین علیه ولو تسکن فیہ الف سنة عمّا انتم تعدّون . " و در لوح حکمت است : " انت عاشرت معی و رأیت شمس سماء حکمتی و امواج بحر بیانی اذ کنا خلف سبعین الف حجاب من النور انّ ربّک لهو الصّادق الامین . " و در لوح نصیر است که در یک ساعت معادل الف بیت نازل و قوله : " آن شتری که معادل الف عمّامه بر او حمل میشمود . " الخ و از ان جمله است در خطابی در حقّ شهداء قلعه " طبرسی که بیست هزار شدند و

مقصود صرف بیان کثرت میباشد. و در ذیل نام خمس نحسین هم ذکر است و تفصیلی در این خصوص در اسرار الآثار ذیل (ع د د) مسطور است. إلقاء در لقاء ثبت است. إلهام مصدر مزید به معنی به دل انداختن. در قرآن است: "و نفس و ما سواها فلهما فجورها و تقواها." در لוחی است: "کذلک امرناک و القیناک و الهمناک لتشکرالله" ألو قصور و کوتاهی. در مناجاتی در خطابی است: "و لم یفتروا سعياً و لم یألوا جهداً فی امرک." در سعی و کوشش در راه امرت سستی و قصور نیاوردند. إلی (یاء بالف ممدوه) حرف جر عربی غالباً در معنی انتها و نیز به معانی دیگر که در کتب نحوی ذکر است استعمال میشود و إلیک گاهی معنی فعل میدهد که اسم فعل میخوانند. در مناجاتی است: "و ان قلتُ اِلی اِلی یا ملاء الانشاء ما اردتُ بذلک الا امرک." که معنی "به من رو آورید" میدهد. أمّ امّ القری در ایام جاهلیت عرب نام مکه بود و ذکر امّ القری در این دور در یکی از آثار است قوله: "هولشاهد السّميع چون اسم قریه در نزد این مظلوم پسندیده بود لذا تغییر ندادم امید است که از قلم اعلی به امّ القری موسوم گردد چه لحاظ عنایت به آن شطر متوجه." ائح در قرآن است: "وانّه فی امّ الکتاب." و قوله: "یحو الله ما یشاء و یتبث و عنده امّ الکتاب." و قوله: "وانّه فی امّ الکتاب." و در کتاب اقدس است قوله: "قل هذه لسماء فیها کز امّ الکتاب لو انتم تعقلون." آسمان علم الهی که امّ الکتاب در آن مسطور و مکنون بود و متدرجاً آیاتی از آن به قوه وحی صدور و شهود مییافت متجلی گردیده و امّ الکتاب خود را ظاهر و عیان ساخت. و در لوحی است قوله: "امروز امّ الکتاب امام و جوه احزاب ذکر مبدء و مآب میفرماید." و در لوح بشارات قوله: "بشارت اول که از امّ الکتاب در این ظهور اعظم به جمیع اهل عالم عنایت شد." ائح امّ العراق در لوح به ناپلودن است قوله: "یا ملک قد کنا بامّ العراق اِلی ان حُمّ الفراق." مراد از امّ العراق بغداد است. أمّ اشرف مادر آقا سید اشرف زنجانی شهید. أمّ الاولیاء حرم آقا محمد کریم عطار و غیرهما در آثار این امر مذکورند. قوله: "هو الابهی طوبی لامّ الّتی سمیت بلسان مالک الاسماء امّ الاولیاء و نذکر بها هذا الحین لیکون عزّاً و شرفاً و ذخراً لها عند الله ربّ العالمین." أمّی تحصیل علم ناکرده. أمّیه - أمّی بودن. در قرآن حضرت پیغمبر و امت عرب بدین نام مذکورند و در آثار بدیعه نیز به همین معنی مکرراً ذکر شده چنانچه در صحیفه العدل است قوله: "در اعجمیین نشو و نما نموده و در بین آثار حقّه نزد احدی تعلّم نگرفته بل امّی صرف بوده." و در تفسیر هاء است قوله: "و انّنی کنت من قبل بشأن لا اعلم حرفاً ممّا انا عالم به فی ذلک الیوم و قد جعل الله الحجّة لن یقدر الناس ان یرضوا عنها الا ان یرضوها." و قوله: "فانی و لعمرک ما قرأت حرفاً من ذلک العلم البیان و لا اعلم الیوم حرفاً من قواعد اهل البیان و ما کان عندي من قبل کتب علم حتّی استحفظ الکلمات و لا لی سبب فی هذ العطاء من الرّحمن الا فضل الله و

جوده و آن‌ یوم لو یسأل مثل جنابک عنی فی شؤونات العلمیه المسطورة فی الکتب فوربک لا اعلم بل ولا الصّرف ولا النّحو و بذلک افتخر و به احتجّ الله یوم القیمة علی کلّ . و در ضمن توقیعی دیگر قوله : : انک یا الهی تشهد ان السائل قد اراد فی الجواب سهل المجادلة علی شأن القوم و انّی ما ادري طرق علمهم فی اصطلاح الفقه و ترکیب العبارة و تصریف الصیغة و اثبات نتیجة بعد ذکر المقدمتین ولكن لا علم ان تلك الآیة لما ظهرت فی خطّ الاستواء من شواهد الفطرة یصدّقها کلّ ذی علم بما استقرّ عنده من القواعد الشّیخیه من علم النّحو والمعانی والصّرف والعروض والمنطق والاصول و ما کان دأب العلماء والحکماء من آیات العرضیه المصطلحة بینهم و انّی بعزّتک لا اعلم شیئاً من علم الرّسوم و لا اری لعلها فضلاً عندک لأنّ ما سواک باطل مضمحلّ لدي وجهک الکریم . در کتاب اقدس است : " انا ما دخلنا المدارس و ما طالعنا المباحث اسمعوا ما یدعوکم به هذا لامّی الی الله الابدی . " و در لوح حکماء خطاب به آقا محمد فاضل قائنی است : " وانک تعلم انا ما قرئنا کتب القوم و ما اطلعنا بما عنده من العلوم کلّها اردنا ان نذکر بیانات العلماء والحکماء ینظر ما ظهر فی العالم و ما فی الکتب والزیر فی لوح امام وجه ربّک نری و نکتب انه احاط علمه السّموات والارضین هذا لوح رقم فیہ من القلم المکنون علم ما کان و لم یکن له مترجم الاّ لسانی البدیع انّ قلبي من حیث هو هو قد جعله الله ممرّداً عن اشارات العلماء و بیانات الحکماء انه لا یحکی الاّ عن الله وحده . " الخ و چون تلهّد سید باب به صغر سن در مکتب شیراز نزد معلّی کامل به وضع و مقدار در خور آن ایام مسلم در تاریخ و حضور چندی در محضر درس حاجی سید کاظم رشتی به کربلا در ایام شباب نیز مصرّح در کلمات خودشان است و آثار خطّی بغایت زیبایشان در دسترس عموم میباشد مرادشان از امّیت این است که تحصیلات علمیه به ترتیب و ندرج از مقدّمات به درجات عالیّه به نوعی که معمول و متداول ایام بودمانند شیخ احساسی و سید رشتی و علماء اصحابشان و غیرهم از علماء نمودند و این را به تشریح و تقریب به حال جدّ امجد اعلاّی خود امّیت گفتند و آنچه از خطوط و آثار و حتّی صورت محاسبات تجارّتی بوشهر که به خطّشان باقی است و غیرها محقّق میگردد آن است که قرائت و کتّاب فارسی متداول نه به طریق علمی و نیز مقدار اندکی از کتب و قواعد عربی به اسلوب آن ایام و نیز زیبائی خطّ و علم حساب رقوم معموله را در مکتب شیراز طی نمودند و منظور خالشان برای وارد کردن به حجره تجارت هم بیش از این نبود و ایشان هم چنین معلوم است که به ورود در این نوع علوم رسوم متداولهء زمان دلبستگی نشان نمیدادند ولی در ایام جوانی با عدم رضایت خالها به کربلا رفتند و در محضر سید رشتی مسائل عرفانی و تفسیر و تأویل احادیث و آیات از طریق اثنی عشری و عرفانهای مربوط به شیخ احساسی را بسیار شنیدند و به فقه امامی از روش آنان ورود نمودند و چنانچه از آثارشان مستفاد میگردد در مطالب و مآرب شیخ و سید بیش از همهء امور دیگر وارد شدند و به آن مکتب نزدیکتر بودند و بنا بر این در نظر مآلهای آن

ایام امّی و به عبارت معمولی بیسواد بودند و لذا اعتراض به کلماتشان کردند و نسبت بی علمی دادند و ایشان نیز انکار نداشتند بلکه همان را دلیل حقیقت خود میستودند و آن علوم رسوم را علم نمی‌شمردند که شیخ بهائی گفته : علم رسمی سرسریل است و قال نه از آن کیفیتی حاصل نه حال و نسبت به شخص بهاء الله نیز تقریباً همین نحو است و خطوط ایشان و اخوانشان گواهی می‌دهد که زیبایی خط تقریباً به آنان نیز رسید ولی در تحصیل عربی مختصر و همان اندازه عرفانهای شیخی که شخص نقطه در آن بودند هم قدم نگذاشتند و لحن آثارشان به مذاق اشراقیین و رواقیین و امثالهم نزدیکتر است تا به شیخیین و لذا ایشان را شخص عارف مشرب اما نه عالم میدانستند و ایشان هم در کلمات خود به همین استدلال نمودند . امام عربی جلو و روبرو و در حضور . و در لوحی در زیارت سید الشهداء است قوله : " اسألک بامواج بحر بیانک امام وجوه خلقک ان تؤیدنا علی اعمال امرتنا به فی کتابک المبین . " اما عربی مرگب از همزه استفهامیه و ماء نفی است . در کتاب اقدس : " اما تسمعون (ایا نمیشنوید) صریر قلبی الابهی . " امانه عربی به معنی درستکاری . در قرآن است : " انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوماً جهولاً . " که ظاهر آیه اعم از آنکه مراد از امانت همان مفهوم لغوی و مراد از انسان نوع بشر یا آنکه مراد از امانت جلوه یزدانی در جهان و پیوستگی به آن سر چشمه و مراد از انسان آدم ابو البشر و مظاهر الهیه باشد مبالغه در وزن و گرانی این بار و جهل و ناتوانی جسمانی بشر است و عرض امانت بر مادون انسان اظهار تکلیف به آنها نیست بلکه اشراق این انوار بر کلّ و فقدان استعدادشان در قبول آن میباشد ولی بعضی به تقدیر علی اهل السموات و نیز عرفاء و اولیاء و غیرهم تأویلات گوناگون کردند و نظیر آن در آیه دیگر قرآن است قوله : " وان تعدّوا نعمة الله لا تحصوها انّ الانسان لظلوم کفار . " و حافظ گوید : آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من دیوانه زدند سعدي گوید : خدا ترس باید امانت گزار امین که توترسد امینش مدار در لوحی مسطور در ضمن لغت حوراست قوله : " اذا طلعت من غرفة من غرفات الفردوس حورية ... نادت باحسن الاصوات یا ملاء الارض و السموات انی حورية سمیت بالامانة . " و در لوحی دیگر است قوله : " یا حزب الله قلبی الاعلی یوصی العباد بالامانة الکبری لعمرالله نورها اظهر من الشمس قد خسف کلّ نورعند نورها و ضیائها و اشراقها از حق میطلبیم مدن و دیارش را از اشراقات شمس امانت محروم نفرماید جمیع را در لیالی و ایام به امانت و عفت و صفا و وفا امر نمودیم . " و در خطابی است قوله : " اما آیه قرآن که در حق امانت کبری ظلوم و جهول میفرماید این ظلوم و جهول مبالغه ظالم و جاهل نیست بلکه معنی اش مظلوم و مجهول است یعنی حامل امانت کبری مظلوم است زیرا خلق انکارواستکبار مینمایند و مجهول القدر است قدر او را نمیدانند " و از بین بهائیان نخست حاجی شاه محمد

منشادی به لقب افتخاری امین البیان به مراد درستکار در حقوق الله که وظیفهٔ وصول و ایصال آن داشت ملقب و مشتهر شد و سالها به گرد آوردن حقوق معروف و معین در امر بهائی و ارسال آن به مرکز اشتغال ورزید و آخر الامر در میاندوآب که چندی برای جمع حقوق از مؤمنین بود با عدّهٔ دیگر از بهائیان در مابین عموم سکنه دچار حملهٔ کردها شده مقتول گردید و این واقعه به سال 1298 هج. ق. بود که شیخ عبد الله کرد به قصد آذربایجان حمله نمود و او پسر شیخ طه از خاندان پیرمرشد کردهای سنی اهل قریهٔ نوچه متعلق به دولت عثمانی از قراء کوهستانی واقع در حدود سرحدی دو دولت بود که قریهٔ مذکور قرب هزار خانه سکنه داشت و شیخ طه از نظر مرشدی نفوذی شدید فیما بینشان حاصل کرد و چهار قریه تحت تولیت و فرمانش قرار گرفت و سالیانه مبلغ پانصد تومان از طرف محمد شاه قاجار برای او مستمری معین گردید و بعد از فوتش مقبره اش مزار کردها شد و پسرش شیخ عبیدالله بر جای پدر نشسته نفوذ و جمعیت کثیر حاصل نمود و پیوسته خیال طغیان به نام جهاد به قول خود با رافضیه میکرد و از قبر پدر رؤیایا و اوامر صادره برای این مقصود نشر میداد و از هر طرف کردها را حاضر ساخت و کردان ایرانی دم از کرامات او میزدند و یک بار در محاربهٔ دولت عثمانی با دولت روسیه اردوی کرد به نام جهاد تهیه کرده محاربه نمود و شکست خورد و باری دیگر بر خود دولت عثمانی طغیان نمود و مسیحیان آن حدود را یغما کرد تا در سال 1297 هج. ق. به تحریک حمزه آقا از رؤسای کردان ایران که سر به مخالفت و طغیان برکشید و با او همراه شد و نیز برخی دیگر به خاک ایران هجوم کردند و ساوجبلاغ را تصرف نمودند و چون میاندوآب تسلیم نشد و مابین دولتیان واردویش مقاتله در گرفت و بعضی از سران کرد و منتسبانش کشته شدند چون غلبه نمود فرمان قتل عام داد لذا بر مرد و زن و اطفال تاختند و جوی خون روان ساختند و سوختند و خراب کردند و بالاخره بعد از کشمکشهای بسیار در حملهٔ به ارومیه غلبه نتوانستند و بالاخره شکست خورده گریختند و دولت ایران از دولت عثمانی خواست و شیخ را محاصره کرده گرفتند و فتنه از میان رفت و در آن واقعه که امین اول مذکور کشته گردید امین دوم حاجی ابوالحسن اردکانی سابق الوصف در ذیل نامش که شاگرد و معاون وی بود نیز تفنگ بر پا خورد و در مابین کشتگان بیفتاد و خود را به مردگی زد و چون کردان اجساد کشته و نیم کشته میدریدند و غارت میکردند براو چیزی واقع نیامد و پس از رفتن کردها خود را متدرجاً تا تبریز رساند و در خانهٔ حاجی مستشار یزدی چندی ماند تا زخم پا معالجه شد و او بعد از حاجی امین البیان مذکور حاجی امین مطلق بود و به نام ودر ذکر هردو امین الواحی بسیار است قوله: " بسم الله البی الابهی انا سمینا امین البیان بین ملاء الاکوان." و قوله: " وندکر الامین الذی ذکرناه فی کتابی المبین انه سبق اکثر الخلق فی خدمة الله وامره ... یا امین انت حرف من صحیفتی الحمراء و ذکر من هذالكتاب." و قوله: " هو الصادق الامین یا ابا

الحسن انشاء الله به عنایت مخصوصه حق فائز باشي و بما ینبغی لایام الله عامل ایمان را به مثابه درخت مشاهده کن و اثمار و اوراق و اغصان او امانت و صداقت و درستکاری و بردباری بوده و هست به عنایت حق مطمئن باش و به خدمت امرش مشغول قد خطبناک امیناً من لدی الحق و نوصیک بما یرتفع به امرالله رب العالمین و اذن دادیم تورا به اخذ حقوق الهی عاشرمع العباد بالروح والریحان و کن لهم ناصحاً امیناً وصاحباً شفیقاً ثم ارض بما قضیناه لک امروز کل باید به کلمه رضا فائز شوند نقطه اولی جمیع را آگاه نمود و به این مقام بلند اعلی اخبار فرموده تا کل به رضای الهی فائز شوند و از اراده های خود که نتیجه و خاتمه آن را مطلع نیستند بگذرند و به اراده الله ناظر باشند فی الحقیقه این دو روز قابل نیست که نفسی به ملاحظه آن از حق غافل شود یا به غیر رضای او حرکت نماید جمیع دوستان را تکبیر برسان و به این مقام که فی الحقیقه اعلی المقام است متذکر دار کذلک یأمرک المظلوم لتشکر ربک الناطق الکریم البهائیک و علی الذین عملوا بما امروا به من لدن علیم حکیم

قوله

و

”

” هو الناطق المبین فی ملکوت الاسماء هذا یوم فیہ ارتفع نداء الله من شطر السجین الاعظم ... قد کان الامین لدی العرش فی سنة و بعدها ثم امرناه بان یرجع و یشغل بما اراد ... ثم ذکر فی آخر الکتاب من توجه الی شطر العرش الذی کنی بآبی الحسن فی کتاب الله المهیمن القیوم. الخ سفر اول میرزا ابوالحسن که بعد از امین البیان مذکور امین شده به عکا رفت در سال 1301 بود. و نیز سوره الامین قوله : ” هذا کتاب من لدی الله المهیمن القیوم الی الذی منه ظهرت استقامة الکبری ... ینبغی لاهل العراق ان یفتخروا بک سوف یفتخرون ولكن القوم لا یعلمون ... ان یا امین قد بلغت ما امرناک فی المنام و اخبرناک به فی اللوح. الخ راجع به امین اردکانی مذکور است و در اثری از خ آدم 66 است قوله : ” در باره جناب امین و توجه او به ارض طاء و از آنجا مع جمعی علیهم بهاء الله به انگلیس و یا تفلیس به دادخواهی این مراتب عرض شد هذا ما انزله الوهاب فی الجواب انه لا یقضي حاجتکم و انهم لا یقدرون علی قضاء حوائجهم و کیف حوائجکم اما انا اشکوبتی و حزنی الی الله ولا حبتی ان یریدوا ما اردناه من قبل و نریده من بعد این بیان که از قلم رحمن جاری به مثابه کوش حیوان است از برای مقربین و مخلصین. الخ راجع به قضیه شهادت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء در اصفهان است که در یزد چنین مشورت و تصمیم شد که حاجی ابوالحسن به طهران بیاید و با فاضل قائنی و غیره به دادخواهی نزد دول خارجه پردازند و کسب اجازه از مقام ابی خواستند و جواب منع بدین طریق رسید . و نیز قوله : ” هو المستوی علی عرش البیان یا محمود بشارت اولی که در این ایام ظاهر توجه حضرت علی اکبر به سبب فی سبیل الله و همچنین اقبال حضرت امین و ورودش در سبب متین فی سبیل الله رب العالمین . ” مراد حبس حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی و حاجی ابوالحسن اردکانی به سبب طهران در سال

1308 میباشد که در ضمن لغت (ع ل و) نیز ذکر شده است و او طول عمر حاصل کرد و در دوره مرکز میثاق و بعضی از سنین ایام ولی امرالله نیز حاجی امین مطلق و مورد احترام اهل بهاء و مذکور در آثار و مورد رجوعات حقوقی بود و حاجی غلامرضا اصفهانی را برجای خود معین کرده در گذشت و حاجی مذکور بعد از وی تا آخر الحیات به همین منوال بود و خود را امین امین لقب داد و قبل از فوتش میرزا ولی الله ورقا را بر جای خود و منصوب و مصوب شد. و امین فرید پسر میرزا اسدالله اصفهانی ذیل نام امریکا و امین الاطباء ازلی ضمن نام (اخ و اخت) ذکر میباشد و میرزا موسی کاشی و حاجی ایمان زنجانی و غیرهما به همین اسم در الواح و آثار بسیار مذکورند. و لقب بلد الامن برای شیراز در توقیعی ضمن لغت (ص د ق) ثبت میباشد. امتحان مصدر مزید عربی به معنی تجربه و آزمایش. در خطابی است قوله: "طهران به واسطه آقا محمدعلی کاشانی جناب آقا میرزا محمد صادق و صاف علیه بهاء الله الابهی. یا من یمتحن عبد البهاء لیس لک ان یمتحن عبداً متضرعاً الی الله اما قرأت فی کتاب القوم من اعظم العرفاء انه لا یجوز لطالب الحقیقة ان یمتحن المطلوب من یدعوه الی الله معذک اقول لک الحق والتفت الی الاشارة بکایة العبارة و هو السراج نور يتلأ لأ علی الآفاق و لا تتقید باحد سواء کان بصیراً او اعمی لانّ شأن النور التجلی والظهور فالبحر موج والسفینة مناج و رکوبها معراج والغمام تفیض والریاض تتبسم والنسیم لطیف معذک هل یجوز الریب فی القبول من الغیب لا و ربک الرحمن ان تری ان العمی ابصرت والصم سمعت والبکم نطقت والاموات قامت والحجة کملت فهل بعد هذا شک ام ارتیاب لا والله وعلیک التحية والثناء. ع امتشاج - امشاج متشاج مصدر مزید عربی به معنی اختلاط. در لوحی است: "اعلم ان النفس التي یشارک فیها العباد انها تحدث بعد امتشاج الاشياء و بلوغها." امشاج جمع مشج به معنی مختلط. امر در اصل لغت عربی غالباً به معنی فرمان و دستور که جمعش اوامر و یا به معنی شأن و کار است که جمعش امور میباشد در لوح رئیس است قوله: "وتختلف الامور بما ورد علی هوء لاء الاسرا." ایضاً: "و یتغیر الحکم و یشتد الامر." ایضاً: "وقد اظهرنا الامر فی البلاد." ولی اصطلاحاً به معنی منظمی دیگر اطلاق میگردد و در قرآن به عنوان عالم الامر و الخلق مکرراً ذکر یافت و همین اصطلاح عالم الامر و الخلق در آثار بدیعه به مرات و کرات ذکر است و از پیشوایان شیعه و عرفاء و اولیاء و حکماء در تفسیر و تبیین مقام روحانی رمزی معظم عالم الامر بیاناتی مأثور و مشهور میباشد از آن جمله از نقطه البیان در تفسیر الحمد است قوله: "فاعلم ان الحمد قد نزل فی شأن مظاهر الفعل وهوس القرآن فی مقام الاشهاد والاعلان لانّ کلّ الوجود هالک الا وجه الله وانّ عدته هی اربعة عشر اشارة بمظاهر الفعل فی عالم الامر و الخلق وانّ ملکوت کلشیئی کان فی ایدیهم کما صرح قول الله عزّ ذکره و یده ملکوت کلشیئی وانّ عدّة الید هی عدّة الوجه و قد جعل حامله قصبات اربعة عشر من شجرة الاولي لانّ علّة وجود الابداع کان ظهور اسم الجواد

و ان سبب بروز الاختراع كان فضل اسم الوهّاب و انهما بعدتهما هي عدّة الوجود واليد و ان الحمد هو ذكر اسماء غيب الائمة الذي اذا نزلت في مقام الشهادة تظهر مراتب الفعل لظهوراتها في عالم الامر والخلق و يظهر اسم الجواد والوهّاب و يبطن كلمة اليد والوجه في مظاهر قصبات المقدسة .

و در کتاب اقدس است قوله : " انّ اول ما كتب الله علي العباد عرفان مشرق وحيه و مطلع امره الذي كان مقام نفسه في عالم الامر والخلق " و منظوران آيه تبين مقام ابهي به رتبه مشرق وحي و مطلع و قائم مقام غيب در دو عالم تكوين و تشريع مي باشد و آنکه در درجه اولي عرفان آن مقام فرض است و در وس و نيز در آيه شهادت به حال قيام در صلوة است : " شهد الله انه لا اله الا هو له الامر والخلق . " و در آثار بسيار عالم امر را سماء الامر و خلق را ارض تعبير کردند . قوله : " انا انزلنا من سماء الامر ماء منيراً . " و مبني و تفصيل در اسرار الآثار عمومي ضبط است . لوح امر خطاب به ملا علي بجزستاني معروف است . قوله : " هذا كتاب من لدنا الي من في السموات وارضين ... ان يا عبد اذا حضر لوح الامر تلقاء وجهك قم و خذ بالتسليم . " و قوله : " هذا لوح الامر قد نزل من لدن مالك القدر ليقرّ الناس الي المنظر الاكبر هذا المقام الاظهر الذي يطوف في حوله ملائكة مقربون قل قد قضت الیساعة و سقطت النجوم و انشق القمر . " و نيز لوح اتي امر الله خطاب به ميرزا علي رضا مي باشد . و از موارد استعمال امر به معني شئي در کتاب اقدس است : " انا جعلنا الامرین علامتين لبلوغ العالم الاول وهو الاس الاعظم نزلناه في الواح اخري و اثني نزل في هذا اللوح البديع . " آن يك از دو علامت بلوغ عالم كه مصرح در كتاب است و وحدت لسان و خط در تمامت روي زمين مي باشد و علامت ديگر در بعضي الواح مسطور است . قوله : " و اينکه در صنعت نوشته بوديد اين مظلوم در اين باب خود چيزي ذکر ننمودم و لکن بعضي سؤال نموده اند و در جواب سائلين از قلم اعلي جاري شد آنچه موجود است و في الحقيقة آنچه نازل شده حق محض بوده و خواهد بود و لکن آنجناب ملاحظه نمايد قبل از ظهور کل شهادت مي دهند بان قلعه العليم نطق بالصدق الخالص لکن ظهور اين فقره از علائم بلوغ عالم ذکر شده و ميقات آن معين است انه ما اتي و اذا ياتي يظهر بالحق انه هو المخبر العليم لذا جميع نفوس را از اشتغال به آن منع نموديم ليس لاحد ان يشتغل به هذا ما حكم به محبوب العالمين في كتابه المبين . " و در خطابي به ميرزا بديع الله آگاه درآباده راجع به آيه كتاب اقدس " انا جعلنا الامرین علامتين لبلوغ العالم " است : " امر ديگر كه در الواح مذکور است صنعت مکتومه است . " و در مقامي ديگر قوله : " اما علامت بلوغ عالم كه در كتاب اقدس مرقوم يكي حصول صلح عمومي و ديگري ظهور و بروز اخت النبوة حكمت الهيه است كه صنعت مکتومه جزو آن است . " و نيز در لوح خطاب به شيخ سلمان چنين مسطور است قوله : " و در لوحي از الواح نازل كه از جمله علامت بلوغ دنيا آن است كه نفسي تجل امر سلطنت نمايد سلطنت بماند و احدي اقبال نکند كه وحده تجل آن نمايد آن ايام ايام

ظهور عقل است مابین بریه مگر آنکه نفسی لظهار امرالله و انتشار دین او حمل این ثقل عظیم نماید
 و نیکوست حال او که لبّ الله و امره و لوجه الله و اظهار دینه خود را به این خطر عظیم اندازد و قبول
 این امر مشقّت و زحمت نماید این است که درالواح نازل که دعای چنین سلطانی و محبّت او لازم
 است. " انتہی و در ضمن بلوغ نیز اشارتی است . امیر به معنی صاحب امر و فرمان . امراء جمع . و در
 الواح و آثار علماء و امراء اهل بهاء بسیار ذکر شد که مقصود از امراء مدیران امور کشوری و تشکیلاتی
 این جامعه میباشد . امار و امارة به معنی پر امر و فرمانده . در قرآن است : " انّ النفس الامّارة
 بالسوء : نفس انسانی آمده پیوسته به بدی است . در لوح دنیا است : " نفوسی که به این مظلوم
 منسوبند باید در مواقع بخشش و عطا ابر بارنده باشند و در اخذ نفس اماره شعلهء فروزنده . امیرآلای
 و میرآلای در اصطلاح ترکان و عربان همان کلنل به لغت اروپائی
 است . در لوح خطاب به صدر دولت عثمانی است قوله : " ای صاحب شوکت این اطفال صغار و این
 فقراء بالله میرآلای و عسکر لازم نداشتند . " امره قریه ای درمازندران محلّ سکونت جمعی از بهائیان
 که از مشاهیرشان ملا رمضان علی بود و به خطّش آثار امری
 بسیار است و ملا رمضان علی روضه خوان را که پی قتلش برخاست هدایت کرد و به خدمت تبلیغ
 برگاشت که اکنون به نام بقائی در آن حدود معروف است . امریکا ایالات متّحدهء شمالی امریکا
 و کانادا در غرب جهان مانند

ایران در خاور مملکت فعال پر جمعیت بهائی گردید و مناسبت ورود و شیوع این امر را در آن کشور با
 همهء سابقهء ادبی ایران که در آنجا بود نباید استبعاد کرد . امریکائیان اول نمونهء آثار ادبی ایران را در
 کتاب بنیامین فرانکلین دانشمند و مخترع معروف امریکا به سال 1755 دیدند و در جلد اول مجلهء
 نیویورک با گنجینهء آثار ادبی به سال 1790 به صریح نام حافظ و سعدی برخوردند و بالاخره در اوائل
 قرن نوزده رالف والدو امرسن (Ralf Waldo Emerson) شاعر و دانشمند امریکائی سرمایهء دانش
 خود را از حافظ نشان داد و در 1858 یعنی یک سال قبل از انتشار ترجمهء معروف فیتزجرالد انگلیسی
 خیام را به امریکائیان معرفی نمود و نوشت که حکیم عمر خیام و فریدالدین عطار در مغرب احترام و نفوذ
 بسزا خواهند یافت و بعداً پیروان خیام در امریکا رباعیات او را چندین بار به طبع رساندند و به نام خیام
 مؤسسهء معروفی در امریکا برقرار گردید و بنا بر این بایستی امریکائیان از طلوع چنین ادبیاتی عمیق و وسیع و
 شیوا در ایران به جستجو افتند و لذا به سرعت تمام در آن کشور اشاعت یافت و تمامت اوضاع و احوال
 و اشخاص در تاریخ ظ ح ق ثبت گردید و شمه ای از آن چنین است که به سال 1893 چهارصدمین
 سال کشف امریکا کنونشن و مؤتمر رؤسای دینی و ملی مسیحیت و اسلام و بودا و برهما و کنفسیوس با
 حضور چهار هزار نفر در کاخ صنایع مستظرفه واقع در سواحل دریاچهء میشیگان برپا شد در آنجا

جرائد بسیاری بود و قصر اشرافی معظم داشت و سالی چند هزار استاد در صحرا به عمل می‌آورد. و در کتاب بدایع الآثار شرح سفر آمریکا از بیانات مرکز میثاق قوله: " چون میسز هرست پانصد لیره برای تعمیر راه مقام اعلی داده بود من به ازای آن انگشتر گرانبائی که به نقش طبیعی مژن بود ۰۰۰۰ برای او فرستادم "

و چون انحراف خیرالله و فتنه^{۱۱} داخلیه^{۱۲} بهائیان آمریکا شروع شد فعالیت عظیم مرکز مطاع برای اصلاح و دفاع از فعالیت ناقضین عکا برای تشدید آغاز گشت و به سال ۱۸۹۸ مسس هرست و گودال و دخترش ولو او شوهرش و یکی دوتن دیگر عازم به زیارت عکاشدند و هرست خیرالله را نیز حسب میل لوا همراه برد که ضمن بیان عکا اشاره است و حین مراجعتشان مرکز مقتدر لوا را مأمور کرد که حال ناصواب خیرالله را افشا نماید و نیز علیقلی خان کلانتر را که شاید قریب یک سال در عکا بوده ترجمه در حضور می‌کرد به اتفاق لوا و شوهرش به آمریکا فرستاد و بعد از واقعه^{۱۳} فصل خیرالله و پیروانش که جمع کثیر بودند حاجی عبدالکریم از مصر به امید شنوائی خیرالله از او عازم آمریکا شد و رفیعا کلیمی ساکن مصر را که همی مساعدت مالی مینمود برای مترجمی همراه برد و در مجمع بهائیان آمریکا به واسطه او همی سخن گفت و با اینکه مشهور به معلم و مبلغ خیرالله گردید تأثیری نکرد بلکه به گرد آوردن مال مال معروف و منسوب گردید و مرکز میثاق او را خواستند و بعد از ورود مورد ملاحظت نبود و اندوهگین و شرمگین و سفیه و بینوا گشت و شاید در سن شصت سالگی در گذشت و در حدود سال ۱۹۰۰ مسترو میسز داژ و مستر هور به زیارت عکا رفتند و چون بعد از عودت حاجی عبدالکریم از آمریکا بهائیان آنجام معلم و مبلغ روحانی میخواستند میرزا اسدالله اصفهانی با حسین روحی به مترجمی به اتفاق حاجی میرزا حسن خراسانی مأمور شده عزیمت نمودند و میرزا اسدالله نطق و تبلیغ همی کرد و حاجی میرزا حسن بجای حاجی عبدالکریم بذل مال همی نمود و در آن کشور کتاب میرزا اسدالله در تأویل و تفسیر فصل اول و دوم از خلقت تورات به طبع رسید و میرزا اسدالله بعد از چندی پسر خود امین فرید را برای مترجمی طلبید و او به اتفاق دو پسر داژ به آمریکا رفت و چندی بعد از رفتن میرزا اسدالله به آمریکا آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی با آنطون حداد که حاجی عبدالکریم در ایام آمریکا تبلیغ کرد برای مترجمی به سال ۱۹۰۳ مأمور شد که پس از توقف ایامی چند در پاریس به آمریکا رفت تا بالاخره بهائیان آمریکا به فکر بناء مشرق الاذکار افتادند و روزنامه^{۱۴} نجم باختر در سال ۱۳۲۸ هج. ق. تأسیس شد و دیگر از جرائد بهائیان به نام رئالیتی (Reality) بود و اولین جلسه نمایندگان جمعیت عمومی تربیتی ایران و آمریکا به سال ۱۹۱۰ م منعقد گردید و مرکز میثاق در سال ۱۳۳۰ هج. ق. مطابق ۱۹۱۲ میلادی خود مسافرت به آن ممالک فرمودند و در دهم آپریل مطابق ۲۳ ربیع الثانی به نیویورک وارد شدند و از دعوت کنندگانش به آن کشور انجمن صلح بین الدول به ریاست پرزیدان تفت () رئیس جمهور بود که خطاب صادرشان "

نیویورک حضرت رئیس جمعیت صلح بین دول وملل محترم شخص محترماً مقاصد خیریهء آنجناب فی الحقیقه سزاوارستایش است" الی آخرها خطاب به اومیباشد . دیگر انجن صلح نیویورک به ریاست مستر کارنگی ملیونر مشهور بود که این خطابشان "حضرت رئیس انجن صلح نیویورک واعضای محترم. هوالله - ای انجن مقدس جنود آسمانی" الخ به اوست وشمایل خودرا نیز فرستادند واو ده ملیون دلار برای مصارف بنای صلح بین الملل داده دویت ملیون دلار در انواع طرق ترقی عالم انسانی صرف کرد . دیگر کنفرانس صلح لیک موهونک () وحاکم شهر بستن که به او خطاب فرستادند : "حضرت والی محترم بستن هوالله - ای ذات محترم نامهء مبارک شما ملاحظه گردید" الخ ونیز انجنهای اعراب نیویورک وبستن وبعضی از پروفسورها وکشیشها ونیز مسیس پارسونس () در خانهء خود در واشنگتن دعوت نمود وتفصیل آن سفروبیانات وخطابه ها وعکسها و() ایشان در بروکلین به خانهء مستر مکات در بدایع الآثار مسطور است . وصوره تلگراف از سانفرانسیسکو تاریخ 12 ذیقعدہ 1335 "غلامعلی دوافروش طهران ایران از راه اروپا به بقعهء مبارکه مراجعت میشود عباس." نیز از شیکاگو تاریخ 21 ذیقعدہ 1335 : " از ساحل پسیفیک به کمال سرعت به شیکاگو رسیدیم رو به شرق میرویم روح وریحان حاصل است به جمیع اطراف خبردهید . عباس" ودر 26 ذیحجه مطابق 5 دسامبر عزم مراجعت کرده در نیویورک به کشتی نشستند ودر سفرنامه مسطوراست که اوقات مبارک به اتمام رساله ای در تاریخ وتعالیم جمال قدم واسم اعظم گذشت ونیزنظر به رجاء ملتزمین رکاب اقدس جزوه ای مختصر در خصوص مسافرت مبارک به امریکا

خطاب به احبای شرق نازل وصادر که آن جزوه با جزوه دیگر که در تاریخ وتعالیم امر جمال مبارک از پیش صدور یافت تا حال در اوراق واسباب مبارک است وهنوز منتشر نگشته ودر خصوص بعضی از اوضاع داخلیهء بهائیان در آن کشور برای دکتر ضیاء بغدادی که در سنین بعد از شیکاگو برای زیارت تشرف حضور یافت چنین فرمودند : " نیویورک فی هذه الايام صارت احسن من السابق کان فیها بعض من الاحباب لیلاً نهراً یسعون بالفساد واثنتان من النساء کن یفسدون وفرید ادعی انه مظهر الجمال المبارک ثم تاب وقال انه انخدع من النساء واخذ ثمانین لیره من مسیس پارسنز وکذلک من مستر چارلزهینی ومن غیره و

کان مملواً من الذهب بحيث کاد ان لا یستطیع علی المشی من ثقله معذلک اعطیته 50 لیره وقلت والداک یشتاقوا الیک وارسلته من نیویورک الی مصر." واز پیشرفت امر بهائی در آن حدود به آن ایام آنکه مستر برامان وزیر خارجهء سابق امریک بعد از مراجعت از سیاحت امریک نطق داد که عالم شرق به تعالیم بهاء الله فلاح ونجاح یابد دیگر امیدی از جائی نیست وپس از عودت آن حضرت به

حیفا در موقعی حال جسمانی خود را برای گروهی از بهائیان چنین بیان کردند: " چهار بیماری مرا عارض شده بود تب و شراری در چشمم که علامت نزول آب در چشم است ولیکن این بیماری در اثناء سفرم در امریکا رفع شد

دیگر دردهای عصبی و بیثباتی و کم خوابی و دیگر زکام مزمن و الحال همهء آنها بجز زکام مزمن زائل شده." و باجمله حسب خواهش بهائیان آنجا برای معلّم روحانی و حسب اوضاعی که در داخل جامعه بود به سال ۱۹۲۰ میرزا اسدالله فاضل مازندرانی نگارنده را به حیفا طلبیده پس از مدّت پنج ماه به آن ممالک فرستادند و در آن سال دوازدهمین کنونشن بهائیان ایالات متّحدهء شمالی و کانادا در نیویورک منعقد شد و مدل لوئی بورژوا (J. Bourgeois Louis) معمار فرانسوی الاصل امریکائی برای بنای مشرق الاذکار قبول شد و در سال ۱۹۲۱ سیزدهمین کنونشن در شکاگو انعقاد یافت و فاضل در هر دو حضور داشت و فاضل خطابه ها گفت و در آن سنین وجوهی که برای مشرق الاذکار جمع میکردند از همهء بهائیان جهان یعنی از ایران و هند و عثمانی و روسیه و آلمان و فرانسه و مصر و انگلستان و کانادا و بلژیک و استرالیا و ایتالیا و برازیل و ایرلند میرسید و فاضل پس از سیر در تمام ایالات متّحده و کانادا و اداء خطابه ها در کائس و مراکز کثیره و پس از ختام کنونشن مذکور حسب اجازه عودت به حیفا کرد و به ایران برگشت و چون طویلی نکشید حادثهء جانگداز صعود مرکز عهد از این جهان فنا بنیان اتفاق افتاد و مقام شخص شوقی ربّانی ولی امرالله حسب نصوص و صیای ایشان به مقرّ ولایت امر قرار گرفتند و فاضل را به حیفا خواستند و با عائله به سفری دیگر به ایالات متّحده و کانادا مأمور نمودند و فاضل این بار بیشتر از سفر پیش غالب بلاد و قصبات بلکه قراء آن کشور را گردش کرده نداء صلح و محبّت و وحدت عالم انسانی به سمع همه رساند و با بهائیان مشارکت و مساعدت کرد آنگاه حسب اجازه عودت به حیفا یافت و سپس به ایران برگشت و مقام ولی امرالله به نیرو و اسلوب بدیع خود امور ممالک را اداره فرمود و تقریباً در سال ۱۹۲۳ جمعیت بهائیان آن دو کشور ثبت شده نزد محفل ملی سه هزار نفر در بهائی نیوز شمار شد و از بشارت و امیدهای کثیرهء مقام عبدالبهاء در حقّ آن کشور یکی در کنگرهء ارتباط شرق و غرب در واشنگتن قوله: برای ترقیّات مادّیهء ایران بهتر از ارتباط امریکائیان نمیشود و هم از برای تجارت و منفعت ملّت امریکا بهتر از ایران نه چه که مملکت ایران موادّ ثروتش همه در زیر خاک پنهان است امیدوارم ملّت امریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر شود و ارتباط تامّ در میان ایران و امریکا حاصل گردد خواه از حیث مدنیّت جسمانیه و خواه از حیث مدنیّت روحانیه به یکدیگر معاونت نمایند تا آنکه مدنیّت مادّیهء امریکا در ایران و مدنیّت روحانیهء ایران در امریکا نهایت نفوذ و تأثیر نماید. " اُمْنِیة عربی آرزو و خواهش . منی امانی جمع .

در خطابی است قوله: " و این عبد را منتهای آمال واقصی الامانی اینکه جمیع در ظلّ وحدانیت مجتمع

شويم " ودر لغت (م ن ي) ذکر است . امة عربي به معني زن خدمتکار و نیز زن زرخيد که به فارسي کنيز و دادا و دده گویند . اماء اموات . آم جمع . چنانچه عبد و غلام , بنده و مرد زرخيد .
عباد و غلمان جمع

در کتاب اقدس است قوله : " حرم عليكم بيع الاماء والغلمان . " و در اصطلاح متداول در آثار الواح و در عرف بهائيان نسوان بهائي به عنوان اماء الرحمن و ذکور به عنوان عباد مذکورند و خطابات الواح بدینگونه

" کتابي الي عبدي ليفرح بذكري . " و قوله : " عبدي اسمع نصحي ثم انقطع عن سوائي . " و قوله : " ذكري عبدي الذي حبس في سبيلي وسبي لذكري . " و قوله : " ان يا غلام الله وابن غلامه " و قوله : " ذکر من لدنا الي امة من اماء الله لتشكر ربها . " و قوله : " يا امتي لا تحزني عما ورد علي جمالي . " و قوله : " بسم الله العلي الاعلي ان يا امتي اجذبي من نغماتي ثم اشربي من كأس عنايتي ... ان يا امتي ان اذكري ربك في قيامك و قعودك ثم في نومك ثم في يقظتك . " و در لغت (س ج ن) ذكري از عشرين اماء است و بعضي مخصوصاً به اين عنوان ملقب و مفتخر شدند چنانچه مرکز ميثاق دكتور مودي امريكائي را امة الاعلي و مادام دريفوس فرانسوي را امة البهاء شهرت دادند که ضمن نامهاي مودي و پارس ذکر است . اُمیة بن عبد شمس جد اعلاي بني اميه بود و سوء رفتار ابوسفیان اموي در زمان پيبر و خاندانش و ديگر امويان در عصر ائمه و لعتهائي که در آثار شيعه راجع به معاويه و خانواده اش و اتباعشان میباشد متداول درالسن و افواه میباشد و نام سفیانی به نوعي که در ذیل آن نام ذکر است در آثار دوره بيان نیز تکرار ذکر یافت و با بيان دولت قاجار به رجعت بني اميه ميخواندند و مصداق اخبار صادرة را به مخالفت و مقاومتشان تفسير میکردند و لعن نامه ها در حق ظالمينشان مانند لعن نامه هاي صادر از ائمه در حق بني اميه خصوصاً در آثار قدوسيه صدور یافت و خبر زوالشان را مانند زوال بني اميه به دست بني العباس متداول میداشتند و در اسرار الآثار عمومي شرحي است و ضمن لغت (جمع) نیز ذكري از بني اميه است . آن جمله هاي عربي را نحوها چهارنوع گفته اند و به جاي (که) وصلي فارسي استعمال میشوند : يكي تغييريه که در کلام قولي که در کلام قولي و مانند آن باشد چون آيهء کتاب اقدس : " قد تکلم لسان قدرتي في جبروت عظمي مخاطباً لبريتي ان اعلموا احدودي حياً بجمالي . " دوم مصدریهء ناصبهء فعل مضارع چون آيهء کتاب اقدس : " خيرله من ان يتلوا بالكسالة صحف الله المهيمن القيوم

سوم مخففه از مثقله چون آيهء کتاب اقدس : " اخبرنا الكل بان لا يعادل بكلمة منه ما نزل في البيان . " چهارم زائده چون آيهء قرآنيه : " ولما ان جاءت رسلنا لوطاً . " و از جمله موارد مکرراً استعمال (ان) در آثار بدعيه مانند بيان مسطور در لوح به شيخ نجفي اصفهاني میباشد قوله : " و كان ان يخدم امام وجهي . "

انح که نظیر آیهء قرآنیه : "وما كان هذا القرآن يفترى من دون الله" است و بنا بر اصل تجزیه و تحلیل مألوف در علم نحو (ان) حرف موصول مصدری است و با جملهء صلّهء بعدیه اش مؤول به مصدر و جملهء "وكان خدمة امام وجهي" مانند زید عدل از باب حمل مصدر بر ذات برای افادۀ مبالغه در خدمتکاری میرزا یحیی میشود و در آیهء قرآنیهء مذکوره نیز همین حال میباشد و بعلاوه در آنجا حل دیگری نیز لازم است و آن اینکه باید مبالغۀ نفی گرفت نه نفی مبالغه و گرنه به نفی مبالغه اصل اقتراء نفی نمیشود و شاید (ان) مذکوره از نوع زائده محض تأکید باشد چنانچه در قاموس مواقع زیاده را مانند بعضی از کتب نحویه محدود نوشت و مورد دیگر از استعمالات کثیره (ان) در آثار بدیعه نظیر لوح به احمد معروف است قوله : "ان یا احمد" که مانند کلمهء آنکه در آغاز منشئات و فرمانهای شاهانه فارسی و مفید تنبیه و استفتاح آلا تنبیه استعمال گردید و نظیر خطابات قرآنیه "ان یا ابراهیم" و "ان یا موسی" است و توان مجموع (ان) و جملهء

ندائیه را منادی به تقدیر "نودی بان یا موسی" و "نادینا بان یا ابراهیم" و "نادینا ان یا احمد" قرارداد و حتی در آیهء قرآنیه : "وآخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین" (ان) بامدخولش خبر "آخر" و مجموعاً مقول اهل جنت باشد و میتوان در آیهء مذکوره در قرآن و هم در آیهء لوح مذکور (ان) را مخففه از مثقله و با ضمیر شأن مقدر خبر مبتدای منوی در کلام مانند "اول الکلام" و "جوهر المرام" و غیرهما دانست و نیز (ان) در تمامت آن این جمل را توان زائد للتأکید گرفت . ان در جمل عربیه نیز چهار نوع است : یکی شرطیه بجای اگر فارسی دارای دو جمله شرط و جزاء که با شرائطی مجزوم میشوند . در کتاب اقدس است : "وان یدخل من احد یحرم علی الآخر" و قوله : "وان ازداد لا بأس" . نوع دوم حرف نفی . در کتاب اقدس است : "ان هذا الا شیئی عجاب" . نوع سوم مخففه از مثقله و مفید تأکید . نوع چهارم زائده محض تأکید . آن هردوبه اصطلاح نحویین از حروف مشبهه بالفعل و ناصب

ان و رافع خبر و مفید تأکید در کلام میباشد و موارد قطع کسر همزه نخست مواضعی که (ان) یا جمله اش در اول کلام باشد . در کتاب اقدس است : "ان الناس نیام" . انح و نیام جمع نائم بمنزلهء جمع قائم . در قرآن : "واذا هم قیام ینظرون" . دوم مواضعی که بعد از علا حرف تنبیه واقع شود . و در کتاب اقدس است : "الا انه من المتقین الا انه من المخلصین" . سوم هر موضعی که در صلّهء اسم موصول واقع شود . چهارم هر جا که در جواب قسم قرار گیرد . در کتاب اقدس است : "تالله انه لفي اسفل الجحیم" . پنجم هر جا که مقول قول واقع شود . در کتاب اقدس است : "قل انه لصدور الشهور" ششم هر جا که بعد از واو حال واقع شود . در کتاب اقدس

قوله: " نري فيك الجاهل يحكم علي العاقل ... و إنك في غرور مبین . " هفتم هر جا که مورد خبر برای اسم ذات واقع شود . هشتم جائی که قبل از لام معلقه در آمده باشد مانند آیهء قرآن: " والله يعلم إنك لرسوله . " نهم هر جا که بعد از کلمهء " حیث " باشد . و در همهء موارد نه گانهء مذکور (ان) با مابعدش در محل جمله قرار گرفت و لذا به نوع کلی هر جا که (ان) با ما بعدش در محل مفرد قرار گیرد و ناچار باید به مصدر تأویل شود به فتح همزه خوانده میشود مانند این که بعد از لویا در محل مفعول یا در محل فاعل یا در محل مبتدا و مانند آنها قرار گیرد . در کتاب اقدس است قوله: " ولو أنّها اليوم علي عرّ مبین . " و قوله: " اعملوا أنّ اوامري سرج عنایتی . " و قوله: " لا تحسبنّ أنّا نزلنا لكم الاحکام . " أنّ در عربی نیز فعل ماضی یعنی ناله کرد آه دردناکی کشید . در خطابی است: " انّوا این اثکلاء " اناء عربی ظرف و کاسه . آنیه . اوانی کاسه ها . در لوحی است: " ختم اناء مسک احدیه را بید القدره مفتوح نمودم . " انار فارسی معروف است و نام معموره از توابع یزد و از بهائیان آنجا حاجی اسمعیل و حاجی حسن حسینی معروف بودند . انامل عربی سرانگشتان . انمله سرانگشت . در لوح نصیر است:

" و مستها انامل الرّحمن في عرش الجنان و اظهرها بالفضل بهذا الاسم " انخ انبار فارسی به معنی پر و پرآب و خرابه و زیل دان را گفتند و شهرت نام محبس سخت ناصرالدین شاه در طهران که گفتند که اول خرابهء انبار آب حمام بود و زیل دان و پر از ارجاس شده و نام آن در الواح و آثار و تاریخ بهائی معروف و مشهور میباشد و راجع به آن در خطابی :

" حینا تاریخ 5 مارچ 1912 م . مطابق 8 ربیع الاول 1332 هج . ق . است قوله: " انبار طهران جائی نبود که کسی بتواند یک ماه زیست کند واقعاً محلّ عجیبی بود زیرزمینی بود یک در کوچک داشت که از آن انسان داخل میشد پله ها میخورد و میرفت پائین خیلی تاریک بود از مازندران از قریهء ما نفوس زیادی را بردند آنجا جمیع فوت شدند وصف ندارد که چه جائی بود بعد دیگر محلّ جمال مبارک را تغییر دادند نفوسی که یک اندک ملاحظه از آنها داشتند در بالا اطاقهایی بود که آنها را در آنجا حبس میکردند و نفوسی را که میخواستند خیلی اذیت کنند و به هر قسمی هست زود زود از این عالم برود اینها را در پائین حبس میکردند احبای الهی را بردند در آن حبس نمیگذاشتند سربتراشند حمام نبود ابداً گیسهایشان بلند شده بود مقصد این است که ببینید چه بلیه ای بود که جمال مبارک چهار ماه تحمل آن حبس نمودند ظهر به ظهر حبسی هارا در بیرون میبردند یک ساعتی در بیرون میبودند باز پائین میبردند و در را میبستند یک آقا بزرگی بود قزوینی نائب فرّاش خیلی جمال مبارک به او عنایت فرموده بودند در آن وقت من طفل بودم مرا برد تا به حضور مبارک مشرف شوم وقتی در حبس را باز کرد من از پله های تاریک پائین میرفتم هیچ چیز را نمیدیدم بعد صدای مبارک بلند شد بپرید بپرید آمد مرا بیرون برد

روي سگو نشستم تا ظهر آنوقت بنا کردند حبسیها را دونفر دونفر دریک زنجیر بیرون آوردند زنجیری که در گردن مبارک بود قهر کهر میگفتند طوق انداختند یک سمتش هم در گردن میرزا محمود بود و خیلی از آن روی زمین کشیده میشد بی نهایت سنگین بود صدمات آن ایام در طهران وصف ندارد یعنی فوق تقریر و تحریر است جمیع مردم به تمامه در نهایت بغض و عداوت بودند دولت که دیگر وصف نداشت چقدر دشمنی میکرد یک آقا حسن نایب فرآش بود از شیخی ها و از مریدان میرزا عبدالمحمد شیخی وقتی که نوبت او آمد گفت ما هم حقی داریم اگر این حبس پادشاهی است ولکن ما هم قسمتی داریم هر روز جمیع احباء را چوب میزدند روز اول با ترکه میزد روز ثانی آمد دوباره زد یک فرآشی بود به حضرات احباء گفت من شرش را از شما دور میکنم و به شما این خدمت را مینمایم این فرآش ساعت سه از شب میروید در خانه^{۶۶} او بسیار محکم در میزند عیالش میگوید کیست جواب میدهد فلانی میگوید اینجا نیست سؤال میکند کجا رفته است آخر قسم میخورد که در خانه نیست اوزور می آورد که در را باز کند باری خیلی دشنام میدهد و سختگویی میکند بعد که آقا حسن میآید عیالش میگوید یک شخصی آمده بود به این نوع در میزد و فحاشی میکرد آقا حسن میترسد و میگوید بایی باشد عیالش میگوید میترسم ترا بکشد باری آقا حسن آمدند به حبس و ظلم به احباء را موقوف میکند بعد معلوم شد که میرزا عبدالمحمد شیخی او را تحریک کرده که هر قدر میتوانی زجر به احباء بکن و این سبب تقرب الی الله میشود لکن احبای الهی در زیر زنجیر و حبس و در زیر آن اذیتهای شدید دو دسته شده بودند و ذکر گرفته بودند یک دسته میگفت "هوحسی و حسب کلشی" و دسته دیگر میگفت "وکفی بالله شهیدا" کل در نهایت روحانیت بودند... جمیع را گرفته شهید کردند چند نفری بیرون ماندند یک سید محمد ملیح که بسیار خودش را از بدایت حفظ میکرد... یکی میرزا حسین کرمانی بود در دائره امام جمعه میرزا ابوالقاسم از آنجا بیرون نیامد یک میرزا محمد بوده یک سید محمد بوده که رفت در دستگاه امام جمعه بود اینها سالم ماندند باقی جمیع را شهید نمودند سی و شش نفر بودند هر روز چند نفر را میآوردند میکشند و چند نفر تازه گرفته جای آنها میآوردند... جمال مبارک در اجنه تشریف داشتند که این حکایت... اجنه قریه^{۶۷} میرزا آقاخان صدر اعظم برادرش را مهماندار قرار دادند اجنه هشت نه فرسخ از طهران دور بود دهی بزرگ است بعد میرزا آقاخان فرستاد که برادرش حمّامی در اجنه به جهت جمال مبارک بسازد در آنوقت صدر اعظم مکتوبی به برادرش جعفر قلی خان نوشت که چنین مسأله واقع شده ذکر جمال قدم در میان است... بعد از چند ساعت یک قاصد مخصوص آمد با کاغذ ثانی میرزا آقاخان نوشته بود که مسأله^{۶۸} جمال مبارک خیلی اهمیت پیدا کرد... در آنجا یک ملا عبدالمحمدی بود اجنه ای پدر و خود او محبت از مرحوم میزا دیده بودند مرحوم میرزا مصارف او را میدادند... جمال مبارک قبول نکردند ملاحظه کردند که میرزا آقاخان میترسد مال حاضر نمودند از اجنه رو به شهر اول

تشریف آوردند به زرگنده به خانهٔ عمّه بعد چند نفر آمدند سواره آمده خانه را احاطه کردند بعد جمال مبارک سوار اسب شدند و سوارها در رکاب تشریف آوردند ثانیاً در آنجا چادر مخصوصی زدند و جمال مبارک در آنجا داخل شدند و فی الفور اطراف چادر را قراول گذاشتند بعد از سه روز از نیاوران سریای برهنه در زیر زنجیر با معدودی از احباب الهی وارد طهران شدند در انبار حبس نمودند ... حبس گذشته مسألهٔ داغ بود ... یک شخص تبریزی عاقبت پوست سرش را کردند آهک آوردند به رویش مالیدند که بگو اومیگفت چه بگویم بعد روغن داغ کردند روی او ریختند کارهای غریب کردند . " انجز در آثار اجمعی است : " بک انجز الله وعده . " به تو خداوند وعده خود را انجام داد . انجیل نام کتاب مقدس مسیحیان . در کتاب بیان باب 14 و 17 از واحد 8 چنین مسطور است : " چنانچه در ظهور نقطه فرقان شنیدی کلّ مؤمنین به انجیل منتظر بودند احمد موعود را و شنیدی که بر آن شمس حقیقت در بیست و سه سال ظهور خود چه گذشت . " الخ با اینکه معاندین پییر غالباً ملل اخری بودند چون در دور طلوع انوار انجیل میزیستند و بایستی به آن منور باشند چنین بیان گردید . انجاز عنه از او جدا و نگاری شد . در خطاب وصایای عهد است : " ومن انجاز واقترق واعتزل عنه فقد اعتزل واجتنب وابتعد عن الله . " انحراف در ذیل تشریف ذکر است . آنزلی در ساحل جنوبی دریای خزر که در آثار این امر و تاریخ

به همین نام ثبت است و در سنین پادشاهی رضاشاه پلوی به نام بندر پهلوی تغییر و تجدید گردید . انزواء مصدر عربی گوشه گیری و انفراد و اختفاء . در لوح بشارات است : " ولكن اليوم باید از انزواء قصد فضا نمایند . " انس آس الشیئی انس با آن انس گرفت و آشنا شد . در مناجات طلب مغفرت برای حاجی صحیح فروش در خطابی است قوله : " و انس النار واقتبس منها . " مونس به معنی با انس . درویش مونس قزوینی در تاریخ و آثار مذکور میباشد . در خطابی به او و درویش طیفور اصفهانی که در کوچه و بازار مدح بهائی میخواندند این عبارت مسطور : " بس است حکمت کنید . " انیس به معنی با ملاطفت و با الفت و مؤانس و مأنوس . حضرت نقطه میرزا محمد علی زنوزی را که عاقبت با آن حضرت به شهادت رسید در توقیع خود انیس خواندند و در لوح رئیس در حق حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشی فرمودند قوله : " دع ذکر رئیس ثم اذکر الانیس الذی استأنس بحبّ الله وانقطع عن الذین اشركوا وکانوا من الخاسرین ... الروح لک ولمن انس بک . " انسان حقیقی که در آثار بزرگان به مدح و توصیف زیاد مذکور است . رومی گوید : دی شیخ با چراغ همی گشت گردشگر کز دید ودد ملولم و انسام آرزوست و شاعری گوید : هزار سال ره است از توتا مسلمان هزار سال دگر تا به شهر انسانی و در لوح رئیس در شأن انسان است : " وانها لهی النار المشتعلة المتهبة فی سدرة الانسان وتنطق انه لا اله الا هو والذی سمع ندائها انه من

الفائزين . انسانية آدميت و خصائص حميدة انسانيست . ناس آدميان و درقرآن غالباً مشرکين
 مکه و عوام و توده اهل
 جاهليت . در لوح خطاب به شيخ سلمان است : " اي سلمان لم يزل حق به ظاهرين ناس حکم
 فرموده . " و در لوح رئيس است : " وتري الناس في اضطراب عظيم ... ويمنع الناس من سلسبيل الحيوان
 في ايام الله العزيز الكريم . " و در کلمات مکنونه^۱ فارسيه است : " اي خاک مترک من به تو مأنوسم
 و توازن مأیوس . " استعمال کلمه^۲ مأنوس اسم مفعول از مصدر انس لازم و نیز کلمه^۳ مأیوس از
 مصدر اياس لازم به معني نوميدي که اسم فاعلش آيس است به تقدير مأنوس به و مأیوس عنه و منه
 در عرف متداول بوده و ميباشد . انصاف مصدر عربي به معني داد گري . در کلمات مکنونه است : "
 احب الاشياء عندي الانصاف لا ترغب عنه ان تكن الي راغباً ولا تغفل منه لتكون لي اميناً . " در
 لوحی است : " امروز ناله^۴ عدل و حنين انصاف مرتفع . " انفاق مصدر عربي به معني خرج و صرف
 مال . در کلمات مکنونه است : " اگر حلاوت بيان يابي از جان بگذري و در سبيل دوست انفاق
 نمائي . " و قوله : " يابن الانسان انفق مالي علي فقراي لتنفق في السماء من كنوز عزّ لا
 تفني و خزائن مجدلا تبلي ولكن و عمري انفاق الروح اجمل لو تشاهد بعيني . " انفضّ درقرآن : " و اذا رأوا
 تجارة اولهوا انفضوا اليها و تركوك قائماً . " در تفسير سورة الشمس است : " ولو تتكلم بما علمنا الله بمنه
 وجوده لينفضّ الناس عن حولي . " مردم از پيرامونم پراکنده شوند . انفاق در ضمن طلب مغفرت براي
 حاجي ميرزا محمد تقي افنان در خطابي است : " ولما انفاق صبح الهدي . " چون شکافت و باز شد . انقطاع
 مصدر عربي بريده شدن و نیز به معني دل بريده شدن و گسستن از ماسوي الله که در الواح و آثار
 بسيار ذکر است از آن جمله در تفسير هاء است : " و بذلك اشار علي في مناجاة يوم شعبان حيث قال
 عزّ ذکره الهي هب لي كمال الانقطاع اليك . " و در کتاب ايقان است : " الباب المذكور في بيان ان العباد
 لن يصلوا الي شاطي بحر الايقان الا بالانقطاع الصّرف عن كلّ من في السموات و الارض . " و در لوحی
 است : " الانقطاع شمس اذا اشرقت من افق سماء نفس . " ثمّ نعمان الذي كان من اعزّ الملوك و من قبله
 احد من اليان اذا اشرقت علي قلبها شمس الانقطاع تركا ما عندهما و خرجا عن بيتهما مقبلين الي العراء
 و ما اطّلع بهما الا الله العليم . " و در لوحی ديگر : " ثمّ اعلم بان نصبت بيننا و بين العباد سلّم وله ثلاث
 درجات الاول تذکر بالدنيا و زخرفها و الثانيه تذکر بالآخرة و ما قدر فيها و الثالثه تذکر بالاسماء و ملکوتها
 من جازعن هذه المقامات يصل الي مليک الاسماء و الصّفات اقرب من حين اياکم يا اهل البهاء لا
 تعطّلوا عن هذه المواقف ثمّ مروا عنها کمر السحاب و كذلك ينبغي لعباده المقربين و الذي يمرّ عنها و يكون
 ثابتاً في حبس لو يرفع رأسه الي الفوق يشهد ملکوتي و يسمع نغماتي و يكون من الفائزين . " و در کلمات
 مکنونه است : " کور شو تا جالم بيني و کر شو تا لحن مليحم شنوي . " انگليس دولت و ملت و مملکت

شهر اروپائی. واقعات مسافرت مرکز عهد ابهی در آن کشور و ایام اقامتشان در لندن و لیورپول و غیرهما در تاریخ و سفرنامه و در این کتاب ضمن نام اروپا ثبت گردید و نام کشور و دولت و افراد بهائیان آنجا در تاریخ و آثار بسیار ذکر یافت و ذکر از ادوارد براون که در تاریخ و آثار دوره میثاق مکرراً نام برده است ذیل نامش و نیز ذکر ضمن نام بمبئی ثبت میباشد و دربارهٔ مسیس جی استنارد (Mrs. J. Stannard) است قوله: " در مدت قلیله تتبع وصایا و نصایح الهی نمود و نطق بلیغ نمود و لسان به بیان و برهان گشود " و نیز در خطاب به وی در ایامی که در هند به نفع امر بهائی سفر میکرد و نطق میداد میباشد قوله: " بمبئی امة الله مسیس استنارد علیها بهاء الله الابهی جواب مختصر مرقوم میشود الحمد لله که در آن دیار موقوف بر نشر تعالیم آسمانی شدی ". الخ و مس روزبرگ (Miss Ethel Rosenberg) از اهل لندن در سفرنامه اروپا و آثار و خطابه و در این کتاب نیز ضمن نام تورات مذکور است قوله: " تویقین بدان که در جمیع محافل با توهستم و از خدا خواهم که به نفثات روح القدس ترا تأیید نماید ". و نیز لیدی بلامفیلد (Lady Blomfield Sitarih Khanum) و مس سندرسن (Miss Judith Sanderson) و غیرهما در سفرنامه و آثار ذکر شدند. و در خطابی راجع به لسان انگلیزی چنین مسطور قوله: " در این ایام از برای اطفال و جوانان احبباء لسان اجنبی بسیار لازم است اگر ممکن باشد آنان را لسان انگلیسی تعلیم نمائید بسیار موافق است و خدمت به امر الله است ". و راجع به آن ملت دریانی شفاهی خطابی است قوله: " در اسکاتلند مطرانی است به نام مستر هوایت (Mr. Whit) که زنش بهائی است و نوبتی به عضویت مجلس امت انتخاب شد و استعفاء تقدیم نمود و بانکه مدت ۱۶ سال تحصیل در مدارس کرد می گفت که چون تجربه در امور سیاسی و قانونی ندارد و می ترسد که انجام وظیفهء کامل نتواند و خود را لائق این کار نمی بیند آفرین الله ؟ جوانی وفداء نسبت به دولت مصالح خود را می بیند و حاکم گرچه صد هزار لیره تقدیم شود نمی پذیرد. " و در لوح دنیا بعد از بیان لزوم تأسیس مجلس دارالشوری به اتفاق شاه و امراء و علماء و وضع قانون و اصول قوله: " در اصول احکام که از قبل در کتاب اقدس و سایر الواح نازل امور راجع به سلاطین و روءسای عادل و امنای بیت عدل شده و منصفین و متبصرین بعد از تفکر اشراق نیر عدل را به عین ظاهر و باطن و آنچه ذکر شده مشاهده نمایند حال آنچه در لندره امت انگلیز به آن متمسک خوب به نظر می آید چه که به نور سلطنت و مشورت امت هر دو مزین است ". آئی (با یاء ممدوده) در عربی استفهامی و شرطی و در هر صورت مکانی و زمانی و کیفیتی میشود. در مناجاتی از خطابی است: " وائی لهذا الضعیف عهدة هذا الخطب الجسم وائی لهذا الکلیل النطق والبیان البلیغ ". کی بجای و چگونه این ناتوان التزام و انجام آن امر بزرگ تواند و این کند زبان سخنرانی و گفتار رسا کند ؟ آئینا از اصل عربی یا یونانی تام بوته رازیانه که بوی خوشی دارد و در آثار به تشبیه بر معانی و حقایق الهیه مخصوص اطلاق گردیده. از حضرت بهاء الله در کلمات

مکنونه است : "ای دوستان من آیا فراموش کرده اید آن صبح صادق روشنی را که در ظلّ شجرهٔ انیسا که در فردوس اعظم غرس شده جمیع در آنفضای قدس مبارک نزد من حاضر بودید : هو الله " ای بندهٔ حق فرصت نیست مختصر مرقوم میشود شجرهٔ انیسا جمال مبارک است که در ظلّ آن شجرهٔ الهیه عهد و پیمان بسته شد وعلیک التّحیة والثّناء . " ع ع اَنیق عریبِ خوب و نیکو وزیبا و شگفت و خوش آیند . تَأْتَقَ زیبا شگفت شد . اَنَقَّ نیکو و خوش آیند کرد . در خطاب معروف به عمّه است قوله : " ثمَّ الاشبجار المبارکة اخضرت واورقت وازهرت وتَأَنَقَّتْ باثمار العرفان . " ودر خطابي عمومي قوله : " سبحان من اَنَقَّ الحدائق الزّاهية بأكل متفارقة ثمرة يانقة . " اهرمن و اهریمن فارسی مرکز شرور مقابل اهورامزدا مرکز خیر است همان که در لسان اسلام شیطان یا ابلیس گفته شد و اهریمنان مانند شیاطین الانس به گمراهان گمراه کنندگان اطلاق میگردد . در لوح دنیا است قوله : " بگو اهریمنان در کینگهان ایستاده اند آگاه باشید وبه روشنائی نام بینا از تیرگیها خود را آزاد نمائید عالم بین باشید نه خود بین اهریمنان نفوسی هستند که حائل و مانع اند مابین عباد و ارتفاع و ارتقاء مقاماتشان . " اهل در آثار و الواح خطاب " ای اهل ارض " بسیار است یعنی سکنهء زمین و خاکیان . و در لوح رئیس است : " احاط المشرکون باهل الله و اولیائه و اخرجوهم من البيوت بظلم مبین . " یعنی اهل حرم . در کتاب اقدس است : " ولا ترجع الی اهل البهء " و قوله : " والذی فاز بالعمل برضاه انه من اهل البهء " یعنی بهائیان خالص . و در مواضع بسیار دیگر اهل البهء بر عموم بهائیان هم اطلاق گردید . اواعی جمع اوعیه جمع وعاء به معنی ظروف برای

جمع

نگهداری اشیاء . در لوح به شیخ نجفی : " لعمري لو تعرف ما نزل من قلبي و تطّلع علي خزائن امري و آیاتی و اسراری فی بحور اسمائی و اواعی کلماتی لتفدی بنفسک فی سبیل الله . " اورشلم نام عبری شهر پایتخت داود و سلیمان به معنی مدینه السلام که به هجوم دولت نبوخذناصر آشوری منهدم گردید آنگاه به اقدام دولت ایران ترمیم گشت و ثانیاً به هجوم دولت روم از بنیاد بر افتاد تا در زمان خلافت عمر به تصرف اسلام درآمد و شهر اسلامی و مسجد اقصی گشت و یهود مستدل به بشارات انبیاء خود بودند که باز اورشلم برپا گردد و مسیحیان و مسلمانان به کتب و آثار خود مخالف آن را اعتقاد دارند و در آثار ابهی به قیام و طلوع خودشان در عکا و تأسیس شریعة الله تفسیر و تأویل فرمودند و به یهودندا داده استدلال به همان کلمات قدیمه نمودند که اورشلم جدیداً از آسمان فرود آمد چنانکه در اثری است قوله : " میقات امم منقضي شد و وعده های الهی که در کتب مقدسه مذکور است جمیع ظاهر گشت و شریعة الله از صهیون جاری و اراضی و جبال اورشلم به تجلیات انوار ربّ مزین طویب لمن تفکر فیما نزل فی کتب الله المهیمن القیوم ... در کتاب اشعیاء میفرماید " ادخل الی الصخرة و اختبئي فی التراب من امام هیبة الربّ و من بهاء عظمته در آخر آیهء مذکوره میفرماید و یسموا الربّ وحده فی ذلک الیوم امروز

روزي است که کرسی داود به طلعت موعود مزین شده و امروز روزي است که ذکرش در کتب از قلم امر ثابت گشته. "انخ در لوحی دیگر: "به نام دانای توانا امروز روزیست که کرسی رب مابین شعب ندا میکند بگوازه موعود میفرماید ای ملاء یهود شما از من بودید ... چه شد که حال مرا نمیشناسید با اینکه به جمیع علامتها ظاهر شده ام ... آسمان جدید ظاهر شده و ارض جدید گشته اگر به دیده های پاکیزه نظر نمائید اورشلیم جدید را ملاحظه میکنید ... ای عبدحسین انشاء الله مؤید باشی ... بگو امروز مدینه الله به کمال زینت ظاهر و مشهود این مدینه ایست که آله کل در آن ظاهر شده در این کلمه^{۶۶} یوحنا تفکر کنید که خبر داده از مدینه^{۶۷} مقدسه عظیمه ای ان قال ولم عرفها هیکللاً لان الرب الاله ضابط الكل هو هیكلها والمدینه لا تحتاج للشمس ولا القمر لینیروا فیها لان بهاء الله اضاء فیها. " انخ آزار در مناجاتی در خطابی است: "حتی تصبح الوجوه انواراً و یمتلاً القلوب اسراراً و تضع النفوس عنها اوزاراً" جمع وزر به معنی اثقال و ذنوب. اوقد آتش بر افروخت. در لوح رئیس است: "هل ظننت انک تقدر ان تطفي النار التي اوقدها الله في الآفاق" و قوله: "واذکر اذا وقد نمرود نار الشکر لیحترق بها الخلیل". اوکار در لوح رئیس است: "یا اطيوار البقاء منعم عن الاوکار فی سبیل ربکم المختار". و در لوح به سلطان ناصرالدین قاجار: "والطیور فی اوکارها". جمع وکر اشیانه^{۶۸} مرغان و پرندگان در کوه ها و دیوارها. اول اول در مذکر. اولی در مؤنث. به معنی نخستین و پیشتر. اوائل اولی اول جمع و اولاً به همین حالت نصب و تنوین استعمال میشود. در لوح طب است: "عالج العلة اولاً بالاغذیه ولا تجاوز الی الادویه". و جمع مصحح اول اولون - اولین میشود. از حضرت بهاء الله در لوح رئیس است قوله: "کما سمعت من قصص الاولین". و در اصطلاح بیان نام اول بر جناب ملا حسین بشرویه مانند نام آخر بر جناب قدوس لقب و رمز گردید که به معنی اول و آخر من آمن حروف حی میباشد چنانکه در بیان باب یک واحد هشت است قوله:

"قدری تربت از قبر اول و آخر با او سبب میگردد که حزنی مشاهده نمایند بعد از موت." انخ تأویل بیان و کشف مآل و باطن مراد نمودن. و در کتاب ایقان است قوله: "این معلوم است که تأویل کلمات حمامات ازلیه را جز هیاکل ازلیه ادراک نماید ... چنانکه میفرماید "وما یعلم تأویله الا الله والرائخون فی العلم" معذک تأویل کتاب را از اهل حجاب مستفسر شدند. "و در تفسیر سوره والشمس است: "فاعلم بانک کما ایقنت بان لا نفاذ لکلماته تعالی ایقن بان لمعانیها لا نفاذ ایضاً ولكن عند مبینها و خزنة اسرارها والذین ینظرون الکتب ویتخذون ما یعترضون به علی مطلع الولاية انهم اموات غیر احیاء ولو یمشون ویتکلمون ویاکلون ویشربون فآه آه لو یظهر ما کنز فی قلب البهاء عما علیه ربه مالک الاسماء لینصعق الذین تراهم علی الارض کم من معان لا تحویها قصص الالفاظ و کم منها لیست لها

عبارة ولم تعط بياناً ولا إشارة وكم منها لا يمكن بيانه لعدم حضوراوانها كما قيل لا كلّ ما يعلم يقال ولا كلّ ما يقال حان وقته حضر اهله ومنها ما يتوقف علي عرفان المشارق التي فيها فصلنا العلوم واظهرنا المكتوم... فاعلم بان كلمة الله تبارك وتعالى في الحقيقة الاولى والرتبة الاولى تكون جامعة للمعاني التي احتجبت عن ادراكها اكثر الناس نشهد ان كلماته تامات وفي كلمة منها سترت معاني ما اطلع بها احد الا نفسه ومن عنده علم الكتاب لا اله الا هوالمقتدرالعزیزلوهاب ثم اعلم بان المفسرين الذين فسروا القرآن كانوا صنفين صنف غفلوا عن الظاهر وفسروه علي الباطن وصنف فسروه علي الظاهر وغفلوا عن الباطن ولو نذكر مقالاتهم وبياناتهم ليأخذك الكسالة بحيث تمنعك عن قراءة ما كبناه لك لذا تركنا اذكارهم في هذا المقام طويي للذين اخذوا الظاهر والباطن اولئك عباد آمنوا بالكلمة الجامعة فاعلم من اخذ الظاهر و ترك الباطن انه جاهل ومن اخذ الباطن وترك الظاهر انه غافل ومن اخذ الباطن بايقاء الظاهر عليه فهو عالم كامل هذه كلمة اشرفت عن افق العلم فاعرف قدرها و اغل مبرها انا نذكر المقصود تلويحاً في اشاراتنا وكلماتنا طويي لمن اطلع عليه انه من الفائزين. " ودرلوحى است : " قل يا اهل الامكان ان سمعتم منا كلمة يصعب عليكم عرفانها فاسألوها عن الذي انزلها بالحق انه هوالمقتدر القدير كم آية انزلناها من سماء الفضل ولا يعلم تأويلها الا الله العليم طويي لنفس سمعت آيات الله وآمنت به و ويل للمفترين. " ودر كتاب اقدس است : " ان الذي يؤاؤل ما نزل من سماء الوحي ويخرجه عن الظاهر انه ممن حرف كلمة الله العليا وكان من الاخسرين في كتاب مبین. " ومراد از اين آيه وامثالش به قرينه اينكه جمله را اسميه آوردند وحكم را بر الذي كه موضوع وعامل است قرار دادند نه بر نفس فعل وبه قرينه اينكه جمله به يخرجه را با تصريح به لفظ الظاهر عطف تفسير بر يواؤل آوردند و اكتفا به يواؤل تنها نكردند وبه قرينه اينكه عاملين تأويل را عاملين تحريف شمردند وتحريف عمدي را در مواضع ديگر بيان نمودند كه در ضمن نام تحريف شمه اي ثبت است وبا ذكر من سماء الوحي وكلمة الله العليا و كتاب مبین وبا تأكيدات اكيدة كه اين آيه در بردارد وبه نوع واضح نفوس مدعي و مغرضند كه آيات مهمه ظاهر المراد را براي اغراض شخصيه مطابق آرزو وآمال خود بيان واستدلال نمايند . واما از امثال آيه مذكوره قبل قوله : " فاسألوا عن الذي انزلها بالحق. " منظور آيات و احكام محتاج تبیین و توضيح است كه در ايام آن حضرت امثال زين المقربين حسب الاراده سؤال كردند وتوضيح صادر شد ومقداري كثير را بعداً حضرت عبدالبهاء بيان فرمودند ودر ذيل نام حديث و تفسيرينيز ذكرى است ودر كتاب " اسرار الآثار العمومية " آيات فرآنيه به بسيار با تفسيرات تأويليه آنها كه علماء تفسير نوشتند شرح داده شد ولذا تمامت تأويلات مسطوه در تفاسير صادرة در اين امر بر سياق وحكمت همانها ميباشد والوالمح بسيا راجع به اين موضوع در مبحث تفسير و تأويل در كتاب امر و خلق ثبت ميباشد . اولياء در لوح رئيس است : " سوف يبعث الله من الملوك من يعين اوليائه ... ويلقي في القلوب حب اوليائه ... في يوم فيه

احاط المشركون باهل الله واوليائه." الخ جمع ولي به معني دوست وياروياور . اولو اولي عربي به معني اصحاب . در كتاب ايقان است : " واولوالافتده وصاحبان بصررا سورة هود كفايت ميكند." ودر لوح طب است : "وما عسرقضمه مني عنه اولي النبي . " اولي {با ياء ممدوده} صاحب ومالك كرد . در مناجاتي در خطابي است : "لك الشكر علي ما اوليت ولك الحمد علي ما اعطيت . " اوه آه - اوه - تاوه ناليد وآه كشيد . در مناجاتي در خطابي است : "وعلي اي بليتي اتاوه وانتخب في غدوي واصالي... واتاوه واتحسربما ودعتني تحت مخالب الصقور الصافره . " اوي اوي الدار به خانه جا گرفت . ماوي جا ومنزل . در لوح رئيس است : " ان تنصر الذين اوو في ظل جناح مكرمتك ... ان ما واكم تحت جناح فضل ربكم . " اوي جا وپناه داد . در لوحي است " ان استمع ما قال المشرك بالله بعد ان آوينا في ظل الشجرة . " اي ي اي در عربي و فارسي حرف ندا است . در صلوة است : " اي رب فاجعل صلوتي كوثر الحيوان "

در لوحي است : " اي اهل ارض نداي اين مظلوم را به آذان جان استماع نمائيد . " اي در عربي حرف جواب بجاي آري ويلي در فارسي . در لوحي است : " حضر لدي العرش العبد الحاضر وعرض هل للذبيح قسمة قلنا اي وربك العزيز الوهاب . " ايها وايتها وسيلهء ل نداء اسم با ال . در قران است : " يا ايها الناس اعبدوا ربكم . " ودر لوح رئيس : " اعلم يا ايها المشتعل بنار الله . " ودر كتاب اقدس : " يا ايها النقطة الواقعة في شاطئ البحرين . " ايا نيز در عربي و فارسي حرف نداء . در خطاب به خراسان است : " ايا نفحات الله هبي معطرة . " ايا در عربي جزء ضمائر منفصله و به منزلهء ستون وتكيه گاه

ضمير است . اياه - اياهما - اياهم واستعمال ضمائر منفصله در موقع تحذير بسيار است . در كتاب اقدس : " اياكم ان يمنكم الهوي عن هذا الفضل الذي قدر في الكتاب . " ودر سياري از مواضع در آثار خصوصاً در سورة الملوك مكرراً نفي كه لازم ومضمون تحذير ميباشد به صورت نهي بعد از ايا مذكور است في المثل : " اياكم ان لا تفعلوا . " ولي حرف [لا] زائده براي تأكيد در تحذير ميباشد مانند [لا] زائده در مواضع كثيره از قرآن قوله : " فلا اقسم بمواقع النجوم . " " لا اقسم بيوم القيامة " لا اقسم بالنفس اللوامة " " فلا اقسم برب المشارق والمغرب " وممكن است حرف [ان] و ما بعدش براي تبين مفاد [ايا] باشد وخلاصه چنين ميگردد كه بپرهيزيد و برسيد و چنين نكنيد و در قرآن نظائر آن بسيار است . منها قوله : " وما منعك ان لا تسجد اذا امرتك . " وقوله : " وحرام علي قرية اهلكها انهم لا يرجعون حتي اذا فتحت يا جوج و مأجوج هم من كل حدب ينسلون . " بعضي در اين آيه خبر را از براي مبتدای محذوف گرفتند يعني " حرام علي قرية اهلكها رجوعهم " وانهم به كسر همزه خوانده شود وبعضي ديگر حرف [لا] را زائده گرفتند . ونيز قوله : " ائل ما حرم عليكم ربكم الا تشركوا به شيئا . "

ومفسرین در این آیه حرم به معنی وجب گرفتند واستشهاد به شعر عبد الرحمن بن جمانه المحاربی الکلبی کردند که گفت : وان حراماً لا اری الدهر بايکاً علي شجرآلا بکیت علي عمرو اياز نام غلامی ترک از مقربین سلطان محمود سبکتکین که به غایت مورد محبت واعتماد سلطان بود و در بعضی از آثار این امر به نوع تمثیل و حکایت مذکور میباشد . ایتالیا کشور معروف جنوبی اروپا و کیفیت ورود مرکز عهد و میثاق با کشتی به بندر ناپولی در سفرنامه ثبت میباشد و در بیانات شفاهیه و خطابی است : " چون به ناپولی رسیدیم سه شب در کشتی ماندیم و پیاده نشدیم چه اگر پیاده میشدیم سنگسارم میکردند چرا که در آنوقت با ترکان حرب داشتند و ما را نیز ترک گمان میکردند . " اي د تأیید تقویت وبه معنی کمک کردن ویاوری نمودن واثبات کردن . در لوح رئیس است : " ان ربک یؤیدک فی کل الاحوال " اشکرالله بما ایدک علي عرفانه . " وتأیید نام مدرسه بهائیان همدان بود مؤید تقویت شده ملقبان به این القاب در ایران بسیار بود و در آثار بدیعه کثرت استعمال دارد . ایران در بعضی الواح وآثار به نام عجم طبق متداول اعراب مذکور گردیده . در کتاب اقدس است : " ایا کم ان تقرّبوا حمّات العجم . " و قوله : " نبأ عظیم میفرماید ای اصحاب ایران شما مشارق رحمت ومطالع شفقت ومحبت بودید وآفاق وجود به نور خرد و دانش شما منور و مزین بود آیا چه شد که به دست خود برهلاک خود و دوستان خود قیام کردید آیا چه شده که اهل ایران مع اسبقیتشان در علوم و فنون حال پست ترا جمیع احزاب عالم مشاهده میشوند ... امروز بر کل لازم و واجب است تمسک نمایند به آنچه که سبب علو دولت عادلّه و ملت است . " و در لوحی دیگر : " یا خلیل اخسراهل عالم حزب ایران بوده وهستند . " ونیز راجع به ایران در خطابی است قوله : " مستقبل ایران را به یک مثل از برای شما میگویم بعد خودتان قیاس کنید این دلیل کافی وافی است این مکه یک قطعه سنگستان است وادی غیر ذی زرع است ابدآگاهی در آن نمیروید آن صحرا صحرای شنزار است و در نهایت گرما قابل اینکه آباد شود نیست از سنگستان و شنزار بی آب چه خواهد روئید لیکن جهت اینکه وطن حضرت رسول بود این سنگستان این سنگلاخ قبلهء آفاق شد جمیع آفاق به او سجده میکنند دیگر از این بفهمید مستقبل ایران چه خواهد شد این نمونه است این سنگلاخ به جهت این که وطن حضرت رسول بود قبلهء آفاق شد اما ایران که سبز و خرم است گلهای خوب دارد هوائش لطیف است مائش عذب است از این قیاس کنید که چه خواهد شد این میزان کافی است . " الخ و در رسالهء مدنیّه است : " ای اهل ایران قدری در ریاض تواریخ اعصار سابقه سیر نمائید و سر به جیب تفکر فرور برده به بصر عبرت ملاحظه کنید که تماشای عظیمی است در ازمنهء سابقه مملکت ایران به منزلهء قلب عالم و چون شمع افروخته بین انجمن آفاق معزز بود عزّت و سعادتش چون صبح صادق از افق کائنات و نور جهان افروز معارفش در افکار مشارق و مغارب منتشر و ساطع و آوازهء جهانگیر تاجداران ایران حتی به سمع مجاورین دائرهء قطبیه رسیده وصیت سطوت ملک الملوکش ملوک

یونان و رومان را خاضع و خاشع نموده بود حکمت حکومتش حکمای اعظم عالم را متحیر ساخته و قوانین سیاسیة اش دستور العمل کل ملوک قطعات اربعه^۱ عالم گشته ملت ایران مابین ملل عالم به عنوان جهانگیری ممتاز و به صفت ممدوحه^۲ تمدن و معارف سرافراز در قطب عالم مرکز علوم و فنون جلیله بود و منبع بدایع عظیمه و معدن فضائل و خصائل حمیده انسانیه دانش و هوش افراد این ملت باهره حیرت بخش عقول جهانیان بود و فطانت و ذکاوت عموم این طائفه^۳ جلیله مغبوط عموم عالمیان گذشته از آنچه روایت در تواریخ فارسیه مندرج و مندرج است در اسناد تورات که الیوم نزد کل ملل اروپا من دون تحریف کتاب مقدس مسلم است مذکور که در زمان کورش که در کتب فارسیه به بهمن بن اسفندیار موسوم حکومت ایران از حدود داخلیه^۴ هند و چین تا اقصی بلاد یمن و حبشه که منقسم به سیصد و شصت اقلیم بود حکمرانی مینمود و در تواریخ رومان مذکور که این پادشاه غیور با لشکری پایان بنیاد حکومت رمان را که به جهانگیری مشهور بود با خاک یکسان نموده زلزله در ارکان جمیع حکومت عالم انداخت و نظریه تاریخ ابی الفداء که از تواریخ معتبره عربی است اقلیم سبعة^۵ عالم را در قبضه تصرف آورد و همچنین در آن تاریخ و غیره مذکور که از ملوک پیشدادیان فریدون که فی الحقیقه به کمالات ذاتیه و حکم و معارف کلیه و فتوحات متعدده^۶ متتابعه فرید ملوک سلف و خلف بود اقلیم سبعة را مابین اولاد ثلاثه^۷ خود تقسیم فرمود خلاصه از مفاد تواریخ ملل مشهوره مشهود و مشبوت است که نخستین حکومتی که در عالم تأسیس شده و اعظم سلطنتی که بین ملل تشکیل گشته تحت حکمرانی و دیهیم جهانبانی ایران است. حال ای اهل ایران باید قدری از سکرهوی به هوش آمده و از غفلت و کاهلی بیدار گشته به نظر انصاف نظر کنیم آیا غیرت و حمیت انسان قائل بر آن میشود که چنین خطه مبارکه ای که منشأ تمدن عالم و مبدء عزت و سعادت بنی آدم بوده و مغبوط آفاق و محسود کل ملل شرق و غرب امکان حال محل تأسف کل قبائل و شعوب گردد. ایرلند و پایتختش دوبلین در انگلستان ایام اقامت مرکز میثاق در بدایع الآثار ثبت است. ایقان مصدر مزید از یقین به معنی به یقین دانستن و به تحقیق رساندن و نام برای کتاب شهر از آثار و کتب مقام بهاء الله که در سال 1278 هج. ق. در بغداد بهر حاج سید محمد خال اکبر و ارشد نقطه صدور یافت و اولاً به نام رساله^۸ خالویه مشهور بود زیرا جواب سوالات و حل مشکلات مذهبی^۹ اثنا عشریه^{۱۰} خال مذکور را در برداشت که او پرسیده بود و به آن رساله اثبات امر جدید و اشاره به افاضات ایام بغداد نیز گردید و نسخه^{۱۱} اصلیه^{۱۲} آن کتاب به خط دستی غصن اعظم عبدالبهاء بود که حین استنساخ آن تقریباً هیجده سال داشتند و در خانه^{۱۳} خال مذکور بجا مانده بود که مطالعه گردید و در محلی از هاشم به طریق تزئید و الحاق به خط دستی حضرت بهاء الله شمه ای داشت و آن در موضع چند صفحه مانده به آخر کتاب منتهی به " اختم القول بلا حول ولا قوة الا بالله " و بعد از جمله^{۱۴} " مثل غیث هاطل " وارد است و صورت عبارت چنین است : " و این عبد در کمال رضا

جان برکف حاضریم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور در سبیل نقطه و ممکن مستور فدا شود و جان در باز و اگر این خیال نبود فوالذی نطق الروح بامرہ آئی در این بلد توقّف نمینمودم و کفی باللہ شہید. انتہی و خط شکستہ نستعلیق و جمل عربیہ خط نسخ زیباست ولی مانند شہید مذکور در آخر بی الف علامت نصب و فعلہای جموع در آیات قرآنیہ مانند " قال ان تسخروا منا " و نیز " قالوا ما لهذا الرسول " بی الف زائده بعد و او جمع و نظائر کلمات رؤسا ہا و ملئکہ ہا یعنی آوردن جموع عربیہ را بہ جمع فارسی بہ علامت [ہا] و نیز نظائر افعال فلتنقطعن یعنی آوردن امر مخاطب معلوم را بالام امر و نظائر فعل تصلن یعنی آوردن فعل مضارع غیر طلبی با نون تأکید و امثال ذلک بسیار دارد . و نسخ خطی دیگر نیز از سال 1280 و سنین متعاقبہ ان بہ نظر رسید و تفاوت ہائی در نسخ متأخرہ با نسخ سابقہ موجود است کہ فقط در تغییر بعضی از جمل عربیہ بہ تطبیق با قوانین ادبیہ میباشد کہ در ایام ابہی شد و تاریخ صدور کتاب چنانچہ در موضعی از آن چنین مذکور " اکنون کہ ہیجده سنہ میگذرد " و در موضعی دیگر ذکر سنہ ۷۷۷ ہشتاد است باید تقریباً حدود سال 1279 باشد و در ذیل نام ہمچ نیز ذکر می است و اولین طبع بہ خط مشکین قلم در بمبای بہ سال 1310 هج. ق. صورت گرفت و بعد از آن طبع متعدد یافت و ترجمہ بہ لغت انگلیسی و غیرہ متداول گردید و فہرستی از موضوعات مبحث فیہا با قید صفحات

موضوع	شماره	طبق مطبوع مصری چنین است :
مقام تنزیہ صرف الوہیت	74 -- 143 2	وجہ مصلحت و احتیاج بہ ظہور
مظاہر الہیہ	80 3	مقام عالم ہستی خصوصاً انسان نسبت بہ
الوہیت	81 - 111 4	مقام عظمت انسان کامل و مظاہر الہیہ
و اتحادشان با ذات غیب ہویہ	80 -- 83 - 111 5	مقام وحدت
و کثرت و تفاضل مظاہر الہیہ نسبت بہ یکدیگر	17 - 84 - 128 - 135 - 147 6	عدم
انقطاع فیض کلی الہی و عدم تناہی مظاہر الہیہ	115 - 140 7	مقام
مظاہر الہیہ وقوی و حججشان	28 - 77	167
8 شأن کتب آسمانی	9 165	لزوم مجاہدت در
طریق معرفت و دین و مال ان	10 163	شروط مجاہدت
58 -- 11 160	1 -- 58 12	مخصوصاً شرط انقطاع بیان علم
حقیقی و مجازی و اینکه علمای باطل موجب غی و گمراہی بشوند و شرح بلیات وارده بر پیمبر از علمای باطل و بلیات وارده بر امر نقطہ و بہاء اللہ از جانب ملاہا و مذمت علم حجاب آور	15 - 176 13	جواب سؤل خال راجع بہ سلطنت قائم و بیان معانی آن
86	--	90

14	معني قيام قائم به سيف و بيان قيامت و اشراط السّاعه از فصل و وصل و رحمت و نعمت و معني مؤانس شدن گرگ و ميش و معني يوم الحساب و معني موت و حيات و بعث و رجوع و نفخه صور و معني اسرافيل و جنّت و حيم و معني عمي و صمم و معني غنا و فقر	91 - 102 - 120 - 123 -
142 - 150	جواب سؤال از ختم نبوت و بيان معني خاتمت	113 - 145 -
150 - 168	آيات قرآنيه در خصوص لقاء الله و بيان معني آن	
17	رجعت	123 - 126
18	خلق جديد و آثار	
19	بيان ادعاي ربوبيت	129
20	مقام و منزلت امام حسين	104
21	بيان حال حاجي	
22	محمد كريم خان و كتاب ارشاد العوام	154
23	متشابهة مظاهر الهيه را بايد از خودشان پرسيد	14 -- 69 - 152 - 160 -
214 - 179		

178	دليليت ايمان علماء معاصر در اول امر	23
194	دليليت استقامت و قبول شهادت	24
190	دليليت غلبه	25
200	احاديث دالّه بر حقيقت امر جديد	26
71	بيان حقيقت معني تحريف	27
66	بيان معني ملائكه	28
59	بيان معني سحاب و غمام	29
56	بيان معني آسمان	30
52	بيان مبشّر به ظهور حضرت عيسي	31
41	و حضرت رسول و امر جديد	
15	شرح تغيير قبله در اسلام	32
45	علت اعراض يهود از حضرت مسيح	33
47	قصه قتل نفس صادر از موسي	34
28	قصه ولادت عيسي	35
25	بيان معني شمس و قمر و نجوم	36
19	بيان معني ضيق ايام اخيره ديانت	37
5	مائدة سماويه	38
14	قصص الانبياء	39
6	امتحان و افتتاح الهي	40
	وقوع بدهاء در مواعيد الهيه	41
	بيان اينكه مظاهر الهيه دچار تعرض و اعراض و بلايا	42
208-151	و اذايای قوم شدند	
146- 50 - 19	اشاره و ايماء	43
	آيه و ذکر من يبعث و مستغاث	
139- 166 - 193- 77	به ظهور اعظم و حوادث	

وازمجمله اشارات آن کتاب که تقریباً در قرب اظهار کامل امر ایشان صدور یافت قوله: "وازفقها وعلمای بیان [ملا جعفر نراقی و سید محمد اصفهانی و امثالهما] استدعا مینمایم که چنین مشی ننمایند و بر جوهر الهی و نور ربّانی و صرف ازلی و مبدأ و منتهای مظاهر رحمانی در زمن مستغاث وارد نیاورند آنچه در دراین کور وارد شد و به عقول و ادراک و علم متمسک نشوند و به آن مظهر علوم نامتناهی محاصمه ننمایند اگرچه با جمیع این وصایا دیده میشود که شخصی اعور که از رؤسای قوم است در نهایت معارضه برخیزد و همچنین در هر بلدی بر نفي آن جمال قدسی برخیزند و اصحاب آن سلطان وجود و جوهر مقصود در کوه ها و صحراها فرار نمایند و از دست ظالمین مستور شوند و برخی توکل نمایند و با کمال انقطاع جان در بازند و گویا مشاهده میشود نفسی

که به کمال زهد و تقوی موصوف و معروف است به قسمی که جمیع ناس اطاعت او را فرض شمرند و تسلیم امرش لازم دانند به محاربه با اصل آن شجره الهیه قیام نماید ... اگرچه در این ایام رائحهء حسدی و زیده ... ریایات نفاق بر افراخته اند و بر مخالفت این عبادتتفاق نموده اند و مقصود از این ذکر آن بوده که مبادا اهل بیان در ظهور مستغاث فی القيامة الاخری اعتراض نمایند که در ظهور بیان جمعی از علماء موقن گشته اند و چرا در این ظهور نشده اند و این عبد در اول ورود به این ارض [بغداد به سال 1269] چون فی الجملة بر امورات محدثهء بعد اطلاع یافتیم از قبل مهاجرت اختیار نمودم. " الی آخرها. علت مهاجرت به کردستان را بیان میفرمایند که شروع حسد و تعرض برخی از بابیان بود و منتی به این جمله فرمودند: "باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد لابداً تسلیم نموده راجع شدم. " انخ آنگاه شدت تعرضات داخلی و خارجی را توضیح دادند که از سال 1276 تا سال 1278 امتداد داشت و بالاخره عظمت و شهرت این امر و فیوضات صادره آن ایام را به این عبارت بیان فرمودند: "در این صبح ازلی که انوار الله نور السموات و الارض عالم را احاطه نموده. " انخ و شمه ای اشاره به اخبار مر موزه مذکوره در ایقان و تعرضات شدیدة اهل بیان در نوشته ها و آثار دیگر مذکور است از آن جمله قوله: " للهاجر الذي زار بيت الله من قبل ميرزا محمد ع صبر کن خدا را که مهاجر شدی و هجرت نمودی و آنچه بر این عبودار شد بعضی بر آنجناب وارد ... الحمد لله که از فتنهء ایام شداد ایام قیام میرزا یحیی ازل و مخافتهای او و همراهانش که در الواح شداد مسطور بود محفوظ ماندی و به شطر محبوب توجه نمودی سکون در آن ارض را غنیمت دان و در کمال اطمینان بر رفرق ایقان متگاء شو خود را از وساوس خناس که در بین ناس به و سوسه مشغول است محفوظ دار به حق توکل نما و ازدونش معرض و به حبل عنایتش متمسک شو و از ماسواش منقطع این ایام شیاطین ارضیه به صور مختلفه ظاهر شده اند ... حق با تو بوده در حینی که آن مشرک بالله القای شبهه در صدرت مینمود ... ذکر این ایام و بلا یای آن در لوح

استدلایه که به اسم خال از سماء احدیه نازل شده مرقوم گشته و همچنین درالواح دیگر اگر ملاحظه نمائید بر بعضی اسرار مطلع خواهید شد. " انخ وقوله : " فسوف يقومون علي ملاء البيان كما قام علي علي ملاء الفرقان بل اشد لوانتم في امر الله لتكونن من المتفكرين لان هذه الايام ايام الزلزال الاخفم و نفخ في الصور الاعظم ... وفيها يضرب علي الناقوس بهذا الاسم ". انخ و نیز در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله: " چندی قبل مذکور شد کتاب ایقان و بعضی الواح را نسبت به غیر داده اند غیر از ادراک آن عاجز است تا چه رسد به تنزیل آن ". ایضاً: " جناب حیدر قبل علی علیه بهائی و عنایتی از ارض ص نوشته که متوهمین این ارض ناس را به کتاب ایقان به مطلع اوهام دعوت مینمایند این است شأن عباد کوعدل و کجاست انصاف درهم فی خوضهم یلعبون. " و در لوحی به عبدالوهاب است قوله: " و اینکه از بعثت سؤال نمودید در کتاب ایقان نازل شده آنچه که کافی است طوبی للعارفین ". و در لوحی دیگر: " کتاب ایقان که فی الحقیقه سید کتب است و اول این ظهور اعظم از قلم اعلی جاری شد و این مراتب در او نازل گشته طوبی لمن شهد ورأی و تفرس فی حبه الله مالک الوری ". و در یکی دیگر از آثار است: " کتاب ایقان مخصوص جناب خال علیه بهاء الله الابهی در حضور نازل و کیفیت حبس و سفر این مظلوم در آن مذکور آن را به غیر نسبت داده اند بگو ای غافل از افنان سؤال نما تا بر تو واضح و معلوم گردد ". و نیز به آقا جمال بروجردی است: " در حفظ کتاب الهی سعی بلیغ مبذول دارند چه که مجدد امام وجه قرائت شده آنچه در دست عبا داست باید به آن مطابق و موافق شود و کتاب ایقان هم صحیح آن به جناب علی قبل اکبر علیه بهائی عنایت شد نسخ موجوده باید به آن مطابق شود یا از روی آن مجدد بنویسند این اولی و انسب است. " و در اثری از خادم است: " اینکه درباره شخص اجنبی از اهل اروپا نوشته بودند عرض شد فرمودند امثال آن نفوس اگر اخذ نمایند و به ولایت خود ارسال دارند بآسی نیست و لکن اگر در آن ارض اظهار کنند سبب فساد خواهد شد و باید آنچه داده میشود صحیح باشد بعضی از نسخ ایقان که در این ارض موجود است تماماً به طراز صحیح فائز نشد و اگر کتابی که در این اواخر غصن اکبر نزد زین المقربین فرستادند و الواح ملوک در او مسطور داده شود احسن است لکن بعد از اطمینان و الله يقول الحق و هو یذکر الدلیل و ینهدی السبیل ". و از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله: " کتاب ایقان را جناب علی قلی خان ترجمه نموده و به همراهی ایشان ارسال گشت که در آن ارض طبع شده نشر گردد ". انخ و علی قلی خان کلانتر مذکور در سال 1318 هج. ق. به ترجمه ایقان به انگلیسی پرداخت. و عبارت اول کتاب ایقان " الباب المذكور فی بیان ان العباد ... " انخ بیان در اینجا به معنی مصدری لغوی است نه آثار و کتاب بیان و لفظ مذکور اسم مفعول مستعمل در زمان حال و الف و لام در الباب برای عهد و تعریف حضوری است و معنی آن که این باب که آغاز ذکر است در بیان این مطلب میباشد چنانکه عبارت اول باب دوم قوله: " الباب المذكور فی بیان ان

الشمس الحقيقة ومظهر نفس الله ليكون" ائخ نیز به همین معنی است . وقوله : "فلتقدسن انفسکم یا اهل
البيان لعلّ تصلن". " ائخ که در بعضی نسخ می باشد به اظهار لام امر در صیغ مخاطب که در دیگر آثار نیز
وفقاً و طبقاً للأثار الاولیه نظائر آن است استعمال بسیار در ادبیات عربیه دارد و دخول نون تأکید
در [تصلن] و [تدخلن] که نیز در آثار اولیه شان بسیار می باشد به اعتبار این است که پس از طلب در
لتقدسن در مفهوم [تصلن] و [تدخلن] نیز طلبی به معنی [لتصلوا] و [لتدخلوا] منظور می باشد چنانچه
در مواقع دیگر نیز مانند : [لعلّ یجری من هذا القلم ما یجی به افئدة الناس لیقومنّ الکّل] به همین اعتبار
طلبی بودن است . و دیگر ادخال کلهء لعلّ که مختصّ به جملهء اسمیه است بر فعل تصلن و یجری برای
این است که ضمیر متصل منصوب محض اختصار و دلالت قرنیهء سوق کلام محذوف و مقدر می باشد
و معنی کلام لعلکم تصلن و لعلّه یجری با ضمیر شأن مانند " انّ الحمد لله ربّ العالمین " در قرآن است .
و استعمال لیت و لعلّ به این طریق در آثار بسیار است از آنجمله در لوح برهان : " لعلّ یکفر عنک
سیئاتک... تفکر لعلّ تطلع بظلمک و تكون من التائین." و نیز در لوح به شیخ نجفی : " یالیت ما خلقتنا وما
اظهرتنا ." و در کتاب مغنی اللیب در توجیه قول شاعر " لعلّ لها عذروانت تلوم " است قوله : " وهذا
محمّل لتقدیر ضمیر الشأن کما تقدم فی الناس اشدّ الناس عذاباً یوم القيمة المصورون " و در توجیه قول
شاعر : " فلیت کفافا کان خیرک کله " ای فلیتک او فلیته فلیت الشأن ومثله قوله : " فلیت رفعت الهم
عنی ساعة " و نیز استعمال کلمات ظنونات و شؤونات و نحوها به نوع جمع با الف و تاء در جموع مکسر
محض مبالغه در کثرت در ادبیات عربیه کثیر است و در کتب لغویه ضمن " لغت " و غیره و جمع بکلاب
و جمع الجمع بکلابات و غیرها ذکر نمودند . و نیز قوله : " از جمیع احکام محکمتراست و اعظمتراست . " به الحاق
علامت تفضیل فارسی بر کلهء اعظم که خود اسم تفضیل عربی می باشد محض مبالغه در آثار و در
ادبیات فارسیه نوع آن بسیار است . وقوله : " مثل داود و عیسی و دون آنها از انبیاء اعظم که مابین این
دو نبی آمدند . " ائخ حسب معروف بین توده اهل اسلام است که حسب استنباط از آثار مقدسه خود
داود را نبی و گابش آسمانی می گفتند و مراد از اعظم یعنی انبیاء بسیار بزرگ و برسبیل مبالغه است و مانند
اشعیاء و ارمیا و دانیال و ایلیا و امثالهم می باشد . وقوله : از جمله انبیاء نوح بود که نهصد و پنجاه سال نوحه
نمود ... مگر چهل نفس یا هفتاد و دو ... و بعد از نوح جمال هود از مشرق ابداع مشرق شد و وقرب
هفتصد سنه او ازید .. " ائخ حکمتاً طبق سطوح معتقدات ظاهریه و حسب عقیده مخاطب یعنی حاجی
سید محمد خال آوردند تا استیحاش و تجنّب نکند چنانچه در بسیاری از مواضع و بیانات مذکوره در این
کتب چنین است . و استعمال او تردیدیه به همان طریق وارد در قرآن و مسطور در تواریخ اهل اسلام است
. و در کتاب شرح رضی استرآبادی ضمن بحث در کلهء لعلّ است قوله : " وقد اضطربت اقوالهم فی لعلّ
الواقعة فی کلامه تعالی لاستحالة ترقب خبر الموثوق بحصوله علیه تعالی وقال قطرب و ابوعلی معناها التعلیل

فَعْنِي " اَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ " اِي تَفْلَحُوا اِلَى قَوْلِهِ وَالْحَقُّ مَا قَالَتْ سَيَبُوهُ وَهُوَ ان الرِّجَاءُ وَالْاِسْتِغْنَاءُ
 مَتَعَلِّقٌ بِالْمُخَاطَبِينَ وَاتِّمَّ نَصْرُنَا مَذْهَبُهُ لِأَنَّ الْاَصْلَ فِي الْكَلِمَةِ اَنْ لَا تَخْرُجَ عَنْ مَعْنَاهَا بِالْكَلْبِيَّةِ فَلَعَلَّ مِنْهُ تَعَالَى
 حَمَلٌ لَنَا اِنْ نَرَجُوا وَنَشْفَقُ كَمَا اَنَّ الْاَوَّلِيَّةَ لِلشَّكِّ اِذَا وَقَعَتْ فِي كَلَامِهِ تَعَالَى . " اِنْخِ وَدَرِ مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ
 دَرَايَهٗءَ قُرْآنِيَهٗ " وَارْسَلْنَا اِلَى مِائَةِ اَلْفٍ اَوْ يَزِيدُونَ " مَعْنَاهُ عِنْدَ النَّاسِ . " وَبَرِّ هَمِينَ طَرِيقَ قَوْلِهِ :
 " الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحَسْبَانِ مَعْنَى شَمْسٌ وَقَمَرٌ كَمَا دَرَايَهٗ مَذْكَورٌ اِسْتِثْنَاءً شَدِيدَةً اِيْدَ اِحْتِيَاجٍ بِهِ ذِكْرُ نَيْسَبِ
 وَهَرَنْفَسِيِّ هُمُ الَّذِي اَنْزَعُ مِنْ اِيْنِ شَمْسٍ وَقَمَرٍ بِأَشَدِّ . . . الْبَتَّةُ اِزْ حَسْبَانَ ظَاهِرٌ وَبِهِ حَسْبَانَ رَاجِعٌ " كَمَا نَقَلَ
 قَوْلُ شَيْعِيَانٍ رَا فَرْمُودَةَ وَرَايَ مُخَاطَبِ اِقَامَهٗءَ حُجَّتْ نَمُودَنْدَ كَمَا شَمْسٌ وَقَمَرًا دَرِ اِيْنِ آيَهٗ بِهِ اَنَّ مَعْنَى كَمَا
 تَفْصِيْلٌ دَادَهٗ شَدِّ گَرَفْتَنْدَ . اِيْكَهٗ وَاِيْكَ عَرَبِيٌّ دَرِخْتَانِ بَسِيَارِ تُوْدَرْتُو . دَرِ كِتَابِ اِقْدَسِ اِسْتِ : " اِذَا
 طَارَتْ الْوَرَقَاءُ عَنِ اِيْكَ الْاِثْنَاءِ " كَمَا تَشْبِيْهُ وَاسْتِعَارَةً غِيَابِ اِزْ اَفْقِ عَالَمِ مَحْسُوسِ وَقَطْعِ بَيَانِ وَشَرِيْعَتِ وَذِكْرِ
 اَللّٰهِ مِيْبَاشَدِ . وَدَرِ خُطَابِيٍّ اِسْتِ : " وَحَنَّ حَنِينَ الْوَرَقَاءِ اِلَى اِيْكَ الْغِنَاءِ " اِيْمُ اِيْمُ اَللّٰهُ عَرَبِيٌّ كَلْمَهٗءَ قَسْمِ
 اِسْتِ بِهِ مَعْنَى سُوْگَنْدِ خُدَا . دَرِ كِتَابِ عَهْدِيٍّ اِسْتِ : " اِيْمُ اَللّٰهُ دَرِ ثَرَوْتِ خَوْفِ مَسْتُوْرٍ وَخَطَرِ مَكْنُونِ . "
 اِيْنِ اِسْمِ اسْتِفْهَامِيٍّ مَكَانِيٍّ بِهِ مَعْنَى كَمَا . دَرِ كِتَابِ اِقْدَسِ اِسْتِ : " اِيْنِ اِيَامِكُمْ الْمَاضِيَهٗ وَعَيْنِ اِعْصَارِكُمْ اِنْخَالِيَهٗ
 . " وَبَيْنَ وَبَيْنَمَا ظَرْفِيَهٗ وَشَرْطِيَهٗءَ مَكَانِيٍّ مِي شُوْنَدَ .

پایان قسمت " الف "